فهرست مطالب تفسیر سورۀ مزمل

 1- شأن نزول.

2- حالات طبیعی و روحانی.

3- ویژگی خطاب خداوند متعال با پیامبر خاتم( ص ).

4- فوائد نماز و نماز شب.

5- قرائت، تلاوت و ترتیل.

6- قرآن، قول ثقیل.

7- حالات انسان هنگام دعا.

8- تسبیح و سباحت فکری.

9- تأویل شرق و غرب.

10- هجر جمیل پیامبر( ص ).

11- سیاست خدا برای جزاء اعمال.

12- طعام گلوگیر.

13- علائم اربعۀ قیامت. اول: رجفه .

14- دوم: پیری کودکان .

15- سوم: انفطار آسمان.

16- چهارم: ظهور وعدۀ خدا .

17- تحولات سه گانۀ انسان.

18- کمیت و کیفیت عبادت ها.

 **بسم الله الرحمن الرحیم**

ترجمه فارسی تفسیر عربی سوره مبارکه: **مزمّل**. اثر محمد علی صالح غفاری

**1- شأن نزول:**

این سوره مبارکه بعد از سوره( قلم )بر رسول اکرم صلوات الله علیه و آله نازل شده و میتوان گفت که سومین سوره مُنزَل بر آن حضرت میباشد. گرچه اگر سوره( حمد )را هم قبل از نزول هر سوره ای از قرآن بحساب ترتیب نزول در نظر بگیریم این سوره چهارمین سوره مُنزل به حساب می آید.

 در شان نزول سوره مبارکه( حمد )عرض کردیم که آن حضرت صلوات الله علیه و اله که در شب بعثت در حال نماز بوده، اگرچه قبل از بعثت هم نماز می خوانده، سوره مبارکۀ حمد را در نماز قرائت می نموده، پس لزوما بایستی سوره حمد قبل از( علق )و ( مزمل )و هر یک از سور دیگر بر ایشان نازل شده باشد.

دیگر این که چون سوره حمد خود یک کتاب مستقل است و لازم بوده برای افتتاح قرآن قبل از قرآن بر آن حضرت نازل شود، و به همین دلیل نیز آن را **فاتحة الکتاب** نامیده اند، خداوند تعالی در سورۀ حجر ابتدا نام سورۀ **حمد** و سپس **قرآن** را ذکر کرده و می فرماید:

 **ما دو کتاب بزرگ، سوره حمد و قرآن را بر تو نازل کردیم.[[1]](#footnote-2)**  زیرا سَبع مَثانی( هفت آیه دو تائی ) در آیۀ فوق، باتفاق نظر همه مفسران، نام سوره حمد است.

با این دلائل ثابت می شود که سوره مبارکه حمد قبل از هر سوره از سور کریمه قرآن بر آن حضرت(ص نازل شده است. و یا این که بگوئیم کل قرآن قبل از بعثت بر خود آن حضرت نازل شده و بعد از بعثت طبق نزول وحی مامور به قرائت برای مردم شده اند. دلائل این مطلب را نیز در تفسیر سوره حمد به فارسی و تفسیر علق به عربی بیان کرده ایم.

در صورتی که قرآن کلا قبل از بعثت بر ایشان نازل شده و بعد از بعثت مامور به قرائت آن برای مردم شده باشند سورۀ( علق )را اولین سوره،( قلم )را دومین، و( مزمل )را سومین سوره مُنزَل بر آن حضرت بعد از بعثت به حساب می آوریم.

و اما دلیل نام گذاری این سوره به( مزّمّل )بخاطر وجود همین کلمه در ابتدای آن میباشد. در این باره روایت است که رسول اکرم صلوات الله علیه و اله بعد از بعثت و پس از دریافت وحی جامه ای بر خود میپیچید گویا احساس سرما میکرد. و نیز گفته شده که شاید وقتی ایشان نبوت خود را به مردم اعلان نمود و مورد تمسخر و آزار قرار گرفت و به ایشان نسبت جنون دادند، از مردم کناره گرفت و در جامه خود فرو رفت. ولیکن حالت تزمّل وقتی است که انسان برای رفع احساس سرما جامه ای بر خود میپیچد، نه در هنگام کناره گرفتن از مردم.

**2- حالات طبیعی و روحانی:**

در تفسیر سوره( علق )اشاره کردیم که تحولاتی که به اراده خدا در وجود انسان پیدا میشود غیر از حالاتی است که بطور طبیعی در اثر عوامل مختلف طبیعی و محیطی مثل سرما و گرما و ناراحتی و خوشحالی و غیره در او پیدا میشود. برای پیدایش حالات طبیعی در انسان لازم است عواملی در محیط اطراف او بوجود آید. مثلا درجه حرارت هوا پایین بیاید و بدن با پایین آمدن حرارت خود احساس سرما کند و این مسئله برای همه افرادی که در ان محیط هستند پیش میآید. همینطور سایر علل، مثل بالا رفتن درجه حرارت هوا و یا حادثه ای که موجب غم و اندوه شود مثل از دست دادن فرزند و یا حادثه ای که موجب شادی انسان شود مثل تولد فرزند یا رسیدن به یک ثروت. همه این حادثه ها با علل و عوامل طبیعی ایجاد میشود و آنها را به اراده مستقیم خدا نسبت نمیدهند و البته خدایتعالی خالق همه این عوامل است. اما اگر شما بدون وجود عاملی طبیعی در محیط یا مزاج، بلکه فقط در حال توجه و ارتباط با پروردگار خود حالاتی مثل نشاط یا غم یا گرما و سرما احساس کنی، مثل حالاتی که رسول خدا در ارتباط با خدا داشت، بدان که این حالات به اراده خداوند تعالی ایجاد شده و عامل بوجود آورنده آن غیر از عوامل محیطی و مزاجی میباشد. این حالات که بعد از بعثت و حین نزول وحی به رسول خدا( ص )دست می داد باعث تزمل و تدثر او می شد. در چنین حالاتی خدایتعالی او را مخاطب قرار داده و می فرماید: **ای گلیم بر خود پیچیده... ای جامه زیرین بر خود پیچیده...**

و گویا احساس چنین سرمائی برای اغلب رسولان الاهی سنت بوده است، از آنجا که شاعر در وصف علی علیه السلام میگوید:

**به من گفتند مدحی برای علی( ع )بگو چرا که یاد او آتش افروخته جهنم را خاموش می کند**

**گفتم چگونه مدح کسی را بگویم که عاقلان از وصف او حیرانند تا جائی که خود را عبد او می دانند**

**و پیامبر مصطفی( ص )به ما فرمود که در شب معراج وقتی عروج کردم خدا دست خود را بر پشتم نهاد پس آنگاه قلبم احساس سرما کرد**

**و علی قدم بر جائی نهاد که خدا دست خود بر آنجا نهاده بود**

رسول خدا( ص )می گوید که وقتی خدا دست بر پشتم گذاشت احساس سرما کردم. و منظور از دست خدا دست رحمت اوست.

**3- ویژگی خطاب خدا با پیامبرخاتم( ص** ):

و اما باید دانست که خطابات خداوند تعالی با رسولش( محمد صلی الله علیه واله )غیر از خطاباتی است که با موسی و عیسی و ابراهیم( علیهم السلام )دارد. ملاحظه می کنید که مخاطبات با رسولان ندائی از جانب خدا است که پیامبر خود را به نام می خواند. مثلا می فرماید:

**او را از جانب کوه طور صدا زدیم[[2]](#footnote-3)**

یا می فرماید**: او را صدا زدیم ابراهیم! [[3]](#footnote-4)**

و یا می فرماید**: ای موسی من پروردگار تو هستم[[4]](#footnote-5)**

می بینیم خداوند تعالی پیامبران خود را به نامشان می خواند و ندا غیر از خطاب است. وقتی مخاطَب به مخاطِب نزدیک و نزد او مقرب است، او را ندا نمی زند بلکه با احترام به او خطاب می کند، بدون این که نامش را ببرد، که دلیل بزرگداشت است. صدا زدن کسی نشان دهندۀ دوری مخاطَب، و خطاب کردن او نشانۀ قرب است.

انبیاء الاهی از نظر قرب و بعد نسبت به خداوند تعالی همه در یک سطح نیستند. کما این که خداوند تعالی می فرماید:[[5]](#footnote-6) **پیغمبران در فضیلت یکنواخت نیستند**. اگر همگی آنها مانند خاتم رسولان( ص) در مقام کمال بودند دین هم با بعثت اولین پیامبر ختم می شد. ولیکن در مقام قرب، یکجور نیستند، از آنجا که می فرماید:

**بالاتر از هر دانائی دانشمندی هست**.[[6]](#footnote-7) و: **ما اخلاص کیشان هر کدام مقام معینی داریم**.[[7]](#footnote-8)

بعضی به خداوند تعالی قریب و مقرب هستند که می فرماید:

پیشتازان به ایمان و تقوا، که آنها مقرب درگاه خدایند.[[8]](#footnote-9)

و بعضی دورند، نه به سبب تقصیر بلکه به قصور. اما آنکه به خداوند تعالی قریب است، با نجوا و خطاب با او گفتگو می کند و آنکه دور است، او را ندا می کند.

خطاباتی مثل: **یا ایها النبی، یا ایها المزمل، یا ایها الرسول**، به دلیل شدت قرب آن حضرت( صلوات الله علیه و آله )به پروردگار خود میباشد، از آنجا که خداوند تعالی او را با احترام مخاطب قرار می دهد و مانند سایر رسولانش به اسم صدا نمی زند.

تزمّل و تدثّر البته القابی نیست که برای بزرگداشت شخص گفته شود و این لغات خود به خود دلیل فضیلت و کمال نیست ولیکن این حالات اگر در خط اطاعت خدا و به ارادۀ او در حال وحی و خطاب در انسان ظاهر شود دلیل کمال و فضیلت و دلیل بر عظمت انسانی است که ملقب به این القاب شده است. کما این که خداوند تعالی به اسبان دوندۀ میدان جهاد و جرقۀ برخورد سم اسبان با سنگها اهمیت می دهد، به آنها قسم می خورد و می فرماید:

**قسم به اسب ها که با سرعت دویدند و نفس زدند و با سم های خود جرقه می پرانیدند.[[9]](#footnote-10)**

زیرا آن اسب ها تحت امر امیر مومنان علی( ع )دویدند و در راه خدا جهاد کردند.

تزمل در آیۀ فوق، مثل حمله اسبان در چنان مقام است. گرچه به خودی خود کار ساده ایست که اهمیتی ندارد ولیکن در حالت ارتباط با وحی و در راه خدا و برطرف شدن حالاتی که به اذن خدا رخ میدهد کار بزرگی است که حکایت از حالات نبوت و جهاد درونی دارد.

تزمل به معنای دیگر، حاکی از حالات روحی آن حضرت( ص )در زمانیست که مأمور به قیام و جهاد و دعوت مردم نادان و کفار و منافقین به دین خداوند تبارک و تعالی شده است. این قیام و دعوت امری عظیم است که رسول خدا( ص )آن را به دوش گرفته، سنگینی وحی و نبوت او را تحت فشار قرار داده است و به نظر می رسد در اثر سنگینی وحی در روح خود احساس سرما می کند و خود را می پوشاند، همان طور که جامه را برای تخفیف سرما می پوشند. در این حالات خداوند متعال با این کلمات او را مخاطب ساخته می فرماید:

**آیۀ 1-** **ای گلیم بر خود پیچیده برخیز شب را مگر اندکی**...

و با این خطاب او را امر به قیام کرده، روح نبوت را در او زنده و تقویت می کند تا بتواند قیام کند زیرا با هر آیه از آیات قرآن و هر کلمه از کلمات خدا یک روح تقویتی انسان مومن را تقویت می کند، ضعف را از خود دور نموده و قیام می کند. کما این که خداوند تعالی می فرماید:

**ما این طور روح علم بر قلب تو نازل کردیم[[10]](#footnote-11)**.

کلام خدا تنها یک کلام ساده نیست بلکه روح است که به قلب و جان پیامبر می دمد، قوی می شود و قیام می کند.

**4- فوائد نماز و نماز شب:**

سپس خداوند تعالی به آن حضرت( ص )دستور می دهد شب را بیدار باشد. می فرماید:

**آیۀ 2- در این شب تاریک( یا جهل مطلق دنیا )قیام کن، کم استراحت کن.**

و بعد می فرماید بدان که شب زنده داری تو را بهتر رشد میدهد و در نتیجه علمی با دوام و قوام خواهی داشت**.**

این آیه دلیل بر اینست که نماز شب پر فضیلت ترین نمازها است. و اما نماز برای درخواست کمک از خداوند بزرگ وضع شده، هم چنان که می فرماید:

**ای اهل ایمان با اقامه نماز و صبر و استقامت از خدا کمک بگیرید.[[11]](#footnote-12)**

 و در نماز، در قرائت سوره حمد می گوئیم:

**پروردگارا فقط بنده تو هستیم از تو یاد میگیریم و کمک می طلبیم**...

رسول خدا( ص )را به نظر بیاور که چگونه در شدت غربت و ضعف اجتماعی خداوند تعالی او را به قیام و جهاد با اهل عالم مأمور می کند تا آنها را به راه نجات بکشاند و با کافران ستمگر مبارزه کند و آنها را سرنگون سازد. وضعیت آن حضرت را در چنان غربت و ضعف اجتماعی با یک چنین جهاد عظیمی مقایسه کن و ببین چگونه به یاری یاوری که از او درخواست کمک کند و او بتواند بودجۀ لازم را در اختیارش بگذارد محتاج است. مثل آن حضرت مثل کسی است که در بیابان برهوت در شدت ناتوانی به سر می برد اما مامور است کوه های بلند را از جای برکند و به جای دیگری بگذارد. چنین ماموری به چه میزان نیرو، یاری و درخواست کمک احتیاج دارد؟ این مأمور، محمد رسول الله( ص )است که باید کوه های بلندی مثل فرعون ها و متکبران زمان را قلع و قمع کند تا راه به روی مومنان و مسلمانان باز شود و او بتواند آنها را به سوی بهشت رهبری کند. کدام یک از این دو کوه را آسان تر می توان از جای خود برکند؟ کوههای بلندی که بر سطح زمین افراشته شده اند یا انسان متکبر متفرعنی که فرمان می دهد، فرمانش را اطاعت می کنند و بر مردم مسلط شده اند؟ البته برکندن این کوههای روی زمین آسان تر از قلع و قمع کردن کافران فاجر است. پس پیامبر( ص )برای انجام چنین امری، نیاز به نیروئی دارد که او را تقویت کند و یاوری که بتواند او را یاری نماید، و این یاور کسی جز خداوند متعال نیست. بنا بر این خداوند تعالی به پیامبرش برای درخواست کمک، دستور اقامۀ نماز شب می دهد.

دستور به نماز دلیل بر اینست که نماز برای انسان با ارزش ترین و بهترین عمل برای درخواست کمک از پروردگار خود در اجراء امور محوله است. زیرا انسان ذاتا فقیر است و خداوند تعالی ذاتا غنی، و بین فقیر و غنی لزوما بایستی رابطه برقرار شود تا با غنای او فقیر غنی شود و بهترین رابطه بین خدا و بندۀ خدا نماز است. نیمه های شب در سکوت و خلوت برای خدا قیام کند، بدون اینکه کاری و شخصی او را به خود مشغول کند. در آن حال خدا را به بزرگی یاد کرده، به سبب ربوبیتش او را تعظیم و حمد کند و از رحمانیت و رحیمیت و مالکیت او یاد کند، و سپس اظهار بندگی کرده، و از آن مقام متعال درخواست کمک کند. در این حال خدای تبارک و تعالی بندۀ خود را بر انجام امری عظیم یاری می کند تا به پا خیزد، با کافران و منکران حقیقت مبارزه کرده و دین خدا را بر پا دارد. پس به او دستور بیداری در شب را می دهد و سپس به او اختیار می دهد که نیمی از شب یا یک سوم یا دو سوم آن را بیدار باشد و می فرماید این بیداری شبانه بیشتر مایۀ ثبوت قدم و ... خواهد شد. یعنی این که انسان در شب بیش از روز رشد وجودی پیدا می کند. می فرماید:

**آیۀ 3- نصفی از شب یا کمتر از نصف را زنده بدار.**

انسان هم مثل درختان نشو و نما دارد، رشد می کند تا به حد کمال برسد، پس لازم است مثل درخت خود را رشد بدهد. وقتی انسان از مادر خود متولد می شود مثل بذری است که در باغ عالم کاشته شده. این بذر لازم است رشد کند و تزکیه شود تا به درختی پر ثمر تبدیل شود؛ کما این که خداوند در کتاب خود در توصیف انسان می فرماید:

**مومن عالم مانند درختی طیب و طاهر است. اصل آن ثابت و شاخ و برگ آن به آسمان ها و افکار مردم قد کشیده...[[12]](#footnote-13)**

درختان آنطور که ثابت شده، در شب بیشتر از روز رشد کرده، شاخه ها محکم شده و برگ و بار بر می آورند. روح و اعضاء انسان هم درختی است که رشد می کند، به علم و عقل مجهز شده و درخت پر ثمری می شود. خداوند تعالی درخت وجود انسان را رشد می دهد تا موفق به بیداری و نشو و نمای شبانه شود. گفتگو با خداوند تعالی در نماز و دعاهای شب اثرات عمیقی دارد. معانی آن در قلب مؤمن تمام و کمال واقع می شود و در حال توجه و خضوع در برابر پروردگار متعال از صمیم دل ادا می شود. زیرا نماز و دعا که اقبال قلب انسان به خدا است در شب که فارغ از اشتغالات زندگی انجام می شود بهتر انجام می شود. سپس می فرماید:

**آیۀ 4- یا کمی بر نصف اضافه کن. قرآن را واضح و روشن بخوان...**

**5- قرائت، تلاوت، ترتیل:**

ترتیل، قرائت قرآن و رساندن معانی در ضمن قرائت به مخاطب است. قرائت به سه حالت انجام میشود. حالتی را قرائت، و حالت دیگر را تلاوت و دیگری را ترتیل می گویند. قرائت به معنی اجراء کلمات و عبارات بر زبان، به طوری است که ضمن بیان آن به معانی هم توجه داشته، بخواند و بداند. اگر بخواند و نفهمد قرائتی بی حاصل است. تکلم و تلفظ است و قرائت نیست. قرائت مثل این است که نوشته ای از دوست به دست شما برسد، آن را بخوانی و بفهمی. قرائت ممکن است بدون اجراء الفاظ بر زبان صورت بگیرد، که با نگاه خود کتابی را می خوانید و میدانید چه نوشته است ولی به زبان نمی آورید. می شود گفت که قرائت بمعنی ربط الفاظ به معانی و فهم معانی با الفاظ است، چه بر زبان جاری شود چه نشود. با این تعریف مطالعه هم قرائت است.

و اما تلاوت از ریشۀ تلا- یتلو- تِلو، و از آن جمله: تالی- متلو، که به معنای ایجاد الفاظ به دنبال یکدیگر و عبارات مربوط به هم است. به طوری که عبارت اول تالی و دنباله رو دومی، و دومی متلو و وابسته به اولی باشد، طوری که تالی مکمل متلو، و متلو بدون تالی ناقص باشد. و میتوان گفت که تلاوت بمعنی ایجاد معانی بدنبال الفاظ است، که در این صورت اشاره به عمل به دستورات الاهی میکند. مثلا وقتی شما آیۀ( **از زمانی که خورشید متمایل به غرب میشود تا تاریکی کامل شب نماز خود را زنده بدار و هم** **چنین نماز بین طلوعین که در معرض مشاهده فرشتگان است** )را قرائت کرده و سپس نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و نماز صبح را به پا میداری، قرائت شما تلاوت است. پس وقتی معانی بعد از عبارات واقع شود به طوری که آن عبارات با مصادیق و معانی خود در خارج تحقق یابد، تلاوت صورت گرفته است. در یک آیه خداوند تعالی می فرماید:

**آنچه از کتاب خدا به تو وحی می شود بخوان و بدان که کلمات خدا حقیقت است**[[13]](#footnote-14)

و در آیۀ دیگر می فرماید:

**هر وقت آیه ای را خواندیم دستور آن را اجرا کن.[[14]](#footnote-15)**یعنی معانی آیه را بدنبال وحی ایجاد کن.

در این آیه، رسول خود را به قرائت و پیروی از معانی آن امر میکند و در آیۀ قبل ایشان را به تلاوت آنچه به او وحی شده دستور میدهد. از این آیات استنباط میشود که تلاوت آنست که معانی بعد از وحی تحقق یابد، طوری که قرآن با معانی آن در نظر مردم آشکار شود.

اما ترتیل به کیفیت قرائت مربوط است؛ که با قرائت، معانی را به روح شنونده برسانی. قرآن را بخوانی و معانی آن را با قرائت خود طوری در ذهن شنونده القا کنی که بدون کم و کاست بفهمد. در این رابطه در تفسیر علی بن ابراهیم روایتی است که میفرماید:

**قرآن را مثل یک مشت ریگ به اطراف نپاشید و آن را مثل شعر نخوانید.[[15]](#footnote-16)**

قرائتی که تشبیه به پاشیدن ریگ شده به این معنا است که الفاظ آیه را به صورتی به گوش مخاطب برسانی که ارتباطی بین آنها ایجاد نشود، و شعر خوانی این طور است که همت خوانندۀ شعر ارتباط الفاظ برای سجع و قافیه است و کاری به رساندن معانی آن الفاظ به مخاطب ندارد. این دو نوع قرائت ترتیل نیست. ترتیل، رساندن معانی با قرائت الفاظ است. هر جا معنی ادامه دارد لفظ ادامه دارد و هرجا معنی تمام میشود لفظ تمام می شود و الفاظ را با لطائف معانی آن تلفظ نماید به طوری که حالات معانی در الفاظ و عبارات منعکس شود و الفاظ آینه معانی باشند.

به بیان دیگر ترتیل، تکمیل قرائت و تلاوت است و تکمیل آن فقط با قرائت صحیح و عمل به آن است. وقتی عبارات با عمل نشان داده شود و معانی آنها عملا آشکار گردد، ترتیل شده است. به این ترتیب قرآن کریم با قرائت آغاز شده، با تلاوت ادامه پیدا میکند و با ترتیل ختم میشود.[[16]](#footnote-17)سپس می فرماید:

**آیه 5- به زودی بار سنگین مسئولیت به عهده تو خواهیم گذاشت.** بعد در این رابطه می فرماید

**آیۀ 8- : دائم با یاد خدا از خلق جدا و به خدا پناهنده باش**.

در آیۀ پنجم از نزول قرآن به پیامبر خود خبر میدهد. این آیه نشان می دهد که سورۀ مزمل از سوره هائی است که در ایام بعثت بر آن حضرت نازل شده است. سورۀ اول( علق )بود که رسول خدا( ص )امر به قرائت و تعلیم مردم شد و دومین سوره( قلم )است که به ایشان دستور تحمل حرف های ناروای مردم را که به ایشان مجنون یا مفتون می گفتند داده؛ و با این جمله که: **تو دارای خلق عظیمی هستی[[17]](#footnote-18)** به ایشان تسلی می دهد.

**6- قرآن، قول ثقیل:**

در این سوره به آن حضرت خبر میدهد که: بزودی بار سنگین مسئولیت را به عهده تو خواهیم گذاشت. یعنی خداوند تعالی بزودی قرآن را تمام و کمال بر او نازل کرده و به او مأموریت می دهد برای احیا و اجرای آن، با بیان و عمل قیام کند.

ثقل قرآن از جهت اجرای عملی و دعوت مردم به قبول آن و وادار کردن آنها به عمل به دستورات آن و اجتناب از شرک و خیالات و جهل و خرافات است. مشکل بزرگ و بار سنگین همین است که آن حضرت که باید انسانها را از گمراهی و جهالت به راه مستقیم برگرداند، هر انسان معاندی مثل یک کوه بزرگ است که از جای خود تکان نمی خورد و مانع حرکت دعوت کننده و رهبر می شود. رهبر مردم چاره ای جز این ندارد که آن کوه را از جا برکنَد و سپس جاده را هموار نماید.

تصور کن می خواهی به آن طرف کوه ها و دره ها سفر کنی. گاهی کوه بلند و سخت و سنگی مانع حرکت تو می شود و گاهی دره ای عمیق. تو بایستی آن کوه را بر کنده و در آن وادی عمیق بریزی تا راه باز شده و بتوانی حرکت کنی. مسلما چنین مهاجرتی به ماوراء کوه ها مشکل بزرگی است. راهی که رسول خدا صلوات الله علیه و اله در پیش دارد همین طور است. آن حضرت می خواهد مردم را از وادی های جهل به ماوراء کوه ها برساند، به جائی که زندگی و سعادت مردم تأمین شود. اما هر انسان جاهل و متکبری در این مسیر همان کوه بلند و سخت تر از سنگ است و هر انسان ضعیف و نادان که مبتلا به خرافات و جهالت است مثل یک دره عمیق، که باید از آن درۀ عمیق بالا بیاید و در راه صاف حرکت کند تا رهبر بتواند او را به سوی پروردگارش هدایت کند. برکندن جبال آسان تر از برکندن رجال است از سرِ راه مومنانی که به سوی خدای خود حرکت می کنند.

رسول خدا( ص )به انجام چنین کار بزرگی مأمور شده اند، در سرزمینی که مردم آن به جهل و خرافات مبتلا هستند. مردمی به شدت جاهل که وقتی به مردی مژدۀ تولد دخترش را می دهند رنگش سیاه شده، خشم خود را فرو برده و نمیداند چه کند؛ آیا او را زنده به گور کند یا با ذلت و سر افکندگی از او نگهداری کند، و از همین دو راه بیشتر چیزی به نظرش نمی رسد. مردمی که زنان را مثل چارپایان به ارث می بردند. دختران خود را وادار به خود فروشی میکردند تا مالی به دست آورند. بعضی از آنها از شدت تکبر، برای این که مجبور نشوند سر خم کنند و از درب خانه ای که کوتاه بود وارد شوند، دستور تخریب و توسعه آن سردر را می دادند. لباس های بلندی می پوشیدند که بر زمین کشیده می شد و به بردگان خود دستور می دادند دامن آن لباس را از پشت سر به دست گیرند. هریک از آنها فرعونی در زمان خود بودند.

پیامبر خدا( ص )مأمور شد قیام کند و این متکبران مستکبر را که حاضر نبودند حتی برای ورود به خانه سر خم کنند، به حال تواضع انسانی بکشاند تا خدای بزرگ را رکوع و سجود کنند و پیشانی بر خاک نهند. حال فکر کن چقدر این کار مشکل است.

این است که خداوند تعالی می فرماید به زودی مسئولیت سنگینی به عهدۀ تو خواهیم گذاشت. تو باید این متکبران و جاهلان را به دین خدا دعوت کنی و مبارزه نمائی تا آنها را از گمراهی و انحراف بسوی راه راست برگردانی و اما کفر و نفاق اعراب از همه ملتها بیشتر است و آنها به جهل و نادانی از همه سزاوارترند[[18]](#footnote-19)

پس برای آسان کردن این امر سخت و برداشتن این بار سنگین به او دستور میدهد که دائم به یاد خدا و از خلق جدا و وابسته به خدا باشد، شب ها را بیدار و به نماز و ارتباط با خدا و پناهندگی به او بگذراند و نیمی از شب یا دو سوم و یا یک سوم از شب را بیشتر به خواب و استراحت نپردازد. این سفارش ها به نماز و ارتباط با خدا برای کمک گرفتن از او در رفع و دفع مشکلات و معضلات است کما این که می فرماید: **از صبر و نماز کمک بگیرید[[19]](#footnote-20)**. و در نماز با قرائت سوره حمد ما را امر به استعانت از خودش میکند.

به موقعیت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و اله در بین آنهمه افراد جاهل و متکبر امثال ابو لهب و ابو جهل بیاندیش که در شدت غربت و تنهائی مامور به نجات این قوم از آنهمه سرگردانی و انحراف است. آنقدر ایشان را اذیت و آزار دادند که خود فرمودند: **هیچ پیامبری به اندازه من آزار ندیده است.[[20]](#footnote-21)**

ایشان با قیام و نماز و پناهندگی به حضرت حق و استعانت از او خود را برای تحمل این مشکلات آماده کرده و خداوند تعالی هم از او می خواهد که با یاد خدا و وابستگی صد در صد به او آمادۀ دریافت کمک باشد.

**7- حالات تکاملی انسان در هنگام دعا:**

این آیات نشان میدهد که پروردگار بزرگ می خواهد پیامبرش را در آخرین مرتبۀ کمال حالات و عبادات قرار دهد. حالات و عبادات ذاتا و حقیقتا مراتبی و تکاملی است. از مرحلۀ ابتدائی شروع شده به متوسط و سپس به انتهای کمال می رسد و هر یک از بندگان خدا در مرتبه ای از این مراتب هستد. گاهی انسانها حال رغبت دارند که آنها را راغبون می نامند. گاهی حال رَهبت، که آنها راهبون هستند. حالتی دیگر به نام تضرع و حالی به نام تبتّل، که هر کدام از این حالات انسان را در وضع خاصی قرار می دهد. در بیان این حالات و حرکات [[21]](#footnote-22)روایات متعددی از ائمه علیهم السلام نقل شده که در تفسیر البرهان به بعضی اشاره شده است.

در توضیح تبتّل و تضرع، محمد بن یعقوب از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره از ابن اسحاق از قول امام ابو عبد الله علیه السلام نقل میکند که ایشان فرمود: رغبت این است که کف دستانت را به آسمان بلند کرده به خدا توجه کنی و رهبت، این که پشت دستانت به سمت آسمان( رو به خودت )باشد. در بارۀ تبتل، در آیه: و تبتل الیه تبتیلا، فرمودند: با یک انگشت خود اشاره کنی، در حال تضرع، دو انگشت خود را حرکت دهی، و ابتهال، کشیدن دو دست به بالا در حال اشک ریختن.

در این باره روایات دیگری نیز در همین کتاب نقل شده است از آن جمله راجع به( تبتل )می فرمایند:

بالا بردن دستان در نماز. و فرمود: در حال قیام انگشت سبابه را به حال تضرع تکان دهی.

 این روایات از حالات مختلف عبادی و روحانی مومن در ارتباط با خدا حکایت میکند. اولین حالتی که در نفس مومن برای ارتباط با پروردگار متعال ایجاد می شود حالت رغبت است. به خدای خود راغب گشته، به او امیدوار است، او را می خواهد و احتیاجات خود را از او می طلبد. ابتدا به لطف خدا امیدوار شده سپس رغبت به او پیدا نموده و حاجاتش را نزد او مطرح میکند. در این حال کف دستان را بالا گرفته، همان طور که حال مومن در نماز و قنوت و خضوع در برابر پروردگار متعال است دعا می کند. این حال رغبت، مومن را به حال رهبت میکشاند. راهب از خدا بالاتر از راغب به خدا است. راهب، به مقام ملجئیت پروردگار خود معرفت دارد و می داند که او حرم امن و امان است و خلایق همه ضعیف. می داند که آنها نمی توانند پناه دوستان خود و مرجع نیازهایشان باشند، گرچه شاید آزاری به کسی نرسانند ولی نفعی هم نمی توانند برسانند. وقتی مومن مردم را به این حال شناخت ترسش از آنها بیشتر شده، به شدت به خداوند تعالی پناهنده می شود و بعد هم از این می ترسد که خدا او را رها کند و نپذیرد. پس دست به دامن خدا شده، دستانش را به آسمان بالا برده و دعا می کند.

این حالات در انسان کاملا طبیعی ایجاد می شود و مصنوعی و ارادی نیست که هر کس تظاهر به این حالات کند، برخیزد و دستان خود را به آسمان دراز کند راهب از خدا باشد. تظاهر به چنین رفتاری رغبت و رهبت نیست بلکه این حالات خود به خود با هجرت از مردم و رغبت به خداوند تعالی در انسان مومن پیدا شده و با دعا و توجه به خداوند تعالی منتهی به انقطاع کامل از خلق به خدا می شود. حب نفس و اعتماد و اطمینان به خود و خلق از دلش کاملا بیرون شده و اطمینان به خدا جای همه چیز را می گیرد؛ و هرچه انقطاع از خلق بیشتر می شود، دعا و تضرع به خدا هم بیشتر می شود. فاطمة الزهراء سلام الله علیها را نیز به همین دلیل بتول نامیده اند.

در این آیه خداوند تعالی به رسولش امر میکند که کاملا از خود و غیر خدا منقطع شده و با تضرع کامل حاجات خود را فقط در پیشگاه خدا مطرح کند. طوری که آنی و ذره ای چیزی را شریک آن ذات پاک قرار نداده باشد. در آیه بعد می فرماید:

**آیۀ 7- روزها هم تسبیحات و تعلیمات طولانی داری...**

**8- تسبیح و سباحت فکری:**

کلمه( سبح )به معنی تفکر است. به شخص متفکر میگویند سابح، و در لغت به معنی حرکت چیزی در فضا و آب است. میگویند فلانی در آب سباحت می کند. قرآن کریم می فرماید:

هر یک در فضای خود شناورند.[[22]](#footnote-23) یسبحون یعنی خورشید و ماه و کواکب در فضا شناورند.

سباحت به حرکاتی می گویند که بدون وسیله و مسبب بیرونی انجام میشود. مثلا حرکت پرندگان، که با بال خود در فضا می پرند و یا انسان که با پای خود و یا وسائلی مثل سیارات و طیارات بر روی زمین یا در هوا حرکت میکند سبح و سباحت نیست. اما شناوری ماهی ها و انسان در آب و یا گردش سیارات و ثوابت در فضا که بدون اتکا به اسباب و وسیله ای انجام میشود سباحت است. حرکت فکری انسان در علوم مختلف را هم که گاهی با استفاده از کتاب ها و بیانات و تذکرات و گاهی بدون استفاده از این وسائل انجام می شود سبح، و از باب تفعیل تسبیح می نامند.

در این آیات خداوند تعالی رسول خود را به خواندن نماز در شب و تسبیحات طولانی در روز امر می کند.

بعضی از مفسرین سبح طویل را به معنی فراغ طویل دانسته، می گویند پیامبر اکرم(ص) شبها به خاطر نماز های شبانه خسته شده، روز را به آسایش پرداخته، پس شاید خدا به او چنین امر کرده که شب ها بیدار باشد و با خدای خود نجوا کند و روز را استراحت کند. اما خداوند تعالی که خود شب را برای آرامش و خواب و روز را برای بیداری و معاش قرار داده، می فرماید: خواب را آرامش قرار دادیم و شب را برای پوشش شما و روز را برای ادامۀ معاش.[[23]](#footnote-24) مناسب نیست که برای رفع خستگیِ شبانه امر کند که روز را به استراحت و خواب بگذران. پس سَبح در این جا به معنی تفکر و سباحت است. خدای تعالی به پیامبر خود امر می کند که شب ها قیام کند و روزها تسبیح نماید، یعنی در عظمت پروردگار خود فکر کند و به تسبیح و تقدیس او مشغول باشد.

سبحه و سَباحت در مورد انسان به معنی تفکر است. متفکر سابح و سائح است زیرا مثل ماهی در آب، در این عالم بزرگ به دنبال یافتن گوهر علم و حکمت شناور است و یا مثل گمگشته ای در بیابان برهوت به دنبال آب و فضائی برای استراحت، و البته جز یاد خدا چیز دیگری به انسان آرامش و اطمینان نمی بخشد. بنا بر این سبح در این آیه به معنی فراغت و خواب روزانه به دلیل بیداری شبانه نیست؛ چرا که خدای تعالی روز را برای معاش و حرکت و شب را برای آرامش و خواب قرار داده است.

بعد از این که خداوند تعالی رسول خود را به تبتّل به سوی خود و استعانت از پروردگارش امر می کند تا بتواند گفتار سنگینی را که به او وحی خواهد کرد تحمل کند می فرماید:

**آیۀ 9- خدائی که سازنده شرق و غرب طبیعت و افکار است. خدائی جز او نیست. او را( برای احیاء دین و ابقاء آثارت )وکیل خود قرار بده.**

با این جملات به پیامبر خود تسلی می دهد تا هم و غمی را که در اثر هجوم خطرات و آفات برای نابود کردن دین و آثار او و آزارهای کفار و مشرکین که محاصره اش کرده اند به او دست داده بر طرف کند. می فرماید پروردگار تو پروردگار مشرق و مغرب است.

**9- تأویل شرق و غرب:**

شرق و غرب در این آیه به معنی معروف که افق آسمان است و خورشید در آن طلوع و غروب می کند نیست بلکه به معنی افق هائی است که خورشید علم و حکمت در آن طلوع و غروب می کند. افقی که دین از آن جا ظاهر شده و مردم توسط آن هدایت می شوند و یا در آن غروب کرده و مردم دیگری با غروب دین راه زندگی را گم می کنند.

ملاحظه می کنید که دین هم مثل خورشید در مشرق و مغرب خود طلوع و غروب دارد. خورشید دین از مشرق فکر پیامبران و اولیاء الاهی بر افکار مردم طلوع می کند، آنها را روشن کرده و مومنان از آن استفاده می کنند و باز این خورشید با فعالیت کفار و منافقین و فاسقان و فاجران در افکار جامعه غروب می کند. وقتی اولیای خدا بر دشمنان خدا غلبه می کنند خورشید طلوع کرده، و وقتی دشمنان خدا بر آنها غلبه می کنند غروب می کند.

در این آیه خداوند تعالی به رسولش خبر می دهد که این طلوع و غروب ها و غالب و مغلوب شدن ها گر چه ظاهرا توسط اولیای خدا و یا دشمنان خدا ایجاد می شود ولیکن در واقع به اراده و مشیت پروردگار است. او کسی است که شب را در روز و روز را در شب فرو برده و مردم را در دو حالت نور و ظلمت قرار میدهد تا نور و ظلمت را بشناسند و از ظلمت به سوی نور حرکت کنند. خداوند تعالی گاه انبیا و اولیای خود را به صحنه جامعه وارد میکند و به وسیله آنها تاریکی جهل را از افکار مردم برطرف کرده و حکمت و عدالت خود را به آنها می چشاند و باز دشمنان خود را آزاد میگذارد تا ظلمت را حاکم کنند و مردم را از روشنائی به تاریکی بکشانند. به این ترتیب معنی ظلم و ظلمت را به وسیلۀ دشمنان خود به مردم می فهماند تا آنها معنی علم و عدالت را بفهمند. به پیامبر خود خبر میدهد که کافران هرگز نمیتوانند بر خداوند غلبه کنند بلکه خدا بر آنها محیط و غالب است. او را وکیل خود قرار ده، کار دین خدا را به خدا بسپار. او قرآن را بر تو نازل کرد و از آن محافظت می کند تا آنچه وعده داده است تحقق پیدا کند. خداوند هرگز خُلف وعده نمیکند.

پس از این آیه، به پیامبرش صبر بر آزار کفار و مشرکان که به او مجنون و مفتون می گفتند و فاصله گرفتن از آنها به زیبائی را دستور می دهد. می فرماید:

**آیۀ 10- در برابر آزار مردم خیلی زیبا ضمن محبت فاصله بگیر.**

خداوند تعالی به رسولش امر می کند با صبر و حوصله در میان مردم قیام کند، آزار و اذیت آنها را تحمل کرده و آنها را به حال خود رها نکند تا بیچاره و اسیر دست شیاطین باشند، و با فاصله گرفتن از آنها تقدیر مردم را به خدا واگذار کند.

**10- هجر جمیل پیامبر( ص ):**

صبر بر گفته های مردم و دوری از آنها ظاهرا با هم متناقض است. زیرا آن حضرت( ص )وقتی مأمور است اذیت و آزارهای مردم نسبت به خود را تحمل کند لازم است در میان آنها باشد، هر چه آنها می خورند بخورد و بیاشامد و هر حادثه ای مثل ترس و گرسنگی بر سر مردم بیاید بر سر خودش هم بیاید و صبر کند. اما برای اجرای امر به هجر، لازم است مردم را در اعمالی که در زندگی خود انجام می دهند آزاد بگذارد، میان آنها نباشد و به آنها پشت کند تا خود گرفتار مصیبت ها و سختی هائی که مردم دچار آن می شوند نشود.

اما می گوئیم کلمه هجر در این آیه به این معناست که پیامبر( ص )از اعمال بد مردم مثل کفر و شرک و نفاق و فسق و فجور و حماقت ها دوری کند، که گفته اند: با مردم باش ولی با آنها نباش. با مردم زندگی کن و با آنها رفت و آمد کن ولی در اعمال و اخلاقی که مورد نهی خداوند است شریک آنها نباش. اگر شرب خمر میکنند تو ننوش و اگر بت می پرستند، بت نپرست. ربا و حرام می خورند، تو چنین مکن. پس صبر و هجر جمیل به معنی ترک اعمال مردم و در عین حال حفظ دوستی و رابطه با آنها است. زیرا چه بسا افرادی که اعمال بدی مثل شرب خمر و بت پرستی مرتکب میشوند اما قلبا خدا و رسولش را دوست دارند گر چه بر دین او نیستند. خدایتعالی امر میکند که پیامبر در میان قومش باشد، آنها را دوست بدارد و رابطۀ خود را از آنها را قطع نکند، زیرا آنها دوستش دارند و از ارتباط با او خوشحالند، اما به اعمال خلاف رضای خدا که مرتکب می شوند راضی نشود. پس از اعمال آنها دوری کرده و در محبت و مودت به آنها پایدار و صبور باشد.

در آیۀ بعد خداوند تعالی در باره کافران و تکذیب کنندگان صاحب ثروت و قدرت به پیامبر می گوید:

**آیات 11 الی 14- مرا با تکذیب کنندگان ثروتمند واگذار کن و کمی آنها را مهلت بده. نَکال و عذاب ها برای آنها مقدر است. طعامی گلوگیر و عذابی دردناک. روزگاری که جمعیت زمین و ابر قدرتها متزلزل شوند، کوه های قدرت تل ریگ روان باشند...**

به رسول خود امر می کند که تکذیب کنندگان را با ثروت و نعمتی که خدا به آنها داده به حال خود واگذارد و مدت کوتاهی به آنها مهلت بدهد.

گویا پیامبر خدا(ص)چنین تصمیمی داشته که با اعمال قدرت و ارادۀ قاهره بر کافران و تکذیب کنندگان مسلط شده و آنها را وادار به اطاعت از خدای تعالی و اقامه دین الاهی کند طوری که آنها نماز و زکات خود را بالاجبار بجا آورده و با رعایت حقوق الاهی در عمل به عبادت های واجب و مستحب و اداء حق مردم در پرداخت خمس و زکات و حق کارگر و غیره اجبارا دین خدا را رعایت کنند.

**11- سیاست خدا در جزای اعمال:**

مسلما دین خدا راهکار و مجرای عدالت و حکومت و سلطنت خدا است. اگر خداوند تعالی پیامبران و اولیای خود را به قدرت و عظمت مجهز کند و زندگی و ارازق مردم را به دست آنها قرار داده، با اِعمال قدرت بر کافران و دشمنان خدا مسلط شوند به طوری که اگر هم کسی بخواهد معصیت کند و یا بخواهد به مردم ستم کند برایش ممکن نباشد و مردم مجبور به اجرای عدالت باشند، در این صورت تمامی مردم چه بخواهند و چه نخواهند مجبور به اقامه دین و اطاعت خدای تعالی خواهند بود. ولی در این آیات خداوند تعالی خطاب به رسول خود می فرماید که مردم را در آنچه از اطاعت و یا معصیت می خواهند آزاد بگذارد، حق را بگوید ولی صبر کند تا هر که بخواهد به میل خود ایمان آورد و هرکه نخواهد کافر شود. زیرا اطاعت از خدا و رسول خدا اجباری نیست. پس به رسول خود امر می کند مردم را در تصدیق و تکذیب خود و کسب مال و ثروت آزاد بگذارد تا از راه خواسته ها و اعمال خود جزا و پاداش نیکی و بدی را ببینند.بنا بر این دو راه برای تقدیرات خداوند تعالی برای بندگان خود بندگان خود وجود دارد. یک راه این که مردم چه مومن و چه کافر با اِعمال قدرت و اجبار و اکراه از خدا اطاعت کنند، که در این رابطه می **فرماید: اگر بخواهیم می توانیم قدرتی به وجود آوریم که در برابر آن خاضع شوند**[[24]](#footnote-25)

و راه دیگر این که توسط پیامبران و اولیای خود حجت ها و دلائل خود را بر مردم کامل کند، دین و کتاب خود را در دسترس همه قرار دهد تا هر کس طالب آن باشد آن را به دست آورده و هدایت شود و هرکس نخواهد آن را ترک کرده و گمراه شود. مردم در انتخاب حق و باطل آزاد و دارای اراده و اختیار هستند. **هر که بخواهد ایمان می آورد و هر که بخواهد کافر می شود.[[25]](#footnote-26)** در این آیه خداوند تعالی به رسولش امر میکند که مردم را در خط دوم اداره کند و راه اول را رها کند. می فرماید بگذار تا من تکلیف مکذبین صاحب ثروت را روشن کنم. به آنها کمی مهلت بده تا هر گونه میخواهند عمل کنند و هر چه می خواهند انتخاب کنند تا هرکس نتیجۀ سعی خود را ببیند.

سپس می فرماید نَکال ها و عذاب ها و طعامی گلو گیر و عذابی دردناک برای کافران و تکذیب کنندگان مقدر است. یعنی این افراد در راهی که به میل و اراده خود در پیش گرفته اند و به رای و عمل خود بر علیه دین خدا طغیان کرده اند بدبختی ها و عذاب های گوناگونی برای خود به وجود می آورند.

کلمۀ اَنکال جمع نَکال است. آمر به مأمور دستور می دهد: نکِّل به او را عذاب کن. جحیم هم صفتی از صفات آتش جهنم است که به خاطر مواد پر نیرو و حرکت تند و سوزاننده اش دارای حجم و جحم، یعنی تراکم است. در این آیه خداوند تعالی خبر می دهد که کافران و مکذبان وقتی به حال خود رها شوند و مهلت داشته باشند تا با رای و عمل خود راه خود را طی کنند سرانجامی جز بد عاقبتی و عذاب نخواهند داشت.

از مطالب بالا استفاده میشود که بدکاران به دو طریق مجازات می شوند. یا به دست مربی و حاکم خود و یا به نتیجۀ عمل. مربیان و حاکمان امر و نهی میکنند و به کسانی که امر و نهی او را اجرا کرده اند پاداش می دهند. مثلا مأمور راهنمائی و رانندگی به رانندگان دستور توقف یا سرعت و یا احتیاط و یا گردش به راست و چپ می دهد. بعد آنها را زیر نظر می گیرد، قانون شکنان را مجازات کرده و به آنها که قانون را رعایت کرده اند پاداش می دهد. در این روش جزا و پاداش، چه بسا قانون شکنان و قانون مداران یا از نظر مأمور اجرای حکم پنهان میمانند و یا اشتباه می شود، قانون شکن مجازات نشده و قانون مند هم پاداش نمی گیرد. این یک راه برای اجرای عدالت در پرداخت اجر و جزا است که به دست حاکمان و مربیان انجام می شود.

اما یک وقت عامل عمل بد یا خوب مستقیما از نتیجۀ عمل خود بهره مند یا مجازات شده و مربی و حاکم دخالتی ندارد. راننده ای که با سرعت تمام و بی احتیاط و بدون توجه به علائم راهنمائی حرکت می کند، تصادف و یا مرگ او نتیجۀ عمل خود او است، جریمۀ مأمور راهنمائی نیست.

عذاب نوع اول بیرون از عمل عمل کننده و عذاب نوع دوم از خود عمل به وجود می آید و غیر از این دو عامل برای جزای کسی که کاری را خوب یا بد، انجام می دهد وجود ندارد.

کسی که معصیت می کند، خداوند تعالی برای جریمۀ او گاهی ظالمی و یا حیوان درنده ای را بر او مسلط می کند، در این صورت از طرف حاکم و بیرون از عمل خود مجازات شده هرچند به سبب عمل خودش باشد. و گاهی این معصیت کار آتش ظلم را برافروخته و خود نیز در شعله های آن می سوزد و جزای خود را از عمل خودش می بیند نه به ارادۀ خدای تعالی و حاکمان دیگر، بلکه خداوند تعالی او را از بازی با آتش منع کرده بود.

جزای عاصیان و کافران از این دو راه بیشتر نیست و خداوند تعالی عذابی را که به اراده خودش برای آنها ایجاد کند نخواسته و عذاب دوم را که نتیجۀ عمل خودشان است مقدر نموده و به رسول خود امر می کند به کافران مهلت دهد تا به اعمال خود و به آتشی که به خواست خودشان بر می افروزند گرفتار شده نه جهنمی که خدا خلق کرده باشد؛ می فرماید: نکال ها وعذابهائی برایشان مقدر است و طعامی گلوگیر و عذابی دردناک.

این طعام های گلو گیر همان طعامهائی است که در سوره غاشیه می فرماید:

کفار طعامی جز با رنج فراوان ندارند. متاعی که تقویت نمیکند و گرسنگی را برطرف نمی کند.[[26]](#footnote-27)

به این معنا که کفار دسترسی به طعامی پیدا نمیکنند مگر از راه هائی که آنها را بیچاره و گمراه میکند.

**12- طعام گلوگیر:**

طعام در این آیات فقط به معنی خوردنی و آشامیدنی نیست بلکه منظور همه چیزهائی است که انسان در دنیا از طریق مشروع یا نامشروع به دست می آورد. مومن این طعام ها و جایگاه ها را از راه حلال به راهنمائی دین خدا به دست می آورد، به مردم سود رسانده و مردم از او سود برده و از کمک ها و خدمات او استفاده میکنند، پس او هر چه به دست آورد گوارا و با برکت است و در سایه امن الاهی و شعاع لطف و کرمش زیر پرچم اولیای او زندگی میکند و هیچ طعامی برایش گلوگیر نیست زیرا اگر تجارتی کرده با رضایت طرفین بوده و در برابر آنچه از دیگران گرفته بهتر از آن را داده است. درنتیجه زندگی گوارائی دارد.

اما زندگی کافر این طور نیست. او هر چه را از مردم یا به تقدیر خدا نصیبش شود با رنج و سختی به دست می آورد زیرا اولا خود را از ولایت خدا محروم کرده و به ولایت طاغوت رو آورده است. آنها هم با سیاست های سلطه طلبانه خود او را استخدام و استثمار کرده و از خدمات او بهره خود را می برند. وقتی این چنین شریک ظلم طاغوت ها شد ناچار است به فرمان آنها با مردم روبرو شود و با روش های ظالمانه آنها از مردم استفاده کند. مردم نیز وقتی متوجه شوند که مورد ستم کافران و ظالمان قرار گرفته اند مسلما سعی میکنند با گفتار و کردار خود بر علیه این ستم ها مبارزه کنند و از حق خود دفاع نمایند. در این صورت به راحتی منافع کار و کسب خود را در اختیار آنها قرار نمیدهند و تا آنجا که بتوانند سر راه آنها سختی و گرفتاری ایجاد میکنند. به این ترتیب هر انسانی برای ظالم و کافر مثل یک درخت خار دار است که جز با خون دل چیزی به او نمیدهد. پس طعام کافر طعامی گلوگیر برای او بوده با همین وضع ظالمانه راه خود را به سوی جهنم ادامه میدهد تا روزی که آن را برافروزد و به عذاب شدید گرفتار شود.

 مثلا طعامی که از راه دزدی به دست می آید با طعامی که یک کشاورز به دست می آورد چه تفاوتی دارد؟ طعامی که سارق مصرف می کند توأم با ترس و وحشت از مردمی است که مال آنها را دزدیده ومنتظر دستگیری و انتقام آنها است. می داند روزی او را شناخته دستش را قطع می کنند و اگر به حال کفر بمیرد به عذاب الیم جهنم دچار می شود. اما آن کشاورز که از دست رنج خود استفاده میکند و از محصول زراعت خود و در سایه ولایت و لطف خدا زندگی می کند روزی حلال خود را با گوارائی مصرف کرده و با کار نیک خود رضای خدا را کسب و وارد زندگی بهشتی می شود.

بعد از آیات بالا که خداوند تعالی از تهیۀ طعام گلوگیر و عذاب دردناک برای کفار خبر می دهد روزگاری را ذکر می کند که کفار به عاقبت این اعمال و نتائج خوردن این طعام های گلوگیر برسند. می فرماید:

روزگاری که جمعیت زمین و ابر قدرت ها متزلزل شوند، کوه های قدرت تل ریگ روان باشند...

رجفه به معنی زلزله، و این دو کلمه مربوط به علائم قیامت است. کل زمین روز قیامت میلرزد و دچار رجفه میشود. قبل از قیامت زلزله ها جزئی و مقطعی و در اماکن خاصی رخ میدهد. هرگز نبوده که تمام زمین بلرزد و هیچ شهر و روستائی نباشد که از زلزله و تخریب های آن در امان مانده باشد. اما هر جا خداوند تعالی از زلزله روز قیامت خبر میدهد زلزله ایست که همه زمین و کوهها را فرا می گیرد. یک جا می فرماید: زمانی که یک جا زندگی اهل زمین متزلزل شود. و جای دیگر می فرماید: زمین و کوه ها یک جا کوبیده می شوند. در این زمان قیامت به پا می شود.[[27]](#footnote-28)

در این سوره هم میفرماید که روز قیامت روزیست که زمین و کوه ها می لرزند به طوری که کل زمین از شرق و غرب و کوه و دره و دریا و صحرا به لرزه در می آیند.

جای دیگر میفرماید: زمین روزی به صورت دیگری غیر از این صورت و حالتی که موجود است در می آید. یعنی روز قیامت صورت و هیئت زمین دگرگون خواهد شد و به صورت دیگری در می آید. تحول همه جانبه در زمین و آسمانها و بعد از آن تحول کوه ها و دریاها و صحرا ها این طور نخواهند بود. هرچه اکنون از زمین میشناسید و می بینید غیر از آن چیزی است که بعد از تحول قیامت خواهد بود. پس برای ایجاد آن تحول لازم است وضع کنونی متلاشی شده، همه چیز بلرزد و فرو ریزد. در ابتدای سوره حج نیز می فرماید: زلزله ظهور قیامت عظیم است.

**13- علائم اربعۀ قیامت، اول: رجفه.**

اما بدان که زلزله و رجفه زمین دو نوع است. یکی لرزش زمین بر اثر زلزله در قطعات زمین و دریا و صحرا چنان که بارها مشاهده کرده ایم خداوند تعالی قطعاتی از زمین را زیر و رو کرده است. و یکی دیگر تکان های شدید زندگی بشر در اثر زلزله های اجتماعی، که نظام زندگی مردم را به هم ریخته، افکار مردم را متحول می کند. مردم به یکدیگر هجوم می آورند و اوضاع فکری و معیشتی موجود را به هم ریخته، نظام و انتظامات دیگری ایجاد می کنند. مثل تحولی که انبیا و اولیای خدا با قیام خود در مردم ایجاد می کنند. این زلزله ها مردم را به شدت تکان داده، بالادستان را زیر دست نموده و زیر دستانی را که قبلا به حساب نمی آمدند بالا کشیده و مقامات را جابجا کرده است. مولا علی علیه السلام در خطبه ای که بعد از بیعت مردم با ایشان برای خلافت در مدینه ایراد فرمودند گفتند:

قسم به خدائی که پیامبرش را به حق مبعوث کرد شما در حکومت من عجیب آزمایش شده و غربال خواهید شد و زیر تازیانه های قضا و قدر قرار میگیرید تا چنان شود که پایین دستان شما به مقام بالا بیایند و بالادستان شما در مقام پایین قرار بگیرند و البته مومنان سابقه دار در اسلام که عقب مانده بودند در دولت من سبقت خواهند گرفت و جلو افتادگان، در دولت من عقب خواهند افتاد...[[28]](#footnote-29)

حضرت( ع )از تحول عمیق و انقلاب عجیبی خبر می دهد که جمع مردم را به هم ریخته، بین آنها فاصله می اندازد و نظامی را که به وجود آورده اند سست می کند و این زلزلۀ اجتماعی باعث زیر و رو شدن جایگاه مردم می شود.

پس زلزله و رجفه به دو صورت است. زلزله ای در زمین، صحرا و دریا و شهر و روستاهای آن، و زلزله ای در نظام اجتماعی و فکری و علمی و قوانین انسانها. همان طور که شهر و دیار مردم بعد از زلزله آن وضع سابق را ندارد حال و احوال مردم هم بعد از انقلاب آن وضعیت قبلی را ندارد.

آیات این سوره و آیات دیگری از این قبیل، که خداوند تعالی از زلزلۀ زمین و لرزش آن خبر می دهد، بیشتر ناظر به زلزله از نوع دوم است. رجفه و زلزله ای که مردم را از زندگی کنونی و نظام موجود به یک زندگی و نظام دیگری کاملا متفاوت با آنچه هست متحول می کند.

قیامت وقتی به پا شود مردم را از زندگی دنیائی به زندگی آخرتی منتقل می کند و از نظام طبیعی دنیا که در آن محکوم و اسیر عوامل انسانی و عوامل طبیعی هستند و گرفتار سرما و گرما و زمستان و تابستان شده اند به یک نظام ارادی متعالی که مشیت خدا فقط در آن دخالت دارد منتقل می کند. در آن زندگی، انسان بر عوامل طبیعت حاکم است. بر زمستان حکم می کند که تابستان شود و بر تابستان تا زمستان شود. گرما را دفع کرده تبدیل به سرما می کند و سرما را تبدیل به حرارت و آتش می کند. در حرارت تابستان مثل ابراهیم در آتش نمرود است و هر کجا و در هر موقعیتی باشد گرما و سرمای زندگی خود را به حد اعتدال میرساند. در فضا باشد یا بر روی آب یا هر جای کره زمین، همه جا برایش باغ و بوستان است. انسان ها در آن حال مجهز به اراده کن فیکونی خداوند تعالی می شوند که هر چه بخواهند همان می شود. بر کوه ها فرمان می راند و آنها را جابجا میکند، کوه ها مانع و مزاحم راه او نیستند. قیامت از یک طرف خافضه است که مستکبرین را به پایین ترین درکات می کشاند و از طرفی رافعه است که مستضعفین مومن را به عالی ترین درجات بالا می برد. [[29]](#footnote-30)خداوند تعالی می فرماید:

روزی که مردم مانند پروانه های دور شمع پراکنده اند و پشم کوهها یا ابر قدرت ها زده میشود.[[30]](#footnote-31)

این کوه های کوبیده شده همین قدرتهای مسلط بر مردم اند که در دنیا مردم را تحت اختیار خود قرار داده و بر آنها حکمرانی کرده اند. با قیام قیامت خداوند تعالی قدرت آنها را کوبیده، مثل توده ای از پشم زده شده می شوند و مردمی که به آنها وابسته بوده اند در آن حال مثل پروانه هائی خواهند بود که شمع جمع خود را از دست داده اند. در این تشبیه زیبا خداوند تعالی کوه های مسلط بر زندگی مردم یعنی پادشاهان و رؤسای دنیا را به شمعی مثل میزند که پروانه ها گرد آن می چرخند و وقتی شمع خاموش میشود آنها حیران و سرگردان به هر طرف پراکنده میشوند و نوری از چراغی نمی بینند که جذب آن شوند و پناهگاهی نیست که آنها را به خود پناه دهد. حال مردم در قیامت این چنین است. آن دستگاه های حکومتی و قدرت های مسلط نابود شده و ظالمان و کوته فکرانی که تحت سلطه آنان بوده اند بیچاره و نابود میشوند. مرجع و مأوائی نیست که تشکیلاتی داشته باشد و عده ای را دور خود جمع کند.

اما مومنان وضع دیگری دارند. آنها قبل از فروپاشی قدرت های ظالم و کافر اعتنائی به آنها نداشته، بر محور دین خدا حرکت می کردند و پناهنده به اولیای خدا بودند. وقتی هم که خداوند تعالی سلطه گران ظالم را هلاکت کند سرگردان نخواهند شد و در اطاعت و حاکمیت همان خدای رؤف و مهربان هستند. به پناه بخش خود امیدوارند و خداوند تعالی با قیام قائم علیه السلام و رجعت سایر ائمه معصوم علیهم السلام درهای رحمت خود را بر آنها می گشاید.

بنا بر این رجفۀ زمین در این آیات به معنی زلزله در سطح کل زمین و خرابی قطعات و فرو پاشی کوه های سر برافراشته نیست، بلکه امکان ندارد کل زمین بلرزد و متلاشی شود. این رجفه در زندگی مردم و نظام و اجتماع آنها رخ می دهد. خداوند تعالی میفرماید:

روزی که زمین و کوه ها به لرزه در آید و کوه ها( کوه های قدرت) تل ریگ روان باشند...

با دقت در وضعیت کوه ها که چنین سخت و سنگین و مقاوم هستند می بینیم تصلّد و استحکام آنها به خاطر شدت روح استمساک در اجزاء آن است. امام علی علیه السلام روح جمادی را روح استمساک می نامد که خداوند تعالی با این روح مواد را به یکدیگر مربوط کرده و این ربایش هر چه بیشتر باشد جسم متراکم تر و سخت تر شده و به صورت صخره ها و معادن و از این قبیل اجسام سخت ظاهر میشوند. وقتی خدا بخواهد روح استمساک را از آن مواد بگیرد این کوه های سخت هم مثل انسان و حیوان و سایر جانداران که خدای تعالی روح حیات را از آنها می گیرد، می میرند و متلاشی شده مثل ریگ روان می شوند.

کثیب به معنی سنگریزه هائی است که روی هم ریخته شده، و مَهیل از مصدر إهاله خاک و موادی است که جاذبه ندارد، مثل غبار متراکمی که با هل دادن فرو بریزد. وقتی خداوند تعالی بخواهد کوههای سطح زمین را بکوبد و زمین دیگری ایجاد کند روح استمساک را از مواد می گیرد در نتیجه از هم گسسته شده و فرو می پاشند و سطح زمین یک دست و مسطح می شود و هیچ گونه پستی و بلندی در آن مشاهده نمیشود.[[31]](#footnote-32)

بنا بر این بر سطح زمین دو کوه وجود دارد. کوه های سختی از سنگ و کوه هائی از قدرت انسان هائی که حاکم بر مردم بوده، آنها را مجتمع و منظم نموده اند. وقتی حضرت قائم علیه السلام قیام کند خداوند تعالی این کوه های انسانی مسلط بر جامعه ها را می کوبد. بعد از برپا شدن قیامت با قیام او، شاید خدای تعالی این کوه های سنگی را هم برای گشودن درهای بهشت متلاشی کند تا زمین را به صورتی دیگر در آورده و آن را به جنات عدنی تبدیل کند که نهر ها از آن جاری باشد.

و میتوان گفت، و شاید درست است که بگوئیم وقتی خدایتعالی بخواهد طبق آنچه وعده داده که زمین را به بندگان صالح خود به ارث بدهد، زمین را تبدیل به بهشتی کند که نهرها از آن جاری باشد، لازم نیست کوه های آن را بردارد تا نهر ها را جاری سازد. بهشت تحت حاکمیت ارادۀ کن فیکونی خداوند تعالی ظاهر می شود و این اراده متکی به اسباب و علل طبیعی مثل گرما و سرما و فصول مختلف نیست و کوه و دریا را هم بهشت می کند. اهل بهشت بر اسباب و مسببات طبیعی حاکم هستند. آنها در بهشت خود بر سر کوه باشند یا بر سطح زمین و یا در دل دریا و یا در فضای بیکران، یا در قطبین منجمد زمین یا مناطق گرم، برایشان فرقی نمیکند. اهل بهشت خود بهشت هستند، مجهز به اسماء اعظم الاهی که هرچه بخواهند همان میشود. در احادیث مربوط به قیام قائم علیه السلام وارد شده است که وقتی ایشان بخواهند وابستگان به خود را به سفرهای فضائی ببرند گفته میشود هیچ کس با خود آب و غذا بر ندارد. عصای موسی و سنگ او در اختیار امام است که هر جا بخواهید برایتان آب و غذا فراهم میکند. یعنی با قدرت اعجاز خود همه خواسته های شما را فراهم میکند. آن حضرت و آباء گرامی ایشان علیهم السلام به اسماء اعظم خداوند تعالی مجهز هستند، آسمان و زمین برایشان فرقی ندارد. همان طور که خداوند تعالی وعده می دهد: آن بهشت به وسعت آسمان و زمین است.[[32]](#footnote-33)

بنا بر این، کوبیده شدن زمین و کوه ها نه منظور این کوه و زمین است بلکه جبال قدرت است، و زمین هم منظور اقوام وابسته به آنها هستند. تبدیل این زمین هم به یک زمین دیگر، تبدیل زندگی دنیائی به زندگی آخرتی است. قرآن کریم می گوید روز قیامت روز تأویل قرآن است و تأویل قرآن مربوط به انسان است نه اشیاء عالم مثل آسمان بالای سر و زمین زیر پا و کوه ها و دریاهای زمین. پس جبالِ قیامت انسان های قدرتمند، و زمین، سربازان و یاران آنها و دریاها دریای علم که دانشمندان هستند. هر وقت خدایتعالی از شیئی نام میبرد منظور شخص است زیرا قیامت روز تأویل است که متعلق به انسان است. بنا بر این تبدیل زمین به زمین دیگر به معنی تبدیل زندگی انسان به زندگی دیگری غیر از این حیات دنیا و در هم کوبیدن جبال کوبیده شدن قدرتمندان و زلزله زمین تزلزل نظام زندگی بشر و تکویر خورشید طلوع دوبارۀ چهره امام است کما این که می فرماید: با قیام امام زمان افکار مردم کره زمین روشن میشود.[[33]](#footnote-34). و انکدار ستارگان بی نور شدن عالمان کافر و علوم آنهاست که می فرماید:

زمانی که خورشید ولایت دو مرتبه برگردد و ستارگان تیره شوند[[34]](#footnote-35).

زیرا امام علیه السلام نیازی به این صنایع و طب و طبابت دانشمندان ندارد کما این که می فرماید:

آخرت به اراده اعجازی خدا ساخته میشود، این صنایع و تشکیلات دنیائی و آنچه ساخته اند هباءً منثور( گرد و غبار پراکنده )میشود.[[35]](#footnote-36).

پس تمام آیاتی که راجع به قیامت است از انسان و چگونگی زندگی او در آخرت حکایت می کند.

( پس از آیات 15و 16، که اشاره به عذاب فرعونیان و هشدار به مسلمانان است )خداوند تعالی در توصیف روز قیامت میفرماید:

 **آیۀ 17- روزیست که کودکان را پیر میکند**. سپس می فرماید:

 **آیۀ 18- روزیست که حقیقت ولایت خدا و ائمه اطهار علیهم السلام روشن میشود و وعده خدا شدنی خواهد بود**.

در این آیات روز قیامت را با چهار صفت معرفی میکند: زمین به لرزه در میآید، کودکان پیر میشوند، آسمان منفطر میشود و آن روز روز وعد الله است که آن وعده حتمی است.

در بارۀ چگونگی رجفۀ زمین توضیح دادیم که این رجفۀ قیامت دگرگونی اجتماع است که حالات و اوضاع زندگی مردم به حال و اوضاع دیگری متحول شده، زندگی دنیای خود را که می شناخته و بلد بوده اند از دست داده به زندگی دیگری که زندگی آخرتی است متحول می شوند. از حاکمیت علل و عوامل دنیائی به حاکمیت اراده و مشیت خدا انتقال پیدا میکنند. مثل تحول زندگی طفل وقتی مادر او را از رحم خود به زمین می گذارد.

**14- دوم: پیری کودکان.**

بعد می فرماید روزی که کودکان پیر میشوند، پیر شدن کودکان دو جور است. پیری در اثر زیاد شدن عمر، سپری کردن دوران کودکی و جوانی و رسیدن به پیری. به کسی که روز به روز نیرویش زیادتر شده و دارای علم و اراده است شاب می گویند و وقتی قوای او کم شده رو به پیری می رود شیب می گویند. این الفاظ با معانی خود هماهنگ هستند. شباب مضاعف، و از جوانی و شدت قوای جوانی حکایت می کند و شیب اجوف، و با معنای آن که خالی شدن بدن از قوای جوانی است مطابقت دارد. انسان بعد از این که در جوانی قوای مضاعف و مدغَم دارد، با نزدیک شدن به پیری اَجوَف و تو خالی میشود. روز قیامت روزیست که به خاطر کثرت مصیبت و سختی و بلاهای آن بر انسان بسیار کند می گذرد. سختی های آن روز زیاد است و از مرگ خبری نیست. عذاب هست و پیری ولی کسی نمیمیرد. از شدت سختی و رنج، یک روز طولانی است که خداوند تعالی درباره آن میفرماید:

ای مردم تقوا پیشه کنید که زلزله ظهور قیامت عظیم است. آن روز خواهید دید که از وحشت و دهشت زنان حامله حمل خود را سقط نموده و زنان شیرده شیر خواره خود را به وحشت و غفلت رها میکنند. مردم را مست و بی هوش می بینید با این که مست نیستند بلکه عذاب خدا خیلی بزرگ است.[[36]](#footnote-37)

شدت بلا و مصیبت آن روز به خاطر اینست که همه توان و امکاناتی که انسان برای دفاع از خود در برابر مصیبت ها دارد از دستش خارج شده، تشنه و گرسنه و محروم از همه چیز، امنیتی در برابر هول و هراسهای قیامت ندارد. تنها سرمایه او در آن لحظات ایمان قلبی به خدا و دعای مستجاب است.

آن روز اگر مدت آن هم کم باشد بر انسان بسیار سخت و طولانی می گذرد زیرا ساعات گرفتاری خیلی طولانی تر از ساعات عافیت بر انسان میگذرد. ساعات گرفتاری را لحظه شماری می کند ولی از دقایق و ساعات خوشی به غفلت می گذرد. پس آن روز بر کودکان دیر گذر است و آنها را پیر می کند، یک روز و دو روز آن مثل یک عمر است که در زندگی دنیا بر کسی بگذرد.

و می توان گفت آن روز کودکان از کثرت علم و آکاهی که به خوبی ها و بدی ها پیدا می کنند پیر هستند که خداوند تعالی می فرماید: آن روز انسان حقایق را متذکر می شود اما دیگر سودی برایش ندارد[[37]](#footnote-38).

و روزیست که انسان همۀ آنچه برای خود تقدیم کرده یا به تأخیر انداخته می بیند و حاصل همۀ تجربه ها از کودکی تا آخر عمر برای همه انسانها معلوم و مشخص میشود که می فرماید:

 و آنچه در دل پنهان داشته اند آشکار می شود.[[38]](#footnote-39). و می فرماید: آن را به چشم یقین خواهید دید.[[39]](#footnote-40).

آن روز چنان علم و آگاهی انسان بالا می رود که پیر و جوان یکسان می دانند و می فهمند. زیرا هر چه قبلا شنیده بودند اکنون به چشم می بینند و معلومات ذهنی آنها عینی میشود.

**15- سوم: انفطار آسمان.**

وصف دیگر آن روز در این آیات این است که آسمان(حقیقت ولایت خدا و ائمه اطهار علیهم السلام )آشکار خواهد شد. در سورۀ انفطار نیز میفرماید:

 زمانی که آسمان منفطر میشود.[[40]](#footnote-41)

در این دو سوره کلمۀ انفطار از باب انفعال آورده شده که فعل لازم است و متعدی به خود است( خودش را مفعول می گیرد )، و به همین دلیل با حرف باء جارِّه متعدی شده است. میفرماید( منفطرٌ به ). انفطار از ریشۀ فطر یفطر فطره است. از آن جمله آیۀ: فاطر السماوات و: فأقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها. هم چنین حدیث معروف از حضرت رسول صلوات الله علیه و آله: کل مولود یولد علی الفطره...

 فطرت به خلقت تفسیر شده است. آیۀ: فَطَر الناس علیها یعنی: خُلق الناس علیها. و آیۀ: فاطر السماوات یعنی: خالق السماوات. ولیکن خلق و فطر مترادف نیستند که هر یک عین معنای دیگری را داشته باشد بلکه هر یک معنی خاصی دارد، گرچه در بعضی جهات مشترک هستند. معنای خاص فطرت از آیۀ فطرت کشف می شود که می فرماید:

**فطر الناس علیها**... و امام معصوم علیه السلام در تفسیر آن می فرماید مردم بر اساس کلمه توحید و اخلاص و ایمان به خداوند تعالی و فطرت اسلام مفطور شده اند. امام علی علیه السلام در وصف خود می فرماید: من بر اساس فطرت متولد شده ام و بر اساس ایمان و هجرت پیشی گرفته ام.

این آیه مثل آیۀ( صبغة الله )است که می فرماید:

شما همه جا رنگ خدائی بگیرید و وابسته به خدا شوید. چه کسانی از وابستگان به خدا بهترند.[[41]](#footnote-42).

آیات و روایات دلالت می کند که فطرت چیزهائی مثل ایمان و توحید و حرکت در خط اسلام است که خداوند تعالی در خلقت انسان نهاده که به وسیله آن به سوی خدا رجوع می کند. هر انسانی مفطور به توحیدِ خداوند تعالی و تسلیم در برابر اوست به طوری که اگر از او بپرسی چه کس را عبادت میکنی و چه کس تو را خلق کرده می گوید رب خود را عبادت می کنم و او مرا آفریده است. در آیۀ: **ألست بربکم قالوا بلی...** نیز خداوند تعالی از همین معنا حکایت می کند. خداوند تعالی از مردم بر اساس ایمان به خدا و اقرار به او که در فطرت آنها نهاده می پرسد و آنها نیز بر اساس فطرت خود جواب می دهند که آری تو پروردگار و مولای ما هستی.

بنا بر این، فطرت خلق روح ایمان و توحید و سایر حقایق در وجود انسان است که به این ترتیب انسان فطرتا مسلمان است. انسان در ذات و خلقت و اسرار حکمت که خداوند تعالی دراو به ودیعه گذاشته به طور تکوینی کتابی ناطق است نه از جنس این خطوط و عبارات که با تلفظ و تکلم ایجاد می شود بلکه در وجود انسان تمامی آنچه خداوند تعالی در کتاب طبیعت آفریده و تمامی سوره ها و آیات قرآن مجید نقش بسته و نوشته میشود و او کتاب مبین خداوند متعال است. امام علی علیه السلام در این باره میفرماید:

 و تو هستی آن کتاب مبین که با حروف آن، حقایق نهفته آشکار میشود...

و می فرماید: صورت انسانی، بزرگ ترین حجت خدا بر خلق میباشد و همان کتابیست که خدا به دست قدرت خود نوشته است...

به این ترتیب انسان به تمام علوم و حقایق مفطور شده و نسبت به مادون خود که حیوان و نبات و جماد هستند، آسمان است نسبت به زمین. بخصوص انسان های کاملی مثل ائمه اطهار علیهم السلام. آنها آسمان عالم و شمس و قمر و ستارگان این آسمان هستند. امام علیه السلام میفرماید:

 ما هستیم آن ستارگانی که مردم در خشکی و دریا توسط ما هدایت میشوند...

آن بزرگواران نجوم هستند برای افرادی که از آنها هدایت بخواهند، و خورشید هستند برای هر کس که طالب نور است و آسمان هستند که از آن باران علم و حکمت بر مردم می بارد. امام علیه السلام در تفسیر این آیه از سورۀ رعد که میفرماید خدا از آسمان آب را نازل می کند و آب در جویباران به اندازه ظرفیت آن جاری می شود می فرماید: آبی که از آسمان جاری میشود به معنای علمی است که از آسمان نازل میشود و در قلوب مردم جاری میگردد.[[42]](#footnote-43)..

قلوب مردم زمین است و امام(ع) به جای آسمان، و علم از آن آسمان مثل باران بر قلوب مردم می بارد. قطعاً در آیاتی که از آسمان و زمین نام برده شده، آنها تأویل آسمان هستند و انفطار آسمان در حقیقت ظهور حقیقت ولایت و کمیت و کیفیت آن در علم انسانها است. همان طور که در اولین نگاه به این آسمان مشهود فقط هوائی می بینیم که به نور خورشید روشن است اما نمی دانیم کیفیت خلقت و فطرت آن چیست، انسان را هم در نگاه اول موجودی می بینیم با قامتی راست که بر دو پای خود راه می رود، اما از خلقت و فطرت او بی خبریم. تنها با نظری عمیق و تکرار این نگاه ممکن است حقیقت علم و حکمت او را بدانیم. پس روز قیامت روزیست که حقیقت آسمان همان گونه که هست و حقیقت انبیاء و ائمه علیهم السلام با آنهمه ایمان و روح عصمت و حکمت معلوم می شود. روایت شده که وقتی امام زمان( ع ) قیام کند دست ولایت او بر سر مردم قرار میگیرد و عقل و فهم آنها کامل میشود و آن گاه قطعا امام خود را چنان که اطاعت او بر همه کس واجب است می شناسند. آن وقت آسمان منفطر شده، یعنی حقیقت ایمان و عصمت امامان معصوم علیهم السلام شناخته میشود و هیئت و کیفیت واقعی این آسمانها و فضاها نیز معلوم میشود. برای مردم چیزی نامعلوم و ناشناخته باقی نمیماند و همه چیز را با آثار و حقیقت آن می شناسند.

انفطار به معنی ظهور آثار فطری مخلوقات، و آثار فطری به معنی هندسۀ خلقت و چگونگی ترکیب کمّی و کیفی آن است. مثل کلمۀ انکسار که ظهور آثار شکستگی در یک کوزه و امثال آن است. حال که دانستیم آسمان در این آیه و آیات مشابه آن مقام ولایتی خدا است که با ظهور انسان کامل ظاهر می شود، کما این که همه جا آسمان به این مقام تأویل شده، پس انفطار و انشقاق و تشقق آسمان همه به معنی کشف مقام عصمت و ظهور آسمان ولایت در علم و فکر تکامل یافتۀ انسانهاست تا در اثر این معرفت برای ظهور امام علیه السلام که برای برپائی دین خدا و اجرای حق و عدالت قیام می کند و سراسر عالم را در حالی که ظلم و جور آن را فرا گرفته، از عدل و داد پر می کند آماده شوند.

اخبار و روایاتی که غیبت ایشان را ناشی از جهل مردم به حق ولی خدا و کمی استعداد آنها برای تحمل حاکمیت او و اطاعت از ایشان میباشد بسیار است. پس همانطور که غیبت ائمه( ع ) ناشی از جهل و قصور مردم در اطاعت از آنهاست، ظهور و قیام آنها هم با رفع جهالت و کم استعدادی مردم ممکن خواهد شد و آن وقت امام علیه السلام مانند خورشید از افق فکر بشر طلوع می کند. پس به دنبال آیۀ انفطار آسمان می فرماید: **وعده خدا انجام شدنی است**. یعنی ظهور وعده خدا و رسیدن مردم به موعد مقرر حتما اتفاق خواهد افتاد زیرا خداوند خلف وعده نمی کند. در آیه دیگر در سورۀ رعد هم می فرماید:

همیشه کفار با صنایع جنگی خود بر سر خود می کوبند یا خانه را بر سر خود خراب میکنند تا وعده خدا( امام زمان ع )ظاهر شود. خدا خلف وعده نمیکند[[43]](#footnote-44).

**16- چهارم: ظهور وعدۀ خدا.**

در قرآن کریم هر جا سخن از وعدۀ خدا است، این وعده تفسیر و تأویل به قیام حضرت مهدی(ع) شده است. او همان وعده ای است که خداوند تعالی در طول تاریخ توسط اولیا و انبیای خود به بندگان مومن داده و آنها را در انتظار قیام و ظهور دعوت او گذاشته است. او همان کسی است که بندگان مومن خدا را در گشایش و آسایش قرار می دهد و همۀ سختی ها و بیماری ها و آفات و گرفتار شدن به سلطۀ طاغوت ها را از آنها برطرف میکند. او **وعد الله** است و یکی از نام های ایشان **موعود** است که خدای تعالی می فرماید: و روز موعود و شاهد و مشهود[[44]](#footnote-45).

در آیه فوق از سوره رعد خداوند تعالی خبر میدهد که کفار همیشه در حال جنگ هستند و با صنایع کوبنده و پر سر و صدا و بمب های خود زندگی را بر سر یکدیگر خراب میکنند و آتش به جان خود و دیگران می اندازند و این جنگ و جدال در بین آنها ادامه دارد تا روزی که **وعده خدا** بیاید، و این وعدۀ خدا قیام قائم علیه السلام است. دلیل این مطلب روایت معروف و صحیح در کتاب( تحف العقول )منقول از امام باقر علیه السلام است که آن حضرت در تفسیر آیه: فاذا لقیتم الذین کفروا... و جنگ را ادامه دهید تا که جنگ در دنیا تعطیل شود[[45]](#footnote-46) می فرماید: جنگ تمام نخواهد شد تا که خورشید از مغرب طلوع کند. وقتی خورشید از مغرب طلوع کند همه مردم جهان ایمان میآورند ولی ایمان آن روز برای کسی که قبلا ایمان نیاورده و از ایمان خود خیری کسب نکرده سودی ندارد. بگو شما منتظر باشید ما نیز منتظریم...

امام علیه السلام در این حدیث می فرماید جنگ تا روزی که خورشید از مغرب طلوع کند دائم ادامه دارد. این علامت در تمامی روایات و احادیث، مربوط به قیام قائم علیه السلام است. در روایات وارد شده که از علائم ظهور و قیام آن حضرت طلوع خورشید از مغرب و خروج یأجوج است و در این هنگام باب توبه بسته میشود همان طور که خداوند تعالی میفرماید در این روز ایمان کسانی که تا آن روز ایمان نیاورده سودی ندارد.(انعام 158)

پس این روایت در کتاب تحف العقول تفسیر دو آیه از آیات قرآن در سوره انعام و سوره محمد( ص ) است و با توجه به تفسیر و تأویل این آیات از امام معصوم علیه السلام ثابت می شود که وعدۀ خدا قیام قائم علیه السلام بوده، بنا بر این **وعدۀ مفعول** در این سوره نیز مربوط به قیام آن حضرت است.

در آیه بعد خداوند تعالی اشاره به قرآن و اسلام و آثار پیامبر(ص) و ائمه(ع) کرده می فرماید:

**آیۀ 19- این قرآن یاد آور حکومت خدا و قیامت است هر کس دوست دارد از این خط راهی به سوی پروردگارش پیدا کند**.

یعنی قرآن همه چیز را حق یا باطل، به شما تذکر میدهد و راه خدا را برای کسی که بخواهد آن را بجوید نشان میدهد. **سبیل الله** گفتار قرآن کریم است که ائمۀ معصوم علیهم السلام آن را تفسیر کرده اند. این راه مثل راه از یک مکان به مکان دیگر و یا( حرکت در زمان )از یک ماه به ماه دیگر نیست بلکه به معنی انتقال از حالی به حال دیگر است. مثل تحول کودکان از فکر و دانش کودکانه به حال جوانی و سپس پیری. تحول یعنی تولد و رسیدن به مرحله رشد و عقل و علم و حکمت. مثل کسی که جاهل و عامی بوده و با تلاش و دانش و دانشجوئی به علم و حکمت دست یافته و بصیر و حکیم شده است. کما این که خداوند تعالی میفرماید:

 ما انسان را از نطفه ای که مخلوط به تمامی مواد مختلف است آفریدیم بعد او را در مسیر ابتلائات به شنوائی و بینائی مجهز میکنیم[[46]](#footnote-47).

خداوند تعالی انسان را از حال موجود که جنین و کودک بوده به انسانی عاقل و بصیر متحول می کند و این تحولات همان راه به سوی خداوند است.

**17- تحولات سه گانۀ انسان:**

لازم است انسان سه دوره تحول پیدا کند به طوری که با هر تحول، علم و فکر و استعداد او با حال قبل فرق کرده باشد. حال ابتدائی انسان وقتی است که وارد زندگی مادی و دنیائی شخصی خود شده و فقط به خود و منافع و مضرات شخصی خود می اندیشد. مال و ثروت را فقط به خاطر حفظ حیات و بقاء خود می خواهد و انسان ها را نیز نه به نظر دوستی و محبت، بلکه برای رسیدن به مقاصد مالی خود می خواهد. هدف او اول ثروت، و بعد انسان هائی است که او را برای رسیدن به آن کمک کنند. اگر انسانی را برای رسیدن به خواسته های خود مفید ببیند او را دوست دارد نه برای انسانیت و برادریش و هر جا لازم شود که بین حفظ مال و حفظ انسان یکی را انتخاب کند مسلما مال را انتخاب میکند گر چه انسانی را از دست بدهد. حتی اگر انسانی مانع و مزاحم او در کسب مال و ثروت و قدرت باشد با ستم گری و کشتن، او را از سر راه خود بر میدارد.

انسان معمولا در اولین سال های ورود به زندگی چنین حالی دارد. نه برای انسان ارزش انسانی قائل است و نه برای خدا حق الوهیت. از آنجا که دین او را وادار به رعایت حق خدا و حق مردم و مکلف به احسان به مردم و مصرف مال برای حفظ زندگی انسان ها می کند، آن را مخالف منافع خود می داند و هرگز طالب دین نیست. اکثر مردم ضعیف و فقیر و هم چنین کافران و فاجران در این حال ابتدائی به سر می برند. بعضی ها که از راه ظلم و تجاوز به حق دیگران ثروت طلبی می کنند کافر و ظالم و منافق می شوند و بعضی گرچه از راه کار و خدمت به مردم به جمع مال مشغولند ولیکن هدفی جز اندوختن ثروت ندارند و اگر برای به دست آوردن مال راهی جز دزدی و خیانت برایشان نباشد از آن صرف نظر نمی کنند. این حال اکثریت مردم است که خداوند تعالی با جملات: اکثر آنها نمی دانند، اکثر آنها تعقل نمی کنند، اکثر آنها شکر نمی کنند، و امثال آن آنها را معرفی می کند.

تحول دوم وقتی است که عقل و شعور انسان کامل تر شده می فهمد که انسان نافع تر و دوست داشتنی تر از ثروت است و اگر بتواند با ثروت خود انسانی را طلب کند بهتر است از این که انسان را وسیله کسب مال قرار دهد. به عقل خود در می یابد که زندگی او به انسان ها بستگی دارد نه ثروت بدون انسان.

فکر کن کسی هستی دارای ثروت و قدرت و اراده و در بیابان یا دامنه کوهی زندگی می کنی. باغ و بوستان و آب فراوان و همه نوع وسائل رفاه در اختیار داری ولی همسر و فرزندی و دوست و هم نشینی نداری که هم صحبت و دوست و انیس تو باشد. در این حال تو هستی و اشیاء اطراف تو و شخصی نیست که با او معاشرت و گفتگو کنی. زندگی با اشیاء بدون انسان چگونه است؟

حالت دیگر این که در میان مردم باشی، آنها را ببینی و با آنها گفتگو کنی، هم نشین تو باشند و در کنار آنها احساس امنیت کنی و آنها از تو در امان باشند. در کار و زندگی به تو کمک کنند و انواع مایحتاج و روزی های خداوند را برای تو تهیه کنند. به خصوص این که همسری از آنان گرفته باشی که مایه آرامش تو و مادر فرزندانت باشد و دارای خانواده و اقوامی شده باشی.

با این مقایسه به خوبی می توانی بفهمی کدام یک از این دو حالت برایت دوست داشتنی تر و لذت بخش تر، و رفاه و آسایش تو بیشتر است. تنها باشی با ثروت فراوان یا زندگی در کنار مردم؟ مسلما زندگی اول صفر و زیر صفر از نعمت و لذت، به طوری که حتی از درخت و سنگ و قصر و آب و ساختمان خود هم وحشت داری گویا زندگی در بیابان میخواهد تو را ببلعد. مسلما از آن زندگی وحشت زده فرار کرده به دنبال انسانی می گردی که مونس و هم نشین تو باشد. در آن حال اگر کسی بگوید اموال و املاک برای تو باشد بدون انسان، و یا همۀ آنها را بده تا انسانی و همسری به دست بیاوری که تو را دوست داشته و تو او را دوست داشته باشی، حتما همۀ اموال خود را برای به دست آوردن انسان یا انسانهائی که دوست تو باشند خواهی فروخت.

باید بدانیم که حیات و زندگی انسان با انسان معنا دارد و بدون انسان زندگی محال است. در بعضی روایات فرموده اند: حیات زمین به سبب انسان است و حیات انسان به سبب علم، و حیات علم به عمل و حیات عمل به اخلاص.

در این تحول دوم انسان گویا تولدی دوباره یافته است. از آن جهان مادی و طبیعی که یا انسان ها را به خاطر کسب مال از دست می داد و یا آنها را در راه کسب مال می طلبید به جهانی وارد شده که به علم و حکمت بالاتری نسبت به جهان اول دست یافته و عقل و علم او در این مرحله باعث شده که زندگی برایش گواراتر و خوش تر باشد از زندگی مادی مرحلۀ قبل که لذت دوست داشتن انسان ها را به خاطر حب مال از دست داده به طوری که به مرگ انسان ها راضی تر بود تا از دست دادن اموال، و با این سوء اختیار و انتخاب خود را مثل یک زندانی در حصار اموالی که به دور خود جمع کرده محبوس نموده و از انسان ها جدا شده بود. عاقبت چون یک حیوان درنده و گاو وحشی در بیابان می مرد.

اما حالت سوم انسان طلب علم و طلب رضای خداوند در مقابل ترک انسان ها و دفع آنها است. در این مرحله اگر امر دایر شود بین این که رضایت انسانی را با غضب خدا به دست بیاورد رضایت خدا را ترجیح می دهد گرچه خشم انسانی را بر انگیزد. زیرا انسان و ثروت در راه کسب محبت و رضای خدا مطلوب و محبوب است. این تحول سوم در مسیر تکامل عقل و علم برای انسان حاصل می شود.

لذا می بینیم اکثر مردم در حالت اولیۀ زندگی خود هستند که مال و ثروت را می خواهند هرچند با منجر به ظلم و جنایت نسبت به انسان ها شود. افراد مرحلۀ دوم نسبت به مرحلۀ اول تعدادشان بسیار کمتر است و در تحول سوم باز هم کمتر، چنان که خداوند تعالی می فرماید:

کم هستند بندگان شکور من.[[47]](#footnote-48)

و راجع به طرز فکر گروه دوم می فرماید:

 برای انسان همسری قرار داد تا در ارتباط با او آرامش پیدا کند. وقتی که همسرش را فرا گرفت آبستن شد و آرام آرام سنگین شد در این حال هر دو از خدا خواهش میکنند که اگر فرزند صالحی به آنها بدهد شکر خدا را به جا آورند. اما بعد از این که خدا به آنها فرزند صالحی داد همان فرزند را شریک خدا قرار می دهند[[48]](#footnote-49).

آیۀ فوق می رساند که انسان فرزند خود را شریک خدا قرار داده، به خاطر رضایت فرزند از رضایت خدا چشم پوشی می کند.

اما لازم است انسان در طلب علم و حکمت به سوی پروردگار خود حرکت کرده از او توفیق دریافت عقل و علمی بخواهد که رضایت خدا را هدف خود قرار داده به تحول سوم برسد، چنان که بتواند طلب مال را به طلب خشنودی انسان رها کرده و باز بتواند انسان را در طلب رضای خدا رها کند. وقتی در تمام گفتار و کردار خود رضای خدا را در نظر گرفت در مسیر محبت مال و ثروت و خشنودی انسان ها نیز نصیب او خواهد شد، در حالی که اگر رضای خدا را در طلب انسان و ثروت از دست بدهد نه محبت انسان و نه ثروتی را کسب نموده بلکه رضای خدا را هم از دست می دهد. پس بدان اگر خدا را داشتی همه چیز با او خواهی داشت و اگر او را از دست دادی همه چیز را از دست داده ای.

**18- کمیت و کیفیت عبادت ها:**

در آخرین آیات این سوره خداوند تعالی آنچه را به رسول خود( ص )در آغاز سوره امر کرده بود یاد آوری کرده می فرماید خدا می داند که کمتر از دو سوم و یا یک دوم و یک سوم شب قیام می کنی، دوستان تو هم مانند تو قیام می کنند. خداست که حدود شب و روز را معین میکند.

و در اولین آیات به ایشان امر نمود بجز اندکی از شب، بقیه را در حال قیام باشد. قلیل در این آیه نیمی از شب یا کمتر و یا زیادتر از نصف است. وقتی امر فرمود قیام کن مگر اندکی، گویا این اندک به دو سوم شب برای قیام اشاره کرده، یک سوم بقیه از آن مستثنی است. یعنی دوسوم شب را بیدار و یک سوم را بخوابد. لیکن در آیه بعد قلیل را که مستثنا نموده تفسیر می کند می فرماید می توانی نیمی از شب را بیدار و نیمی را خواب باشی و اگر خواستی می توانی بر نیمۀ بیداری یا خواب خود کم و زیاد کنی. چنان که می فرماید از نیمی از شب که خواب هستی کمتر یا زیادتر کن.

به نظر می رسد گرچه زیاد و کم کردن این زمان به اختیار پیامبر( ص )گذاشته شده ولیکن خدا می خواهد نیمۀ بیداری بیشتر از نیمۀ استراحت باشد. امر می کند قیام کن، مگر اندکی.

کلام به سیاق مستثنی و مستثنا فیه گفته شده و زیادتر بودن مستثنا منه بر مستثنا امری عُرفی است که سخن متکلم بر آن منوال است. پس قلیل که مستثنا است بایستی کمتر از یک سوم شب و حد اکثر دو سوم شب باشد.

گویا رسول اکرم( ص )در اطاعت از امر الاهی دو سوم از شب را بیدار مانده و بر خود سخت گرفته که خدای تعالی با نزول این آیه امر عبادت شبانه را بر او و پیروان او آسان کرده، می فرماید خدای تعالی می داند که تو و همراهان تو کم و بیش دو سوم یا نیمی از شب و یا یک سوم از آن را بیدار هستند و عده کمی از شما همیشه دو سوم از شب را بیدار هستند. می فرماید:

**آیۀ 20- خدا میداند که کمتر از دو سوم و یا یک دوم و یک سوم شب قیام می کنی، دوستان تو هم مثل تو هستند. خدا که حدود روز و شب را معین کرده می داند که بیشتر از این طاقت ندارید. به شما توجه نمود. آنچه برایتان آسان است قرآن بخوانید. خدا میداند که بعضی مریض و یا به جستجوی روزی خدا در سفرند و یا در راه خدا با دشمن می جنگند. پس آن چه آسان است نماز و قرآن بخوانید، نماز را زنده بدارید و زکات بدهید، از مال خود به خدا قرض بدهید و بدانید آن چه از خیرات برای خود تقدیم کنید بهتر از آن را نزد خدا می یابید. از خدای خود رشد عقل و استعداد بخواهید که خدا به شما مهربان است.**

خدای تعالی در این آیه به ما فهماند که شما نمی توانید تمام لحظات شب را حساب کرده و دو سوم یا بیشتر از آن به عبادت مشغول باشید. پس نماز شب را برای شما تخفیف داده اجازه فرمود که یک پنجم و یک ششم یا بیشتر و کمتر از این قیام کنید.

ملاحظه می کنید خداوند تعالی نماز شب را یازده رکعت مقرر نموده تا انسان بتواند در ساعتی و یا دو ساعتی آن را به جا بیاورد، و برای تخفیف نماز چنین استدلال نموده که او میداند عده ای از شما بیمار شده یا به جهت کسب روزی از خدا سفر کرده و یا در راه خدا قتال می کنید. خداوند تعالی برای این سه طایفه نماز شب را تخفیف داده تا اگر بتوانند مختصری از عبادات شبانه خود را انجام دهند.

از این دو آیه این طور کشف می شود که این تخفیف فقط برای همین سه طایفه است و برای دیگران جایز نیست همه نوافل را ترک کنند بلکه خدا می خواهد نماز شب را به پا دارند کما این که در حکمت نماز شب فرمود:

**شب زنده داری رشد مستحکمی دارد و در نتیجه علمی با دوام و قوام خواهید داشت.**

پس راضی نیست که بندگانش نماز شب را ترک کنند و از فیض و برکت آن محروم شوند. مطابق این استنباط تخفیف در اقامه نماز شب فقط برای مریض و مسافر و مقاتل است و اجازه ترک آن برای عموم مومنین داده نشده است.

در جملات بعد به شب زنده داران دستور می دهد که هر چقدر برایشان آسان است قرآن بخوانند و آسان گرفتن آن را تکرار می کند. منظور از آسانی در این آیه قرائت سوره های کوچک تر قرآن در نماز است مثل سورۀ کوثر، والعصر، توحید و امثال آنها. بر اساس این دو آیه و آیات اول سورۀ طه خداوند تعالی نماز شب و قرائت قرآن را طوری بر بندگانش واجب نکرده که برایشان سخت باشد و فرموده است: ما قرآن را نازل نکردیم که تو را به سختی بیاندازیم بلکه این کتاب برای کسانی که عظمت خدا را درک می کنند یاد آور علم و حکمت خدا است.[[49]](#footnote-50).

به این ترتیب سختی و مشقت را از بندگان خود برداشته و نماز شب را آنطور که مشهور است یازده رکعت مقرر فرموده، هشت رکعت آن نافلۀ شب، دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر. پس از اقامۀ نماز شب که با دو رکعت نافلۀ صبح و دو رکعت نماز صبح مقارن می شود روی هم پانزده رکعت نماز در آخرین ساعات شب و اولین لحظات صبح اقامه می شود.

 در آیات اول سورۀ طه خداوند تعالی متذکر می شود که یاد خدا و خشیت از خدا مطلوب و مقصود دین است. می فرماید قرآن را برای یادآوری عظمت خدا و خشیت از او نازل کردیم نه برای این که با تکرار نمازها بر خودت سخت گیری کنی. پس معلوم می شود که خداوند تعالی از ما نماز با کیفیت را خواسته است نه کمیت آن. واقعا آیا خداوند تعالی از ما نماز با کیفیت خواسته است یا نماز با کمیت بیشتر؟

نماز از نظر کمیت به معنی تکرار رکعات و بزرگ تر شدن حجم دین و صورت دین است. کسی که نمازش را تکرار کرده و سجده و رکوع بیشتر انجام می دهد صورت و حجم دین را از دیگران بزرگ تر کرده و ما فکر می کنیم او اجر بیشتری نزد خدا دارد که مثلا هزار رکعت نماز خوانده و دیگری پانصد و یا دویست رکعت، و هر کس بیشتر نماز بخواند اجرش از دیگران بیشتر است. اما این قضاوت در صورتی درست است که خداوند تعالی از ما بندگان یک دین صوری و حجمی خواسته باشد و البته لازم می شود که انسان هر چه بیشتر خود را به سختی انداخته، بدن خود را رنج دهد، خواب را بر خود حرام کرده و بیشتر شب را بیدار باشد تا موافق دینی باشد که خدا از او خواسته است.

و اگر بگوئیم که خداوند تعالی از ما یک دین با کیفیت و حکمت خواسته که نتیجۀ آن علم و معرفت و تقرب به خداوند تعالی و پیدایش خشیت در ذات و نفس انسان باشد، کما این که می فرماید: فقط عالمان از خدا خشیت دارند[[50]](#footnote-51) پس می بینیم کیفیت دین غیر از کمیت است.

کیفیت دین روح و جان آن و کمیت دین جسم و بدنه دین است و معلوم است که انسان بودن بسته به روح و جان انسان است نه به جسم و بدن. دین هم با علم و خشیت و تذکر دین خواهد بود، یعنی این که هر گاه خواستی نافرمانی خدا کنی او را به یاد آورده معصیت نکنی، امید به رحمت او و خشیت از او داشته باشی.

در آیات سورۀ طه خداوند تعالی تذکر می دهد که دین، یک کیفیت است نه کمیت. از تکرار رکعات نماز و ساعات آن کم کرده، دین خود را افزون کن، بیشتر به یاد خدا باش و خشیت خود را در برابر خدا زیادتر کن. می بینید که در این آیه خداوند تبارک و تعالی ما را امر به آسان گرفتن قرائت قرآن کرده و دوبار این فرمان را در این آیه تکرار می کند، نماز شب و قرائت قرآن را تقلیل می دهد. اگر این تقلیل کمّی کیفیت دین ما را کم می کرد بر ما ظلم می شد که از روح دین و یاد پروردگار و خشیت از خدای تعالی ممنوع می شدیم. زیرا حیات بشریت و تمامیت نعمت خدا بر او با تمامیت دین حاصل می شود. هر چه دین ما کامل تر و تمام تر شود نعمات خدا هم بر ما کامل تر و تمام تر می شود. کما این که وقتی روز مبارک غدیر پیامبر( ص )دست علی علیه السلام را بلند کرده فرمود:

 امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم[[51]](#footnote-52).

خداوند تعالی در این آیه صورت دین و کثرت نماز و قرائت را به ما تخفیف داده، ذکر و خشیت از خود را با قرائت قرآن و اقامۀ نماز برای ما زیادتر کرده، می فرماید:

**نماز را زنده بدارید و زکات بدهید و از مال خود به خدا قرض بدهید.**

با توجه به این آیات میفهمیم که نماز با کیفیت آن، که یاد خدا و اقبال قلب به خدا و خشیت از آن ذات متعال است اقامه می شود. اگر این کیفیت حاصل شد، نماز اقامه شده و درغیر این صورت اقامه نشده است.

ایتاء زکات نیز کیفیت است نه کمیت. خداوند نفرمود زکات را ادا کنید و اموال خود را به فقرا و مساکین ببخشید بلکه فرموده: آتوا الزکوة. ایتاء زکات غیر از اداء مال است گرچه اداء زکات هم از جملۀ ایتاء زکات است. ایتاء زکات به معنی اینست که به سراغ برادران ضعیف خود رفته با قوت خود آنها را قوی کنی، با علم خود به آنها تعلیم دهی و با تربیت خود آنها را تربیت کنی. هر جا عقب افتاده اند به پیشرفت آنها کمک کرده و هر جا ضعیف مانده اند تقویتشان کنی مبادا اختلاف طبقاتی در معاش و زندگی مردم پیدا شود، فخر فروشی در جلوافتادگان و ضعف و حقارت در عقب افتادگان پیدا شود، آنها به سبب ضعف و فقر و نادانی خود هلاک شده و آن دیگران به سبب کثرت مال و قوای خود.

قوام دین و ایمان طبق آنچه کتاب خدا ما را هدایت نموده مبتنی بر دو اصل است: اقامه نماز و ایتاء زکات، و می بینیم این دو اصل در اکثر آیات و موارد دیگر در پی هم آمده و خداوند تعالی در توصیه های خود با اصرار تمام آنها را تکرار کرده می فرماید: أقیموا الصلوة و اتوا الزکوة...

اقامه نماز یعنی رابطۀ خود را با پروردگار خود در مسیر زندگی محکم کرده، در تمام حالات به پناه او بروی دلت با یاد او مطمئن باشد و در تمام حرکات و سکنات و قیام و قعود خود طالب رضای او باشی زیرا او مطلوب حقیقی و او مقصد و مرجع ما در خواسته های ما است هر گاه که در برابر او می ایستیم. اگر او را یافتیم خود را و همه خواسته های خود را یافته ایم و اگر او را از دست بدهیم خود را و همه خواسته های خود را از دست داده ایم. همانطور که می فرماید: آری با یاد خدا دل ها آرام می شود[[52]](#footnote-53).

نماز یعنی دعا و دعا با ارتباط و درخواست صورت می گیرد. صلاة طلب رحمت از خدا به اشکال مختلف است و بهترین صورت این ارتباط همان صورت نماز است.

اصل دوم این که در جمع مومنانی باشی که در پناه خدا بوده حیات و زندگی خود را در سایۀ اطمینان به خدا به دست می آورند. همان گروهی که به سوی خدا در حرکت هستند که خداوند تعالی در بارۀ آنها می فرماید:

اهل تقوا گروه گروه از مسیر ایمان و عمل صالح به سوی بهشت رانده می شوند[[53]](#footnote-54). و یا می فرماید: با جمع اهل توحید عبادت کنید[[54]](#footnote-55).

با این جمع باشید و از خیر و سعادتی که خدا به شما هم داده آنها را بهره مند کنید، به نیروی خود آنها را نیرومند و با علم و دانش خود آنها را آموزش دهید زیرا انسان ها اعم از زن و مرد خود عین بهشتند و بهشتی بدون انسان نیست. فرض کن بهشتی با آن اوصاف که خداوند تعالی تعریف کرده در اختیار تو است ولی انسانی و همسری که با یکدیگر مأنوس بوده و آرام جان شما باشد نیست. همه چیز فراوان است بدون انسان؟ خواهی دید که آن بهشت در تنهائی و وحشت جهنم است. انسان بزرگترین نعمت خدا است و لازم است آنها را با خود به سوی خدا کشانده تا هم نشینان تو در بهشت باشند.

پس واجب است در کاروان رهروان به سوی خدا با برادران خود همراه شده عقب افتادگان را به پیش برده و ضعیفان را تقویت کنی مبادا ببینیم در این کاروان عقب افتاده ای غمگین و مأیوس باشد که بی اعتنائی تو به او باعث خشم خدا بر تو شود.

در انتهای آیه خداوند تعالی برای تأکید بر ایتاء زکات می فرماید: به خدا قرض بدهید قرض نیکو. یعنی تو با ایتاء زکات به برادران خود به خدا قرض الحسنه داده ای و خداوند تعالی چندین و چند برابر از احسان خود به تو بر می گرداند و ذره ای از انفاق تو در راه خدا از دست نمیرود، مثل بذری که کاشته و نهالی که غرس می کنی و خدا آن را تبدیل به درخت باروری می کند همان طور که فرموده است:

در اطاعت خدا و خدمت به خلق باشید. آنچه از نیکی ها ذخیره کنید به شما میرسد[[55]](#footnote-56).

شما یک دانه کاشته اید و خداوند تعالی آن را رویانده، هفت خوشه که در هر خوشه ای صد دانه وجود دارد به شما تحویل می دهد و البته به هر کس بخواهد چند برابر می دهد. از او طلب رشد و آمرزش کنید او را بسیار آمرزنده و مهربان خواهید یافت.

دانه و بذری که انسان در مزرعۀ دنیا می کاردف که گفته اند: الدنیا مزرعة الاخره، و خداوند تعالی آن را در زندگی آخرت به ثمر می رساند اعمال صالحی است که انسان از آن بهره میبرد مثل خوش روئی، سلام کردن، راهنمائی و یا اطعام با لقمه نان و شربتی آب، همۀ این ها کاشتن بذر محبت در دل انسان ها است، خدا آنها را می رویاند و ثمرات آن را در آخرت به تو تحویل می دهد. آن روز که در بهشت خود را تقدیم خدا کنی همان برادر و یا خواهری را که به او محبت کرده و در دل او بذر احسان کاشته ای در کنار خود خواهی دید که مثل یک درخت طیبه مونس تو خواهد بود؛ زن باشد حوری بهشت و مرد باشد غلمان بهشتی. وقتی بدون حور و غلمان بهشت نیست پس تا می توانی از این دانه ها در دل ها بکار اگر زارع هستی. والسلام. زهرا صالح غفاری .1361.12.5

بسم الله الرحمن الرحیم

 تفسیر السورة المبارکة: المزّمّل

**1- فی شأن نزولها:**

نزلت هذه السورة علی رسول الله صلی الله علیه و آله بعد( القلم ). فهی سورة الثالثه اِن لم یکن نزل( الحمد )علیه قبل ذلک. و قلنا فی شأن نزول سورة الحمد انه( صلی الله علیه و اله ) کان یصلی لیلة اذ بُعث، ان لم نقل انه( ص )صلّی قبل البعثه او مع البعثه. فهو اذا کان یصلی اول یوم بعث الی الناس او قبل ذلک کان یصلی بقرائة سورة( الحمد ). فکان یجب ان ینزل علیه سورة الحمد. فلابد ان یکون نزل علیه سورة الحمد قبل سورة العلق و المزمل و غیرها. و ثانیا اذا کان الحمد قرآن مستقل بنفسه فکان یجب ان ینزل علیه قبل هذا القرآن لان یفتتح قرائة القرآن بفاتحة الکتاب و لذلک سمیت (فاتحة الکتاب )لان القرآن یُفتتح به و ان الله تعالی یبدء بذکر الحمد ثم بالقرآن و یقول:

**و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم...**

و السبع المثانی سورة) الحمد (باتفاق المفسرین. فیبدء به ثم بالقرآن. و هذا ایضا دلیل علی ان الحمد نزل قبل کل سورة من سور القرآن الا ان نعتقد بان القرآن کلها نزل علی رسول الله) ص (فی لیالی القدر قبل البعثه ثم اُمر بقرائة القرآن علی الناس بعد البعثه.

و اما دلائل فی اثبات ذلک کتبناها فی تفسیر( الحمد )بالفارسی و( العلق )بالعربی. فاذا کان نزل القرآن علیه جملة واحده و اُمر بان یقرء القرآن علی الناس فنقول سورة( العلق )اول سورة نزل علیه و سورة( القلم )ثانیها و( المزمل )ثالثها الی آخر.

و سُمّیت هذه السورة بالمزمل لوجود هذه الکلمه فی افتتاحها. و روی ان رسول الله) ص (بعد نزول الوحی علیه و بعد بعثته کان یتزمّل بثیاب علیه فکانه یحس البرد فی وجوده و یتزمل لدفع البرد. و قیل انه کان ینعزل عن الناس بعد ما أعلن نبوته و کان الناس یهزئون به و یقولون انه لمجنون. فانعزل و تزمل بثیابه. ولکن التزمل لا یقع من جهة الانعزال عن الناس بل التزمل التحاف بالثیاب لدفع البرد.

**2- حالات الطبیعیه و الروحانیه:**

و قلنا فی ما سبق فی سورة العلق ان التحولات التی یظهر فی وجود الانسان بارادة الله تعالی غیر ما یظهر علیه من الحالات بعوامل الطبیعی من الحر و البرد و غیرها من المسائة و السرور. فحالات التی یظهر بالعوامل لابد ان یکون لها عامل طبیعی فی محیط الحیاة. فاذا هجم علیک البرد و قلّت الحرارة فی المزاج تحس برودة و یحسها کل من کان فی هذه الشرایط او هجمت علیک الحراره من الهواء او الشمس و قلت البروده فی مزاجک، تحترق بهذه الحراره. و کذلک اذا دهمتک الحوادث و ذهب بمالک او بولدک فتصیر مهموما مغمورا بهذه الحادثه او سرّتک شیئ من نعم الله تعالی کما ترزق ولدا او مالا فتکون ذا نشاط مسرورا. فهذه الحالات یظهر کلها بعامل طبیعی لا یستند الی الله الا من حیث انه تعالی خالق هذه العوامل.

و اما اذا انقلبت ذا نشاط او غمٍّ او ذا حرارة و برودة تحسها فی وجودک و لیس هناک عامل طبیعی او مزاجی و کنت فی حالة متوجها مرتبطا فیها الی ربک کحالات رسول الله) ص (فی نزعاته الی ربه فتعلم بذلک حتما ان هذه الحالة من الله و لابد لهذا العامل الذی اوجد فیک هذه الحاله ان یکون علی خلاف ما انت علیه فی مزاجک او هواء المحیطة بک. فکان رسول الله( ص )أحسّ البرودة فی نفسه بعد اذ بعث و اوحی الیه. فکان یتزمّل تارة اخری لدفع هذه البروده فخوطب من قِبَل الله تعالی فی هذه الحالات یقول له: **یا ایها المزمل... یا ایها المدثر...** و کانّ احساس البروده فی هذه الحالات معمول فی سنن اولیاء الله، یقول الشاعر فیما یصف علیا علیه السلام:

**قیل لی قل لعلیٍ مدحا، ذکره یخمد نارا موصده. قلت لا اقدم علی مدح امرءٍ حار ذو اللب الی ان عبّده. و النبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لمّا صعّده وضع الله بظهری یدهُ فاحسّ القلب ان قد برّده و علیٌ واضعٌ أقدامه فی محلّ وضع الله یده**

فیحکی رسول الله صلی الله علیه و اله انه احس برد الوحی حین اذ وضع الله یده علیه، و یدُهُ ید الرحمه.

**3- ما الفرق بین الانبیاء فی خطابات الله تعالی الیهم:**

ثم لیُعلم ان هذه الخطابات من قِبل الله تعالی الی رسوله غیر الخطابات التی یخاطب به موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السلام. فتری هذه الخطابات الی الانبیاء یظهر بنداء ینادی رسوله باسمه کما یقول:

**و نادیناه من جانب الطور الایمن و قربناه نجیّا... او یقول: و نادیناه ان یا ابراهیم... یا موسی انی انا الله رب العالمین...**

فتری ینادیهم الله تعالی باسمهم و النداء غیر الخطاب. فاذا کان المخاطب قریبا من المخاطِب متقربا عنده، یخاطبه و لا ینادیه و یعظّمه فی خطابه. و من دلائل التعظیم ان لا ینادیه و لا یخاطبه باسمه. و النداء فی الخطاب من دلائل البُعد کما ان الخطاب من دلائل القرب. فالانبیاء لیسوا فی درجة واحده بالنسبة الی ربهم. یقول الله تعالی:

**تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض**... فلو کانوا فی درجة الکامل کخاتمهم ختم الدینُ باول نبی بُعث ولکن لیسوا فی مقام واحد. کما یحکی عنهم الله تعالی بان:

**فوق کل ذی علم علیم... و ما منّا الّا و لهُ مقامٌ معلوم... فبعضهم قریب من الله تعالی مقرب کما یقول: و السابقون السابقون اولئک المقربون...**

و بعضهم بعید منه تعالی بقصور لا بتقصیر. فمن کان قریبا منه تعالی یناجیه و یخاطبه و من کان بعیدا منه ینادیه. فهذه الخطابات مثل: یا ایها النبی، یا ایها المزمل، یا ایها الرسول، کلها دلیل علی شدة قربه صلی الله علیه و اله من ربه اذ یخاطبه الله تعالی و یعظمه فی خطابه و لا ینادیه باسمه کما ینادی موسی و عیسی و ابراهیم(علیهم السلام ).

فیقول: یا ایها المزمل...

و التّزمّل و التّدثر و ان کان لیس من القاب یلقب به الانسان فیعظم لانه لا دلیل فی هذه اللغات علی الفضیلة و الکمالات ولکن التزمل و التدثر ان کان فی اطاعة الله و ظهور حالة بارادة الله تعالی من جهة الوحی و الخطاب فهو دلیل علی الکمال و الفضیله و دلیل علی عظمة وجود الانسان الملقب بهذه الالقاب کما تری ان الله تعالی یعظّم الخیول العادیه المجاهده و الحوافیر الموریة قدحا فی سبیل الله. فیقسم بهم و یقول:

**و العادیات ضبحا فالموریات قدحا...** اذا الخیول یعدون بامارة امیر المومنین علیه السلام یجاهدون فی سبیل الله. فالتزمل فی هذه المورد کعدوِ الخیول فی ذلک المقام. فانه و ان کان امر ساذج بسیط لا فضل فیها بظهورها و وجودها ولکنه فی حالة الارتباط بالوحی و فی سبیل الله و دفع الحالات العارضة بارادة الله تعالی امر عظیم یحکی عن حالات نبوته و الجهاد.

و التزمل بمعناه الاخری یحکی عن حالاته الروحیه اذا اُمر بالقیام و الجهاد و دعوة الکفار و المنافقین و الجهله من الناس الی دین الله تبارک و تعالی. و هذا القیام و الدعوه امر عظیم یتحمله رسول الله( ص )فیتضغّط به عصرا یتحمل باَعباء النبوه و ثقل الوحی. کانه فی روحانیته فی ثقل الوحی علیه یتبرّد و یتزمّل کما یتزمل بالثیاب لدفع البرد. فخاطبه الله تعالی فی هذه الحاله بقوله:

**الایات،1- 2- یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا...**

**4- فی حکمة الصلوة و صلوة اللیل:**

فامره بالقیام و احیا روحه و قواه بهذا الخطاب لیقدر ان یقوم. فانه مع کل آیة من آی القرآن و کل کلمة من کلماته روح القوة یتقوی به الانسان المومن فیدفع الضعف عن نفسه و یقوم کما یقول الله تعالی:

**و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا...**

فکلام الله تعالی لیس کلاما بسیطا ساذجا فقط بل هو روح یلقیه الیه فی روع النبی( ص) فیقوی به و یقوم. ثم یامره الله تعالی ان یقوم باللیل و یقول:

**الایه، 2- 6- قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا انا سنلقی علیک قولا ثقیلا ان ناشئة اللیل هی اشد وطئا و اقوم قیلا.**

فیامره بقیام اللیل، ثم یقول فی ایه السادس: **ان ناشئة اللیل هی اشد وطئا و اقوم قیلا...**

فصلوة اللیل من أفضل الصلوات بدلیل هذه الایه. و الصلوة انما وضعت للاستعانة بالله العظیم کما یقول:

**و استعینوا بالصبر و الصلوة...** و تقرء فی الصلوة فی سورة الحمد**: ایاک نعبد و ایاک نستعین**... فانظر الی رسول الله (ص)و هو فی شدة غربته و ضعفه یامره الله تعالی بان یقوم و یجاهد العالمین، یسلک بهم الی منجاتهم، یبارز الکفرة الفجره و یهلکهم و یدمرهم. فقایِسه صلوات الله علیه و اله و هو فی هذه الغربه و الضعف بهذه الجهاد العظیم. فانظر کیف یحتاج الی اعانة معین یستعین به فیعینه. فمثله کمثل الانسان فی الفلوات فی شدة الضعف، یومر بقلع الجبال الشامخه یزیلها عن مکانها الی غیر ما یکون فیها. فکیف یحتاج مامور مثل هذا الانسان الی کثرة القوا و الاعانه و الاستعانه.

فهذا محمد رسول الله( ص )یومر بقلع الجبال الشامخه من الفراعنه و المتکبرین و قمعهم لیوسّع الطریق علی المومنین و المسلمین یقود بهم الی الجنه. فایّ هذین الجبلین اسهل قلعا عن محلها و موقعها؟ جبل شامخ مثل هذه الجبال علی وجه الارض او انسان متکبر متفرعِنٌ آمر مؤمّر مطاع متسلط علی الناس؟ قتری ان الجبال علی وجه الارض اسهل قلعا من هؤلاء الکفرة الفجره. فیحتاج الی قویّ یقوّیه و معین یعینه علی هذا الامر و هو الله تبارک و تعالی. یامره باقامة الصلاة فی اللیل و الاستعانه منه تعالی بالصلاة.

و هذا دلیل علی ان الصلاة افضل شیئ و خیر عمل یستعین به الانسان ربه لاجراء ما یامره الله به. و دلک لان الانسان فی ذاته فقر و ان الله تبارک و تعالی فی ذاته و وجوده غناء و لابد من ربط بین الفقیر و الغنی لیرفع بالغناء الفقر عن نفسه و لا یوجد ربط بین الله و بین عبده کالصلوة. یقوم الی الله آناء اللیل فی حالة الخلوة و سکوت الناس و فی حالة الخلوة عن الاشتغالات یکبّر ربه ثم یعظّمه و یحمده بربوبیته ثم الی رحمانیته و رحیمیته و مالکیته ثم اظهار العبودیه و الاستعانة به تعالی. فاعانه الله تبارک و تعالی علی امره العظیم حتی قام و جاهد الکفار و الملحدین و اقام دین الله تعالی. فیامره ان یقوم باللیل.

ثم یخبره بان یقوم نصف اللیل او ثلُثه او ثلثیه علی ما یختار بارادته و یقول: **ان ناشئة اللیل هی اشد وطئا**. یعنی بذلک ان الانسان ینشأ باللیل اکثر ما ینشأ بالنهار. فان الانسان فی نشأته و نمائه کالاشجار ینشأ و ینمو الی ان یصیر شجرة کامله. فلابد للانسان ان ینشأ کما تنشأ الاشجار. فان الانسان حین یسقط من بطن امه کبذر یبذر فی العالم. لابد لها ان ینمو و یزکو الی ان یصیر شجرة ذا ثمره کما یصفه الله تعالی فی کتابه بقوله:

**کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء...**

و الاشجار کما علم اشد نماء باللیل من النهار. یتورق باللیل اوراقه و یشد اغصانه و کذلک روح الانسان و اعضائه ینشاء فیبلغ العلم و العقل الی ان یصیر شجرة مثمره فیهدی الله تعالی هذه الشجرة الی ان یقوم باللیل فینشأ فیه، کالاشجار ینشأ و ینمو فیها. فالقول فی اللیل مع الله تبارک و تعالی فی الصلوة او فی الدعاء أقوم الاقوال. یقع فی قلب المومن وقوعا تاما کاملا بمعانیه او یخرج من قلبه خروجا تاما بالتوجه الی الله و الخضوع لدیه. لان صلوة اللیل و الدعاء فیها یقع فی فراغ کامل عن کل شیئ و شخص و الصلوة انما هی باقبال القلب الی الله تعالی و یقع فی اللیل اشد اقبالا الی الله من النهار.

ثم یقول فی آیۀ الرابع**: او زد علیه و رتّل القرآن ترتیلا...**

**5- القرائه و التلاوه و الترتیل:**

و الترتیل قرائة القرآن و القاء المعانی الی المخاطب بهذه القرائه. فالقرائة یقع فی حالات ثلاثه. یوصف فی حالةٍ بالقرائه و فی حالة اخری بالتلاوه و فی حالة اخری بالترتیل. فالقرائة بمعنی اجراء الکلمات و العبارات علی اللسان و بالبیان متوجها الی المعانی فی حالة القرائه بحیث یقرء و یفهم. و ان کان یقرء و لا یفهم فهو قرائة مبتوره. لا یوصف بالقرائة و یوصف بالتکلم و التلفظ کما یکتب الیک کتاب من صدیقک فتقرئه و تفهمه. و یمکن ان یقع القرائة بلا اجراء الالفاظ علی اللسان کما تنظر الی الکتاب و تعلم ما کتب الیک و لا تقرئه باللسان. و یمکن ان یقال القرائة بمعنی ربط الالفاظ بالمعانی و فهم المعانی بالالفاظ، جری علی اللسان او لم یجُر. فالمطالعه قرائة بهذه التعریف. و اما التلاوه من( تلی، یتلو، تلو )و منه( التالی و المتلو )بمعنی ایجاد لفظٍ عقیب لفظ اخری و عبارة عقیب عبارة اخری بحیث یکون المقدم تالیا یطلب ما یعقبه و العبارة الثانیه متلوا یطلب بالمقدم و یکون التالی مکملا بالمتلو و المتلو ناقص بدون التالی.

و یمکن ان یقال التلاوة بمعنی ایجاد المعانی عقیب الالفاظ فهی ناظرة بالعمل بما امر الله تعالی. مثلا اذا قرأت:

**أقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا...** ثم صلیت صلوة الظهر و العصر و المغرب و العشاء و صلوة الفجر تلو قرائة الایه یکون قرائتک هذا التلاوه. فالتلاوة انما یقع اذا جیئ بالمعانی عقیب العبارات بحیث یظهر العبارات بمصادیقه و معانیه فی الخارج. و کذلک یقول الله تعالی:

**اتل ما اوحی الیک ربک...** و یقول فی موضع اخری**: فاذا قرأناه فاتبع قرآنه....** یعنی اذا اوحینا الیک آیة من الکتاب اوجد المعانی عقیب الوحی. ففی هذه المورد یأمره بالقرائه و اتباع المعانی بها و فی آیة الاولی یامره بتلاوة ما اوحی الیه. فیستخرج من هذا ان التلاوة حیث یظهر المعانی تلو الوحی بحیث یظهر القرآن بمعانیه عند الناس. و اما الترتیل ینظر الی کیفیة القرائه بحیث یقع المعانی بالقرائه فی روع المستمع بحیث تقرء القرآن و تلقی المعانی بهذه القرائه فی ذهن المستمع بحیث یستمع فیعلم کما هی المعانی بلا زیادة و لا نقصان.

و کذلک جائت الروایة فی بیان الترتیل بقوله: **لا تنثروا القرآن نثر الرمل و لا تهّذه هّذ الشعر(**تفسیر علی ابن ابراهیم )

فالقرائة کمثل الرمل بمعنی نثر الالفاظ الی المخاطب بلا ربط لبعضها فی بعض. فکانک تنثر الرمل الی المستمع، و هذّ الشعر کذلک ان یکون هم المتکلم ربط الالفاظ بعضها ببعض لیسجّعها و یقفّیها و لا ینظر کیف یلقی المعانی بشعره الی المخاطب. فلا یکون مثل هذین القرائتین ترتیلا. فیکون الترتیل إلقاء المعانی کاملا بالالفاظ فیقف اللفظ

حیث یقف المعنی و یسکت القرائه حیث یسکت المعانی و یلتفظ الالفاظ بلطائف المعنی. فان حالات المعانی تنعکس فی العبارات و الالفاظ بحیث تکون الالفاظ مرآتا للمعانی.

و یمکن ان یقال ان الترتیل اکمال القرائه و التلاوه و لا یکمل الا بقرائة الصحیح و العمل بما یقرء. فاذا القی العبارات بالاعمال و یظهر المعانی بها کاملا یکون ترتیلا. فیبدء بالقرائه و یتوسط بالتلاوه و ینتهی بالترتیل. ثم یقول بعد ذلک: **انا سنلقی علیک قولا ثقیلا...** و یفرّع علیه قوله تعالی:

**الایه، 8- و اذکر اسم ربک و تبتّل الیه تبتیلا...**

فیخبر بالایة الاولی بنزول القرآن بعد ذلک. و هذه الایه دلیل علی ان هذه السوره من السور التی نزلت علی رسول الله(ص) ایام بعثته. فالسورة الاول( العلق )اُمر فیه بالقرائه و تعلیم الناس و السورة الثانیه( القلم )امر رسوله بالصبر علی ما یقولون فی شأنه من قولهم انه لمجنون او انه لمفتون. فیسلّیه فی هذه السوره بقوله: **و انک لَعلی خُلُق عظیم...** ثم یخبر فی هذه السوره بانه سیلقی الیه قولا ثقیلا. یعنی ان الله تعالی سینزل علیه القرآن بتمامه و کماله و یامره بان یقوم لاحیاء القرآن و اجرائه بالعمل و البیان.

**6- فی معنی القول الثقیل**:

و ثقل القرآن انما هی فی الاجراء به عملا و دعوة الناس الیه و حملهم علی ان یعملوا بالقرآن و یدفعوا عن انفسهم الشرک و الخیالات و الجهالات و الخرافات. فان المشکل العظیم و الثقل الکبیر ان یرجع بالناس عن الضلالة و الجهاله و تسلک بهم الصراط المستقیم. فکانّ کل انسان جبلٌ عظیمٌ لا یُقلع عن هذا الطریق و سدّ بنفسه، یمنع الداعی و القائد عن السلوک. فلابد من قلعها و تسویة الجاده بعد القلع. فاحسب نفسک انک ترید ان تسافر الی ماوراء الجبال و الاودیه. فتارة یسدّک عن الطریق و السلوک فیها جبلٌ عظیمٌ شامخ شاهق من حجر صلد و تارة یسدک عن السلوک وادٍ عمیق. فیجب علیک ان تقلع هذا الجبال و تضعها فی هذا الوادی، یستوی لک الجاده فتسلک فیها. فالمهاجرة علی هذا المنوال الی ماوراء الجبال مشکل عظیم جدّا. فهذا دأب رسول الله ( ص ). یرید ان یسلک بالناس من فلوات الجهل الی ماوراء الجبال التی یکون فیها حیاتهم و معاشهم. فکل انسان جاهل متکبر مستکبر فی هذا الطریق کانه جبل شامخ شاهق من حجر صلد و کل انسان جاهل سفیه مبتلا بالخرافات و الجهالات کانه وادٍ عمیقٍ یجب ان یخرج منها فیعلو حتی یقع فی الطریق فیسلک به الی ربه. فقلع الجبال اسهل من قمع الرجال عن طریق یسلک فیه المومنون الی ربهم.

 فاُمر رسول الله صلی الله علیه و اله بهذا الامر العظیم فقام فی وادٍ کان اهلها مبتلون بالجهالات و الخرافات. و کان من جهلهم انهم: اذا بُشّر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا و هو کظیم. ثم یرتأی بانه یمسکه علی هون ام یدسّه فی التراب. فکانوا یدسون بناتهم فی التراب او یمسکونها علی هون. یرثون البنات کما یرثون الاغنام. یُکرهون فتیاتهم علی البغاء یبتغون بها عَرَض الحیاة الدنیا. وکان من تکبرهم انهم لا یدخلوا بیتا یطیحون بذحولها رئوسهم بل یجب علیهم قبل الدخول ان یوسّع المدخل لئلا یجبرون باطاحة الرأس. و کانوا یلبسون ثیابهم الطویله یقع علی الارض ثم یآمرون عبیدهم ان یجمعوا ذیولها عن الارض خلفهم. فکان کل واحد منهم فرعون من فراعنة زمانهم اُمر رسول الله( ص )بان یقوم و یرجع بهؤلاء المتکبرین المستکبرین الی تواضع الانسانیه فیرکعوا و یسجدوا ربهم و یضعوا جباههم علی التراب و کانوا لا یطیحون رؤسهم لیدخلوا بیتا.

فانظر الی ثقل هذا الامر. فلذلک یقول: انا سنلقی علیک قولا ثقیلا... یعنی انک ستومر بدعوة هؤلاء المتکبرین و الجاهلین و قتالهم الی ان تردهم عن غیهم و ضلالتهم الی صراط مستقیم. و الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اجدر ان لا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله...

ثم یامره لرفع هذا الثقل العظیم و تسهیل الامر علیه ان یذکر اسم ربه و یتبتل الیه تبتیلا و یقوم نصف اللیل او ثلثیها او ثلثها. فاُمر بقیام اللیل و التبتّل الی الله تعالی. فاُمر بالصلوة للاستعانه بها کما یقول فی موضع اخری: استعینوا بالصبر و الصلوة... و یأمرنا فی الصلوة بقرائة الحمد لنستعین بقرائة هذه السوره لدفع المشکلات و المعضلات. فانظر الی رسول الله (ص)فی غربته و وحدته بین هؤلاء الجهال المتکبرین المستکبرین، فیهم امثال ابی جهل و ابی لهب و غیرهم. یجب علیه ان یرجع بهؤلاء عن غیهم و ضلالتهم.

فکان یعذب و یؤذی بهولاء الجهال حتی قال( ص ): **ما اوذی نبی مثل ما اوذیت...** فقام و صلی و تبتَلَ الیه تبتیلا. کانّ الله تبارک و تعالی یجعل رسوله( ص )فی هذه الایات فی الانتهاء فی کل حالة و عبادة من الحالات و العبادات.

**7- حالات الانسان فی الدعاء و التوجه الی الله:**

فان الحالات و العبادات متکاملة فی ذاتها و حقیقتها یبدء من مبدء و یجوز من وسط و ینتهی الی منتهی و کل واحد من عباد الله تبارک و تعالی فی حالة من هذه الحالات. فحالة یعرض للانسان یقال له الرغبه و هؤلاء العباد راغبون. و حالة اخری یعرض علیه یقال له الرهبه. فهم راهبون. ثم حالة بهذه الحالات یقال له التضرع و حالة اخری یقال له التبتل. ففی کل حالة من هذا الحالات یضع الانسان نفسه فی موضع خاص و یظهر بوضع مخصوص. و فی بیان هذه الحالات و الاوضاع روی روایات متعدده عن الائمه علیهم السلام فی تفسیر البرهان. ففی بیان التبتل و التضرع روی محمد ابن یعقوب عن احمد ابن محمد ابن خالد عن اسماعیل ابن مهران عن سیف ابن عمیره عن ابن اسحاق عن ابی عبد الله( ع )قال:

**الرغبة ان تستقبل ببیاض کفّیک الی السماء و الرهبة ان تجعل ظهر کفّیک الی السماء و قوله: و تبتل الیه تبتیلا... قال: الدعاء باصبع واحدهٍ تشیر بها، و التضرع تشیر باصبعیک و تحرکهما، و الابتهال رفع الیدین و تمدّدها، و ذلک عند الدمع.**

و فی هذا المعنی روایات متعدده فی هذا الکتاب. و فی بعضها قال التبتل رفع الیدین فی الصلوة. و فی بعضها قال امّا التبتلُ ان تحرّک قائما بأصبعک السبابة.

 فیخبر هذه الروایات عن حالات المختلفة للمومن فی حال التضرع و العباده. فاول ما ینشأ فی نفس المومن الی الله تبارک و تعالی حالة الرغبة. یرغب الی ربه فیرجوه و یطلب منه ما یحتاج الیه و یجعل ربه مرجعاً و ملجأ لحوائجه. یرجوه فی ابتداء الامر ثم یرغب الیه فیطلبه و یطلب منه حوائجه. فیرفع فی هذه الحالة ببیاض کفیه الی ربه فیدعو ربه کما هی حالة کل مومن فی صلاته و قنوته و خضوعه لدی ربه. ثم ینتهی حالة الرغبة فی المومن الی الرهبة. و الراهب الی الله تعالی أفضل من الراغب الیه. فالراهب هو الذی یعرف ربه بالملجئیة و یعلم انه هو المأمن و الحرم الامین. ثم یعرف بان الناس کلهم ضعفاء لا یقدرون ان یکونوا ملجأ لاخوانهم و مرجعا لقضاء حوائجهم. فان الناس ان لم یکونوا مؤذین ظالمین بعضهم لبعض لا یکونون نافعین لهم. فیرهب المومن بعد ما عرف الناس بهذه الصفات و الحالات فیلجئ الی ربه فی حالة شدة خوفه عن الناس و شدة رغبته الی الله تعالی ثم شدة خوف منه تعالی ان یدعه و لا یقبله. فیلجئ الیه و یدعوه رافعا یدیه الی السماء یظهر کفّیه. و هذه حالة طبیعی یظهر للانسان فی حالة الرهبه الی الله تعالی لا انها مصنوعی ارادی. فکل من تصنّع بهذه الحاله و قام الی ربه و رفع یدیه الی السماء بظهر کفّیه لم یکن راهبا الی الله تعالی و لا یکون التظاهر بهذه الحاله رغبةً و رهبة الی الله بل الرهبة حالة یظهر فی الانسان من شدة الوحشة عن الناس و الرغبة الی الله تعالی. فیکمل حالة الدعاء و التوجه الی الله تعالی بانقطاع الکامل عن الخلق الی الله. فیخرج حب النفس و الاعتماد و الاطمینان بالنفس و الخلق عن قلبه کاملا و یطمئن الی ربه کاملا. فکل ما کان الانقطاع عن الخلق و عن النفس اکمل، کان الابتهال و التضرع الی الله اکثر. و لذلک سمیت فاطمة الزهراء علیها السلام( بتولا )لشدة الانقطاع عن الخلق الی ربها.

 فیامر الله تعالی رسوله فی هذه الایه بان ینقطع عن النفس و عن الخلق کاملا و یتضرع الی ربه فی حوائجه کاملا کانه لم یشرک بالله طرفة عین و ذرة مثقال. ثم یقول:

**الایه، 7- ان لک فی النهار سبحا طویلا.** یعنی یکون لک فی النهار سبحٌ او تسبیحٌ طولانی.

**8- فی معنی التسبیح:**

و السبح بمعنی التفکر و السابح هو المتفکر. و السبح فی اللغه بمعنی حرکة الشیئ فی الماء او الهواء. تقول: یسبّح فلان فی الماء. و یقول الله تعالی: کل فی فلک یسبحون... یعنی یسبح الشمس و القمر و الکواکب فی الفضاء. و یظهر من لغة السَبحَه انها حرکة الشیئ فی شیئ اخری او علی شیئ اخری بلا وسیلة و بلا سبب من الاسباب. فالطیر یطیر فی الهواء بجناحیه یعنی انه یتحرک فی الهواء بسبب جناح و کذا الانسان یمشی علی الارض برجله او الطیاره و السیاره یسیرون فی الارض و یطیرون فی الهواء. فلا یکون کل ذلک الحرکات سبحاً و سباحه. فالسباحه مثل حرکة الانسان او السمک فی الماء و کذلک السیارات و الکواکب یسیرون فی الفضاء بانفسها لا بسبب من الاسباب. کذلک الانسان تارة یسیر فی العلوم بکتاب او بیان او تذکر و تارة یسیر فی العلوم بلا کتاب و تذکار. فیسمی مثل هذا السیر( سبحا )و من باب التفعیل( تسبیحا). فیامر الله تعالی رسوله بصلوة اللیل فی اللیل و بالسبح الطویل فی النهار.

و فسروا هذه الایه بان لک فراغا طویلا. یعنون بذلک ان رسول الله( ص )یتعب نفسه فی اللیل بصلاة اللیل و یفرغ من تعبه فی النهار. یقوم فی اللیل و ینام فی النهار. کانّ الله تعالی یامره بان یقوم فی اللیل فیناجیه و ینام فی النهار. و انه تعالی جعل اللیل للنوم و جعل النهار للمعاش، یقول:

**جعل اللیل لباسا و جعل النهار معاشا...** فان کان الله تعالی جعل النهار للمعاش فلا یناسب ان جعلها للفراغ و النیام لیستریح من تعبه فی اللیل. بل السبح هناک بمعنی السباحه. یامره الله تعالی ان یقوم فی اللیل و یسبح فی النهار، ای یتفکر فی النهار فی عظمة ربه و یسبحه تقدیسا. فهذه الایه امر من الله تبارک و تعالی یامر رسوله بالسبحه و التسبیح. یامره بان یقوم بصلوة اللیل و یسبح فی النهار. و السبحة و السباحه بالنسبة الی الانسان هو التفکر. فالمتفکر سابح سائح کانه سمک یسبح فی العالم یطلب علما و حکمه. و کانه یسبح فی فلوات العالم یطلب فضاءً او ماءً یستریح الیه و یطمئن به، و لا یستریح الانسان و لا یطمئن الا بذکر الله تعالی. فلیس السبح فی هذه الایه بمعنی الفراغ عن التعب، و النوم عن صلوة اللیل، کانّ الله تعالی یامره بان یقوم فی اللیل و ینام فی النهار، مع انه تعالی جعل النهار للمعاش و الحرکه و جعل اللیل سکنا و نوما.

ثم انه تعالی بعد ما یامر رسوله بان تبتل الیه و یستعین ربه بالتبتل لیحتمل القول الثقیل الذی سیلقی علیه یقول:

**الایه، 9- رب المشرق و المغرب لا الاه الا هو فاتخذه وکیلا...(** لاحیاء دینک و إبقاء آثارک )

یسلّیه الله تعالی لیرفع عنه الهمّ و الغم عما یعرض علیه من الخطرات و الافات مما یُفنی دینه و آثاره او عما یصل الیه الاذی عن القوم الکافرین المحیطین به من کفرة اهل الشرک. فیقول ان ربک هو رب المشرق و المغرب.

**9- الشرق و الغرب بمعناه التفسیری و التأویلی:**

و الشرق و الغرب فی هذه الایه لیس بمعناه المعروف و هی الافق التی تشرق الشمس عنها و تغرب فیها بل هی الافاق التی تطلع عنها شمس العلم و الحکمه و تغرب فیه. الافق الذی یظهر عنه الدین فیهتدی به الاقوام او یغرب فیها الدین فیضل بغروب الدین قوم اخری من البشر. فتری ان للدین طلوع و غروب کما للشمس من مشرقها و مغربها. فشمس الدین تشرق بالانبیاء و الاولیاء، تطلع علی الافکار البشریه فینورها فیستضیئ بها المومنون ثم تغرب هذه الشمس باعمال الکفار و المنافقین و الفسقه الفجره. تطلع الشمس اذا غلبت اولیاء الله علی اعداء الله و تغرب اذا غلب اعداء الله علی اولیائه. فیخبر الله تعالی رسوله فی هذه الایه بان طلوع الدین و غروبه و ان کان فی ظاهر الامر باولیاء الله و اعدائه ولکنها فی باطن الامر بارادة الله ومشیته. فهو الذی یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و یجعل الناس فی حالتین نورِ و ظلمه لیعرفوا معنی النور و الظلمه فیرجعوا عن الظلمة الی النور. فهو تعالی تارة یاتی بالانبیاء و الاولیاء فیرفع بهم ظلمة الجهل عن الناس و یذیقهم حکمته و عدالته ثم یدع اعدائه فیاتون بالظلمه فیخرجون من النور الی الظلمه. یذیق الله تعالی بهم الناس معنی الظلم و الظلمه لیعرفوا به معنی العلم و العداله. فیخبر رسوله بان الکافرین لا یغلبون علی ربه بل الله محیط بهم و غالب علیهم فاتخذه وکیلا لنفسک و کِل امرَ دینه الیه فانه تعالی هو الذی نزّل علیک القرآن و هو الذی یحفظه الی ان یاتی وعد الله فان الله لا یخلف المیعاد. ثم یامره بعد ذلک ان یصبر علی الاذی من الکافرین و المشرکین من قولهم انه لمجنون او مفتون، و یهجرهم هجرا جمیلا.

**الایه، 10- و اصبر علی ما یقولون واهجرهم هجرا جمیلا...**

فبالصبر یامر الله تعالی رسوله ان یقوم فی الناس و یتحمل الاذی عنهم و لا یدعهم فیترکهم هملا فیتخطّفهم الشیاطین، و بالهجر یامر رسوله ان یدع الناس وراء ظهره فیترکهم الی الله تعالی.

**10- ما معنی الهجر الجمیل؟**

ففی ظاهر الامر ان الصبر علی ما یقولون و الهجر عنهم متناقضان لانه صلی الله علیه و اله اذا کان مامورا بتحمل الاذی و الصبر علی ما ینال منهم یجب علیه ان یکون فیهم یاکل کما یاکلون و یشرب کما یشربون و یعرض علیه ما یعرض علیهم من الخوف و الجوع فیصبر علی ما یعرض علیه. ثم بالهجر یومر بان یدع الناس اعمالهم فی بلادهم و یخرج عنهم فیدعهم وراء ظهره لئلا یبتلی بما هم مبتلون و لا یعرض علیه من المصائب و المتاعب ما یعرض علیهم. فنقول ان الهجرة فی هذه الایه بان یدع ما هم یبتلون فیه من الشرک و الکفر و الفسق و الفجور و النفاق و الجهل و السفاهه. فیهجر عن هذه الاعمال الرذیلة الضئیله کما قیل کن فی الناس و لا تکن معهم. ای کن فی الناس و عش معهم وامش بهم فی سوقهم و سککهم و لا تشارکهم فی اعمالهم و اخلاقهم التی نهیهم الله عنها. فکن فی جمع من یشرب الخمر و لا تشرب معهم و فی جمع من یعبد الاصنام و لا تعبد اصنامهم و فی جمع من یأکل الربا و السحت و یفسق و یفجر و لا تعمل اعمالهم. فالهجر الجمیل بمعنی ترک اعمالهم و حفظ مودتهم و محبتهم. فلعل فیهم من یشرب الخمر و یحب رسول الله( ص )و یعبد الصنم و یحب رسول الله( ص )و کذلک یحبه و لا یکون علی دینه. فیامر الله تعالی رسوله بان یکون فی هؤلاء القوم یحبهم کما یحبون و یصلهم کما یصلون و لا یعمل ما یعملون مما نهی الله عنه و لا یرضی به. فیدعهم فی اعمالهم و لا یدعهم فی حبهم و مودتهم.

ثم یخاطبه الله تبارک و تعالی فی الکافرین و المکذبین ذوی الثروة و النعمه بقوله:

**الایات، 11- الی 14- و ذرنی و المکذبین اولی النعمه و مهلهم قلیلا ان لدینا انکالا و جحیما و طعاما ذا غصة و عذابا الیما یوم ترجف الارض و الجبال و کانت الجبال کثیبا مهیلا...**

فیامره الله تعالی ان یدع المکذبین و ما هم فیه من الثروة و النعمه و ان یمهلهم مدة قلیلة. فکانّ رسول الله( ص )اراد ان یتسلّط بقدرته و ارادته علی الکافرین و المکذبین و یجبرهم علی طاعة الله تبارک و تعالی و اقامة دین الله فیصلّون باِعمال القدره و الاکراه و یزکّون کذلک باِعمال القدره و کذلک یُکرهون علی إقامة دین الله برعایة حقوق الله تعالی فی العمل بالواجبات و المستحبات من العبادات و أداء حقوق الناس من الخمس و الزکوة و تأدیة الاجیر اجره. فان دین الله تعالی مجاری عدله و سلطنته و حکومته. فلو جهّز الله تبارک و تعالی انبیائه و اولیائه بالقدرة و العظمه، یجعل حیات الناس و ارزاقهم بایدی الاولیاء و یجعلهم قادرا متسلطا باِعمال القدرة علی الکافرین و المکذبین بحیث لا یمکن لاحد ان یعصی الله لو اراد ان یعصیه و لا یمکن لاحد ان یظلم الناس لو یرید ان یظلمهم، فیجبر الناس و یُکرههم باجراء العداله، فلا یقدر ظالم علی ظلم و عاص علی معصیة و کافر علی ترک طاعته و عبادته و کان الناس مُکرهون مُجبرون علی إقامة دین الله و یعبدون ربهم طوعا و کرها. فخاطبه الله تعالی فی هذه الایه ان یدع الناس و ما یریدون من طاعة و معصیة. فیقول الحق و یترک الناس علی مشیتهم و ارادتهم، من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر. فلا یطاع الله تعالی و رسوله باجبار و اکراه بل یدع الناس و ما یریدون. فیامر رسوله ان یدع الناس و ما هم فیه من التصدیق و التکذیب و جمع المال و الثروه فیکذب الله من اراد تکذیبه و یصدقه من اراد تصدیقه و یطیعه من اراد ان یطیعه و یعصیه من اراد ان یعصیه لیُجزی کل من یُجزی بعمله من الخیر و الشر.

**11- تقدیره تعالی فی جزاء الاعمال:**

فهناک خطّان یقدر الله تبارک و تعالی ان یجعل الناس کلهم فی احد هذین الخطّین. خطّ یُجبر الناس و یُکرهون علی اطاعة الله باِعمال القدره و التسلط بتسلط الله تعالی علی المومن و الکافرباعمال القدره. کما یقول:

**ان نشأ ننزّل علیهم آیة من السماء فظلّت اعناقهم لها خاضعین...** و خطّ اخری یتم الحجة علی الناس بانبیائه و اولیائه و یجعل الکتاب و الدین بین ایدیهم یطلبه من یطلبه فیهتدی و یترکه من یترکه فیُضل. یکون الناس مریدین مختارین غیر مکرهین علی الحق و الباطل. فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر. فیامر رسوله فی هذه الایه ان یَخطّ بالناس خطَ الثانی و یدع خط الاول فیقول له ذرنی و المکذبین اولی النعمه و مهّلهم قلیلا یعملون ما یشائون و یختارون ما یریدون لتُجزی کل نفس بما تسعی. ثم یقول و یخبر بان **لدینا انکالا و جحیما**( للکافرین و المکذبین )**و طعاما ذا غصة و** **عذابا الیما.**

فیخبر بان للکافرین و المکدبین فی طریقهم الذی اختاروها بارادتهم و مشیتهم و سلکوا فیها و عملوا بما رائو برأیهم و طغیانهم انکالٌ و جحیم. و الانکال جمع النکال. یقول فلانٌ لفلانٍ: نکِّل به و عذِّبه. و الجحیم ایضا صقة من صفات نار جهنم ذو حجم و جحم من موادها الناریه محرّکةٌ محرقه. فیخبر الله تعالی فی هذه الایه بان الکافرین و المکذبین لو تُرکوا و اُمهلوا فی طریقهم یسلکونها باعمالهم و اقوالهم، یصلون الی النکال و الانکال. فیُعرف من ذلک بان المجرم یُعذَب و یُنکّل به من طریقین. احدهما بید المربی و الحاکم علیه و الثانی یاتیه من قِبل عمله و افعاله. فالحاکم و المربی یامر و ینهی ثم ینعم و یوفّی اجر من ائتمر اوامره و ینتهی بنواهیه کما یأمر الآمرُ السائرین بسیاراتهم ان یسرعوا فی الطریق کذا و کذا، او ان یبطئوا بسیاراتهم کذا و کذا او یحتاطوا، و یأذن لهم فی بعض المواضع ان یدور یمینا و شمالا و فی بعض المواضع ان لا یدور. ثم ینظر الیهم فی طریقهم یعرف بنظارته المطیعین و العاصین فیجازیهم باطاعتهم و عصیانهم. یوجر أجر من أطاعه و یؤدب و یعذب من عصاه. و تارة لا یعرف العاصی من المطیع او لا ینظر الیهم و لا یریهم. فالعاصی یعصیه و لا یعذب و المطیع یطیعه و لا یوجر باطاعته. فهذه جزاء یاتی العامل العاصی او المطیع من قِبل آمرِهِ و مربیه و ان کان بسبب الاطاعة و المعصیه.

و تارة یجازی العامل بعمله من خیر و شر لا بارادة المربی و الحاکم علیه. کسائر یسرع بسیارته فی موضعٍ اُمر ببطئٍ و احتیاط او یَبطأ بسیارته فی موضع یومر بان یسرع. فیتصادف بهذه البطئ و السرعه الممنوعَین فیعذب او یهلک بسقوط لا بید الآمر و الناهی و الحاکم علیه بل یعذب بعمله، بسرعته او بطئه. فالجزاء الاولی یات العامل من خارج العمل و الجزاء الثانی یأت العامل من طریق العمل. فهذان الجزائان مقدرتان لکل عامل، خیراً کان او شرا. کعاص یعصی الله علی وجه الارض فیسلط الله علیه سبُعا ضاریا او ظالما یأکله جزاءً بعصیانه. فهذه جزاء أتی العاصی بارادة الحاکم لا بالعصیان و ان کان بسبب العصیان. و تارة یعصی العاصی ربه فیضرم نارا و یُلقی بنفسه فیها فیعذب بالنار و یحترق فیها، جزاء بالعمل لا بارادته تعالی و لا بارادة الحاکم. عصی ربه و صلی نارا ثم عصی ربه و ألقی بنفسه فیها مع ان الله تعالی نهیه ان یلقی بیده الی التهلکه و یلعب بالنار.

فهذان جزائان مقدّران للعاصی و الکافر. ترک الله تعالی الجزاء الاولی ان یعذب الکافرین و المکذبین بارادته و قدّر لهم الجزاء الثانیه ان یعذب الکافرون و المکذبون باعمالهم. فامر رسوله( ص )ان یدع المکذبین و یمهلهم لیعذبوا باعمالهم. یحرقوا بنار یصلونها فیلقون بانفسهم فیها لا بنار یخلقه الله تعالی فیاخذهم و یلقیهم فیها. فقال ان لدینا انکالا و جحیما و طعاما ذاغصه...

**12- کیف یکون طعام الانسان ذا غصه**:

و الاطعمه ذو الغصه فی هذه الایه الشریفه کالطعام فی آیة اخری فی سورة الغاشیه یقول الله تعالی:

**لیس لهم طعام الا من ضریع لا یسمن و لا یغنی من جوع...** ای لا یصلون الی طعام الا من طریق یضرّعهم و یضلّهم. و الطعام فی هذه الایات لیس بمعنی المأکول و المشروب فقط بل هی کل ما ینتفع به الانسان فی حیاته الدنیاویه من طریق المشروع او غیر المشروع. فالمومن ینتفع فی الدنیا بما احل الله تعالی له من الماکل و المشارب و المساکن من طریق المشروع . من طریق ینفع الناس فینتفع بهم و ینصر الناس فینتصر بهم ثم یخدمهم و یختدمهم . لا یصل الی شیئ مما یطلبه او یصنعه الا من طریق یجد ما یجد هنیئا مریئا. ثم هو فی ظل امن الله تعالی و فی شعاع لطفه و کرمه تحت لواء اولیاء الله. فلا یکون ما یجد طعاما ذا غصه لانه ان کان فی تجارة فیطلب ما یطلب من الناس تجارة عن تراض یعطی فیاخذ و یاخذ فیعطی فما یصل عنه الی الناس خیر مما یصل من الناس فهو فی عیش مهنّاة.

و الکافر لیس کذلک. فلا یُعطی شیئ من الناس او بتقدیر الله تعالی الا بمشقة و تعب لانه اولا یخرج عن ولایة الله بکفره الی ولایة الطواغیت فیسلطون علیه سلطة یستخدمونه و یستثمرونه و یجبرونه علی الخدمه فینتفعون به. فیظلمه الطواغیت بظلمهم ثم هو یجبر بامر الطواغیت علی ان یظلم الناس فینتفع بهم. فالناس مظلومون بظلم الکافرین و الظالمین و کل مظلوم مدافع عن حقه یبارز من ظلمه بقوله و عمله. فلا یجعل منافع ما عمله بایدی الظالم و الکافر الا ان یجعله فی تعب و مشقه شدیده. فالناس للظالمین و الکافرین کشجرة ذا شوک کثیره ماینتفع بهم احد من ظالم او کافر الا بتحمل الاذی و التعب. فلا یاخذون منهم طعاما الا و هی ذا غصة یغص بها آکلها ثم یسلکون بظلمهم هذا الی نار جهنم فیعذبون بها عذابا شدیدا. فانظر الی طعام یسرقها سارق فیاکلها ثم الی طعام یزرعها زارع فیاکلها. فطعام السارق ذا غصة اذ هو فی خوف و وحشة من الناس بما سرق طعامهم ثم یعذب بهم فیعرفوه فیاخذوا منه اموالهم ثم یقطعون یده بسرقته ثم یموت السارق کافرا فیجر به الی عذاب الیم. و لیس کذلک من یاکل جنی یده و حصاد زرعه و ثمرة شجرته و هو فی ظل الله تعالی و ولایته یاکل ما یاکل حلالا طیبا ثم یسلک بعمله الصالح رضوان الله تعالی فیدخل الجنه.

ثم ان الله تبارک و تعالی بعد ما یذکر احوال الکافرین بانه تعالی هیّأ لهم **طعاما ذا غصة و عذابا الیما** یذکر یوما تبتلی الکفار بهذه الانکال و الاطعمه ذا غصه. فیقول: **یوم ترجف الارض و الجبال و کانت الجبال کثیبا مهیلا**... و الرجفة بمعنی الزلزله. و الزلزال و الرجفه کلاهما من علائم القیامه. فلا یتزلزل الارض کلها الا یوم القیامه و لا ترجف کذلک الا یوم القیامه. و الزلازل قبل یوم القیامه کلها زلازل جزئی یتزلزل الارض فی بعض امکنتها فیتزلزل قریة من القراء و بلدة من البلدان و لم یقع فی التاریخ و لا یقع بعد ذلک زلزلة ارضی تزلزل الارض کلها و جمیع بلدانها و اماکنها و قرائها بحیث لا تکون هناک علی وجه الارض بلدة ساکنه و قطعة غیر متزلزله. فکل ما یخبر الله تعالی عن زلازل الارض یوم القیامه یخبر بانها تعمّ الارض و الجبال کلها. یقول:

**اذا زلزلت الارض زلزالها**... و یقول: **و حملت الارض و الجبال فدکتا دکةً واحده فیومئذ وقعت الواقعه...** و یقول فی هذه السوره بان یوم القیامه یوم ترجف الارض و الجبال. فالرجفة و الزلزلة فی یوم القیامه تعمّ الارض کلها شرقها و غربها و جبالها و اودیتها و بحارها و براریها. و یقول فی موضع اخری بانه: **تُبدل الارض غیر الارض**. یعنی بذلک ان الارض تتبدل عن هیئتها و صورتها الموجوده الی ارض بغیر هذه الصوره و الهیئه. یعنی ان الارض فی یوم القیامه تتحول عن وضعها الموجوده تحوّلا کلیّا. فلیس علی وجه الارض بعد هذه التحول جبال مثل هذه الجبال و اودیة مثل هذه الاودیه و بحار مثل هذه البحار. فتحول ارضا غیر هذه الارض. فکل ما تُعرف به وجهُ الارض بعد التحول غیر ما تعرف به وجهها قبل التحول. و لظهور مثل هذه التحول و التبدل یلزم ان ترجف الارض کلها و یتزلزل کلها کذلک. و یخبر فی سورة الحج بان:

**زلزلة الساعة شیئ عظیم**.

**13- معنیین للرجفة فی المکان و الزمان**:

و اعلم ان زلزلة الارض و رجفتها علی قسمین. رجفتها بظهور الزلزله و التحرک فی اماکنها و قطعاتها و برها و بحرها کالزلازل المعروفه المشهوره. یزلزل الله تعالی الارض و یجعل عالیها سافلها. و زلزلة اخری فی الاجتماع یتزلزل بها الناس. تتحول افکارهم و یذهب نظامهم یهجم بعضهم علی بعض فیخرجون عما کانوا یعیشون فیه و یتفکرون به الی نظام اخری و ثقافة جدیده و نظام اخری جدیده کتحول الناس بقیام الانبیاء و الاولیاء. و هذه ایضا زلزلة یتزلزل به الناس و یجعل الله تعالی عالیها سافلها فیعلو عن الناس من کان سافلا قاصرا قبل ذلک و یقصر منهم من کان قبل ذلک سابقا عالیا کما یقول مولانا علی علیه السلام حین بویع بالمدینه. فقام خطیبا و قال:

 **أما و الله لتبلبلنّ بلبله و لتغربلنّ غربله و لتساطنّ سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقنّ سبّاقون کانوا قصروا و لیقصرنّ سابقون کانوا سبقوا...**

فیخبر( ع )عن تحول عمیق و انقلاب عجیب. یخبرهم بان جمعهم ستفترق و نظامهم ستنفشل. فترجف جمعهم یعود اسفلهم اعلاهم و اعلاهم اسفلهم.

فالزلزلة و الرجفة علی صورتین. زلزلة وجه الارض باودیتها و جبالها و براریها و صحاریها و قرائها و بلدانها و زلزلة نظام الناس بجماعاتها و نظاماتها و افکارها و قوانینها. فتتحول الناس غیر ما کانوا علیه قبل ذلک کما تتحول البلدان و القراء غیر ما کانت علیه قبل الزلزله. ففی هذه الایه من سورة المزمل و آیات اخری مثلها یخبر الله تبارک و تعالی عن زلزلة الارض و رجفتها فیقول: **اذا زلزلت الارض زلزالها...** و یقول: **یوم ترجف الارض و الجبال...**

فهذه الرجفة اقرب و اشبه بالرجفة الثانی من الاول. رجفة و زلزلة تتحول بها الناس عن حیاة الی حیاة اخری و عن نظام و عیش الی نظام اخری و عما کانوا علیه قبل ذلک الی ما یکونون فیه بعد. فان القیامه اذا قامت تتحول بالناس عن حیاتهم الدنیاوی الی حیاتهم الاخروی و تعلو بهم عن النظام الطبیعی التی کانوا فیه اسراء بعوامل الانسانی و ارقاء لعوامل الطبیعی یحکم علیهم البرد و الحر و الصیف و الشتاء الی نظام ارادی یحکم علیهم مشیة الله. فیحکمون علی عوامل الطبیعیه یحکمون علی الصیف و الشتاء فیجعلون الصیف شتاء و الشتاء صیفا. یحکمون علی الحراره فیدفعونها و یجعلونها بروده و علی البرودة یشعلونها نارا و حراره. فهم فی حرارة الصیف کابراهیم فی نار نمرود. فأینما کانواعلی وجه الارض یجعلون الطبیعة حرها و بردها علی وفق مرادهم. فهم فی الهواء او علی وجه الماء یعیشون کما یعیشون فی حدائقهم مجهزون بارادة الله تعالی اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون. یحکمون علی الجبال فیقلعونها عن قواعدها و لا یحکم الجبال فیردهم عن طریقها. فهی رافعة خافضه یرفع بالمومنین المستضعفین الی اعلی علیین و بالمستکبرین الی اسفل سافلین. کما یقول الله تعالی، **تکون الجبال فیه کالعهن المنفوش و یکون الناس کالفراش المبثوث**. و هذه الجبال المتدکدکه هی الجبال المسلطة علی الناس بقدرتهم و سلطتهم التی کانت تحکم علی الناس، تذل رقابهم و تجعلهم فی ربقة اطاعتها و سلطة حیطتها. فیدکّ الله تعالی هذه الجبال بقیام القائم علیه السلام و یجعلهم کالعهن المنفوش. و الناس الذین کانوا حولهم یرجعون الی هذه الجبال و یلجئون فیه تصیر کالفراش المبثوث. فشبّه الله تعالی هذه الجبال المتسلطه علی الناس اعنی الملوک و الرؤسا بالشمع یدور علیه الفراش. فکما ان الشمع اذا طُفئت بثّت الفراش من حوله فتخرجن من کل جانب حیاری متحیره، لا یکون هناک نور من مصباح فیجذبهم و یرجع بهم الیه فهی متفرقة منتشرة مبثوثه لا یجدنّ ملجأ تلجأ الیه فالناس کذلک یوم القیامه. دکّ الله تبارک و تعالی جبالهم و هدم ارکان حکومتهم و أهلک الرجال الظالمین او القاصرین المتسلطة علیهم. فلیس هناک مرجع للناس یضبطهم و یجمعهم فی نظام حاکم مسلطٍ. فالناس هناک حیاری کالفراش المبثوث لا یجدون ملجئاً یلجئون الیه الا المومنین. فانهم کانوا قبل ذلک یدورون حول الدین و یلجئون الی ربهم بایمانهم فلم یکونوا فی سلطة هؤلاء الظالمین المتسلطین علیهم لیکونوا حائرین متحیرین بعد ان أباد الله و أهلک هؤلاء الحاکمین و کانوا فی ربقة اطاعة الله و حاکمیة ربهم الرؤف الرحیم. فیلجئون الی ملجئهم فیفتح الله تعالی علیهم ابواب رحمته بقیام القائم( ع )و حیاة الائمة المعصومین علیهم السلام.

فرجفة الارض فی هذه الایات لیست بمعنی زلزال سطح الارض کلها و خرابها من قطعاتها و دکّ جبالها المنصوبه فیها. لانه لا یمکن ان یتزلزل الارض بتمامها بل الرجفة هناک رجفة الناس و تزلزلهم فی جماعاتهم و نظاماتهم. فیقول الله تعالی: **یوم ترجف الارض و الجبال و کانت الجبال کثیبا مهیلا...** فتری الجبال الان علی وجه الارض صلبا صلدا متحجرا متقویا و هذه التصلد للجبال انما هی بروح الاستمساک بین موادها. یمسک بهذه الروح بعضها ببعض کما یقول الامام( ع )یصف روح الجمادات بانه روح الاستمساک. یمسک الله تعالی به المواد فیجذب بعضها بعضا فتتراکم یتصلّد فیظهر بصورة الاحجار او المعادن او غیر ذلک من الجمادات. فاذا اذهب الله تعالی عن هذه المواد روح الاستمساک کما یذهب بروح الحیاة من الحیوان او من الانسان یموت الجبال بانسلاخ روحها عن موادها فیصیر کثیبا مهیلا.

و الکثیب هی الاحجار الصغیره المتراکمه بعضها فوق بعض، و المهیل من الاهاله، هی التراب و المواد لایمسک بعضها بعضا بل هی الغبار المتراکمه یهال بالید. فاذا اراد الله تعالی ان یدک هذه الجبال علی وجه الارض فتبدّل الارض غیر الارض، تذهب بروح الاستمساک عن الجبال و موادها فتفسخ بعضها عن بعض فتنفصل موادها فیجعل الارض مسطحة متساویه لا تری فیها عوجا و لا امتا. فعلی وجه الارض جبالان، جبال من احجار صلد و جبال من انسان حاکم متسلط علی الناس، یجمعهم فیظبطهم. فاذا قام القائم( ع )یدک الله تعالی بقیامه هذه الجبال المتسلط علی الناس و بعد ان قام القائم و قامت بقیامه القیامه و اراد الله تعالی ان یفتح علی الناس ابواب جنته لعله یدک الله تعالی هذه الجبال ایضا علی وجه الارض لتبدل الارض غیر الارض ثم یجعل الارض بعد ذلک جنات عدن تجری من تحتها الانهار.

و نمکن ان یقال، و لعله یجب ان یقول اذا اراد الله تعالی ان یجعل الارض جنات تجری من تحتها الانهار کما یخبر ان الارض یرثها عباده المتقین المومنین، لا یحتاج تبدیل هذه الارض ان یدک جبالها و یفجر انهارها. لان الجنة یظهر بحاکمیة ارادة الله الذی اذا اراد الله شیئا ان یقول له کن فیکون. و هذه الارادة لا یتوقف علی هذه الاسباب و العلل الطبیعی من الحر و البرد و الصیف و الشتاء. یجعل الجبال جنة و البحار جنه. فان اهل الجنه حاکمون علی العلل الطبیعی و الاسباب و المسببات. فهم فی الجنة علی الجبال کما هم علی سطح الارض و فی اعماق البحار کما هم علی سطح البحار و فی الفضاء کما هم علی الارض و فی القطبین المنجمدین کما هم فی مناطق الحاره. فان اهل الجنة بانفسهم جنة حیث یکونون. فانهم مجهزون باسماء الله الاعظم اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون.

و ورد فی الاحادیث المربوطه بقیام القائم علیه السلام انه اذا اراد ان یسافر بقومه الی السماء ینادی منادیه:

**لا یحملن احدکم معه مائا و لا غذائا فان معه عصا موسی و حجره تجری منها لکم الماء و الغذاء...** یعنی انه یهیئ لکم ما تریدون بقدرة الاعجاز. فهو و آبائه علیهم السلام مجهزون باسماء الله الاعظم. یکون السماء لهم ارضا و الارض لهم سماء کما یعدهم الله تعالی ان لهم جنة **کعرض السماوات و الارض**.

 فعلی هذا دکّ الارض و الجبال لیس بمعنی دک هذه الارض و هذه الجبال، بل بمعنی دکّ جبال القدره، و ارضُهم اعنی اقوامهم. فتبدیل هذه الارض غیر الارض بمعنی تبدیل الحیاة الدنیاویه بحیاة الاخرویه. و ذلک لان القرآن یحکی بان یوم القیامه یوم تاویل القرآن و تاویل القرآن ما یتعلق بالانسان لا ما یتعلق بهذه الارض تحتنا و هذه الشماء فوقنا و هذه الجبال و هذه البحار. فالجبال یوم القیامه جبال القدره و الارضُ جنودهم و اعوانهم و البحارُ بحارُ العلم و هم العلماء. فکلما یحکی الله تعالی عن الشیئ یرید بها الشخص لانها یوم التاویل، یتعلق بالانسان. فتبدیل الارض غیر الارض بمعنی تبدیل حیاة الانسان بغیر هذه الحیاة و دکّ الجبال بمعنی دک جبال القدره و زلزال الارض بمعنی زلزال حیاة الانسان و تکویر الشمس بمعنی طلوع وجه الامام کما یقول: و اشرقت الارض بنور ربها... و انکدار النجوم بمعنی انکدار العلماء من الکفرة و علمهم. فلا یحتاج الامام علیه السلام الی طبهم و طبابتهم و صنایعم کما یقول:

**و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا...** فکل آیة تحکی عن القیامه تحکی عن الانسان و حیاته فی الاخره.

ثم ان الله تعالی یصف هذا الیوم بانه **یجعل الولدان شیبا** و یقول:( بعد الایات الخمسة عشر الی سبعة عشر، و فی هذین الایتین یشیر تعالی الی زلزلۀ اجتماعی فی قوم فرعون اذ عصوا رسول ربهم فزلزلوا زلزالا شدیدا ):

**الایات، 17-18- فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا. السماء منفطر به کان وعده مفعولا**...

فیصف هذا الیوم باوصاف اربعه او ثلاثه. یصفها بانها ترجف فیها الارض ثم یصفها بانه یجعل الولدان شیبا و یصفها بعده بان السماء منفطر به. ثم یقول بان هذا الیوم وعد الله و ان وعد الله کان مفعولا. فتبین لک کیفیة رجفة الارض فی هذا الیوم بانها رجفة انقلابی اجتماعی یتحول بها الناس من حال الی حال و عما کانوا فیه الی غیر ما کانوا فیه. یتحولون عن حیاتهم الاولی علی ما کانوا یعرفون و یعلمون الی حیاة غیرها و غیر ما کانوا یعلمون و یعملون. یتحولون عن حیاتهم الدنیاوی الی حیاتهم الاخروی یتحولون بها عن حاکمیة الدنیا عللها و عواملها الی حاکمیة مشیة الله و ارادته کنحول حیاة الطفل فی رحم اذا وضعته امه علی وجه الارض.

**14- کیف یشیب الولدان:**

ثم یقول بانها یجعل الولدان شیبا. و شیب الولدان علی قسمین. شیبة بالسن و العمر، ینتقل بها الانسان من صباوته الی شیخوخته و من شابّه الی شیبه. تقول: شابّ الرجل شبابا، اذا نشب و شبّ قواه و صار رجلا قویا ذو ارادة و مشیه. ثم تقول: شابّ الرجل شیبه، اذا ضعفت قواه و انتقل الی شیبة. و الشباب مضاعف عن( شبّ، یشُبّ )یحکی بتلفظه عن شباب الانسان و کثرة قواه لیطابق اللفظ المعنی. و الشیبه اجوف یائی یحکی عن تجوف الشباب بقوی ایام شبابه فیصیر اجوفا بعد ان کان مضاعفا مدغما. کالشیخ بالنسبة الی الشاب.

فیوم القیامه یومٌ یطول علی الانسان اِما بکثرة المصائب و المتاعب و البلیات. لانها یوم تکثر فیها البلاء و یرفع عنها الموت فیعذب الانسان فیها و لا یموت و تصاب بالمصائب او یهرم و لا یموت. فیطول الیوم علی الانسان من جهة کثرة التعب و النصب. یقول الله تعالی:

**یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیئ عظیم . یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل** **ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید**... فهی یوم محفوف بالبلاء و المصائب لانه یخرج بها عما کان الانسان فیه من القدرة یقدر ان یدفع عن نفسه البلایا و الجوع و الخوف الی حالة یخرج عن یده الاسباب و الوسائل مما یتسبب به و یتوسل الیه قبل ذلک لعیشه. فیبقی عاطشا جائعا محروما مما کان یتمتع به قبل ذلک، غیر مأمون من المخائف و المهاویل. لم یبق له الا الایمان بالله و دعاء مستجابه له. فیطول الیوم علی الانسان و ان کان صغیرة قصیره لانه یجری علی الانسان ساعةُ الابتلاء أطول من ساعة العافیه. یُعد ساعة الابتلاء بدقیقتها و ثانیتها و یُغفل عن عدّ الدقائق و الثانیه فی ساعة العافیه. فساعةٌ فی الابتلاء یجری علی الانسان أطول من الف ساعة علیه فی العافیه. فیطول الیوم علی الولدان فیجعلهم شیبا. یجری علی الصبی و الولد فی یوم واحد او یومین ما یجری علی الرجل مدة عمره فی الحیاة الدنیا.

و یمکن ان یقال بانه یُجعل الولدان فیه شیبا بکثرة العلم و التجربه بالاعمال الصالحه و الطالحه لانها یوم یقول الله تعالی فیه: **یومئذ یتذکر الانسان و اَنّی له الذکری**... و انه یوم یری الانسان ما تقدم لنفسه و ما تأخر و یحصل للانسان التجارب کلها مما عمل ایام حیاته. یقول الله تعالی: **ثم لترونها عین الیقین...** فیکثر علم الانسان فیه و یتساوی فیها الشابّ و الشیب من حیث العلم و المعرفه لانهم یرون ما کانوا یسمعون قبل ذلک فانتقلوا بشعورهم من الذهن الی العین فیتساوی علم الولدان و الشیب.

ثم یصف الله تعالی هذا الیوم بانّ: **السماءُ منفطر به**... و یذکر مثل هذا المعنی ایضا فی سورة الانفطار. یقول:

**اذا السماء انفطرت...**

**15- فی معنی الانفطار:**

و الانفطار فی هذین السورتین من باب الانفعال و هو فعل لازم یتعدی بنفسه. و لذا عدّی فی هذه الایه بالباء الجاره. یقول: السماء منفطر به... و الانفطار من( فطر، یفطر، فطره )و منه: **فاطر السماوات** و منه قوله تعالی: **فاقم وجهک للدین حنیفا** **فطرة الله التی فطر الناس علیها** و منه الحدیث المشهور عن النبی( ص): **کل مولود یولد علی الفطره**. و فسرت الفطرة بالخلقه. فقوله: فطر الناس علیها، ای: خلق الناس علیها. و قوله: فاطر السماوات، ای: خالق السماوات. و لکن اللغتان( الخلقه و الفطره )لیستا مترادفین بحیث یحکی کل واحد منهما ما یحکی عنه الاخر بل لکل واحد معنی یخص به و ان کانتا مشترکین فی بعض الجهات. یُکشف معنی الفطره من آیة الفطره فیقول: **فطرة الله التی فطر الناس علیها...** و یقول الامام علیه السلام فی تفسیره بان الناس فطروا علی کلمة التوحید و الاخلاص و الایمان بالله تعالی و فطرة الاسلام. یقول علی علیه السلام یصف نفسه **بانّی ولدت علی الفطره و سبقت علی الایمان و الهجره**. و مثل هذه الایه قوله تعالی: **صبغة الله و من احسن من الله صبغه...**

فتدل الایات و الروایات علی ان الفطرة ما جعل الله تعالی فی خلقة الانسان من الایمان و التوحید و الحرکه فی خط الاسلام یرجع فیه و به الی الله تعالی. فکل انسان مفطور بتوحید الله و التسلیم له. یحکی عن فطرته اذا سُئل: من تَعبده و من خلقک؟ فیقول: أعبد ربی و هو الذی خلقنی. و یحکی الله تعالی عن هذه الفطره ایضا بقوله: **ألست بربکم قالوا بلی** ... فیسئل الله تعالی الناس عما فطرهم علیه من الایمان بالله و الاقرار به و هم یجیئون عن فطرتهم و یقولون بلی انت ربنا و مولانا. فالفطرة اذاً ما خلق الله تعالی فی الانسان من روح الایمان و التوحید و سایر ما جعل فی الانسان مما یکون به انسانا مسلما. فالانسان فی نفسه و خلقته و ما اودع الله تعالی فیه من اسرار حکمته کتاب ناطق تکوینی لیس من جنس هذه الخطوط و العبارات التی تحکی عنها بالتلفظ و التکلم. ففی وجود الانسان منقوش و مکتوب کل ما اظهر الله تعالی فی القرآن من السور و الایات و هی الکتاب المبین کما یقول علی علیه السلام:

**و انت الکتاب المبین الذی بأحرفه یظهر المضمر...** و یقول**: الصورة الانسانیه هی اکبر حجة الله( حجج الله )علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده...** فالانسان مفطور بالعلوم و الحقایق و هو سماء بالنسبة الی من دونه من الجماد و النبات و الحیوان، و لاسیما الانسان الکامل مثل ائمة المعصومین علیهم السلام. فهم سماء و نجوم و شموس فی العالم کما روی عن الامام( ع ): **نحن النجوم التی یهتدی الناس بنا فی البر و البحر**...

فهم نجوم بالنسبة الی من یستضیئ بهم و هم سماء بالنسبة الی من دونهم، ینزل منهم العلم و الحکمه الی الناس. یقول الامام( ع )فی تفسیر آیة فی سورة الرعد:

**أنزل من السماء مائا فسالت اودیة بقدرها**... ای انزل من السماء علما فسالت القلوب بقدرها... فجعل القلوب بمنزلة الارض و هم بمنزل السماء ینزل العلم منهم الی القلوب کما ینزل المطر من السماء الی الارض. فهم سماء حتما فی تأویل الایات التی یحکی عن السماوات و الارض. و انفطار السماء بما هی علیه، ای ظهور حقیقتها و کمیتها و کیفیتها فی علم الانسان. فتنظر الی السماء تارة و لا تریها الا صورة مستضیئة بنور الشمس لا تدری کیف هی و کیف ما هی علیه فی خلقته و فطرته کما تنظر الی الانسان فتریه ماش مستقیم القامه. لا تدری کیف هو فی خلقته و فطرته. ثم تنظر الیه مرة اخری تریه و تعرفه بحقیقة ما هو علیه من العلم و الحکمه. فیوم القیامه یوم تعرف السماء بحقیقتها کما هی علیه و تعرف الائمه و الانبیاء ایضا بحقیقة ما هم علیه من الایمان بالله و روح العصمه و الحکمة فیهم. کما روی ان الامام علیه السلام اذا قام **یضع یده علی رؤوس الناس فیکمل عقولهم و حلومهم**. فاذا کمل عقل الانسان یعرف امامه کما هو اماما مفترضا طاعته علی الناس. فحینئذ یکون السماء منفطر، ای الائمه( ع )یُعرفون بحقیقة ما هم علیه من الایمان و العصمه و هذه السماء و السماوات ایضا تعرف بحقیقة ما هی علیها من الفضاء و الهیئه. فلا یکون علی الناس شیئ مجهول و یعرف کل شیئ بآثارها و حقیقتها. و الانفطار بمعنی ظهور آثار الفطره فی المخلوقات، و آثارُ الفطره هیئة الخلقة و کیفیة الترکیب فی کمها و کیفها کما ان الانکسار ظهورُ آثار الکسرة فی الکوز و سایر المنکسرات. فاذا قلنا ان السماء فی هذه الایه و سایر الایات هی مقام ولایة الله تعالی بظهور الانسان الکامل کما أُوّل کل سماء فی الایات بهذا المقام فیکون انفطار السماء کتشققها و انشقاقها، و هی بمعنی کشف مقام العصمه و ظهور سماء الولایه بتکامل الناس فی افکارهم و اعمالهم لیتهیئوا بفکرهم و استعدادهم هذا بظهور الامام علیه السلام و قیامه بدین الله **لیملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا.**

و الاخبار و الروایات کثیرة فی ان غیبته علیه السلام وقع بجهل الناس حقَه و قلة استعدادهم ان یحتملوه حاکما علیهم فیطیعوه. فاذا کان غیبته فراره عن الناس بجهلهم و عدم احتمالهم ایاه یکون ظهوره و قیامه برفع هذا الجهل و قلة الاستعداد عن الناس. فحینئذ یطلع علی افکار البشر کطلوع الشمس من الافق.

 فیعقّب الله تعالی فی هذه الایه قوله **السماء منفطر به**، بقوله: **کان وعده مفعولا.** یعنی بذلک انه لابد من ظهور وعد الله و وصول الناس الی میعاده تعالی لانه تعالی لا یخلف المیعاد. کما یقول فی آیة اخری من سورة الرعد:

**و لا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة او تحل قریبا من دارهم حتی یاتی وعد الله ان الله لا یخلف المیعاد...**

**16- الوعد و الموعود فی القرآن**:

و کل وعد من مواعید الله تعالی فی آی القرآن فُسرت و اُوّلت بقیام المهدی علیه السلام. فانه علیه السلام وعد الله الذی وعد الله تعالی به عباده المومنین فی طول التاریخ بقیام الانبیاء و الاولیاء و جعل المومنین منتظرا لقیامه و ظهور دعوته و انه هو الذی یفرّج الله به عن عباده المومنین و یرفع به عنهم المصائب و المتاعب و ما کانوا مبتلین به من الافات و الامراض و تسلط الطواغیت و الفجره. فانه علیه السلام وعد الله و من اسمائه: الموعود. یقول الله تعالی: و الیوم الموعود و شاهد و مشهود... ففی هذه الایه فی سورة الرعد یخبر الله تعالی بان الکافرین لا یزالون فی حربهم یضرب بعضهم بعضا و یدک بعضهم بعضا اخری بما صنعوا من قوارعهم و صواریخهم و دباباتهم یضرمون بها النار علی انفسهم یحرق بعضهم بعضا. فهم علی هذه الحاله لا تضع الحرب اوزارها عنهم حتی یاتی وعد الله و وعد الله قیام القائم علیه السلام. و دلیل ذلک روایة مشهورة ماثوره صحیحه فی کتاب تحف العقول عن الباقر علیه السلام فی تفسیر آیة:

**حتی تضع الحرب اوزارها...** یقول علیه السلام:

**و لا تضع الحرب اوزارها حتی تطلع الشمس من مغربها فاذا طلعت الشمس من مغربها آمن الناس کلهم یومئذ و لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا قل انتظروا انا منتظرون**...

فیخبر الامام علیه السلام بان الحرب یکون ابدا فی الناس الی ان تطلع الشمس من مغربها. و هذه العلامة فی جمیع الروایات و الاحادیث علامة قیام القائم. جیئ فی الروایات بان من علائم ظهوره و قیامه طلوع الشمس من مغربها و خروج یاجوج و ماجوج و حینئذ یسد باب التوبه کما یقول الله تعالی: **و لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل**... فهذه الروایه فی کتاب تحف العقول تفسیرٌ لایتین فی کتاب الله تعالی. احدهما فی سورة( الانعام )یقول الله تعالی:

**هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکة او یاتی ربک او یاتی بعض آیات ربک یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا قل انتظروا انا منتظرون**... و آیة اخری فی سورة محمد( ص )یقول:

**فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء حتی تضع الحرب اوزارها**... فیظهر من تفسیر هذه الایات و تاویلها ان وعد الله قیام القائم ( ع ). فوعدُهُ المفعول فی هذه الایه ایضا قیام القائم علیه الصلاة و السلام.

ثم انه تعالی یشیر الی القرآن و الاسلام و ما جاء به النبی و الائمة صلوات الله علیهم و یقول:

**الایه، 19- ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا...**

یعنی بذلک ان القرآن یذکّر لکم کل شیئ من حق او باطل و یریکم سبیل ربکم ان کنتم تریدون ان تتخذوا الی ربکم سبیلا. فسبیل الله هی کل ما جاء به القرآن و فسره الائمه ( ع ). و هذه السبیل لیس کسبیلٍ من شهر الی شهر او من بلد الی بلد بل السبیل هی التحول و الانتقال من حال الی حال کتحول الصبیان من علوم الصبابه و افکارها الی الشباب و من الشباب الی الشیب. التحول بمعنی التولد و بمعنی وصول الانسان الی الرشد و العقل و العلم و الحکمه کرجل کان جاهلا عامیا فانتقل باعماله و علومه و تعلمه الی علم و حکمه فصار عالما حکیما بصیرا. یقول الله تعالی فی کتابه:

**انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا**... فیحوّل الله الانسانَ من حالکونه جنینا و صبیا الی کونه انسانا عاقلا سمیعا بصیرا. فالتحول فی هذه المراتب کلها سبیل الی الله تعالی.

**17- مراتبٌ ثلاثة للانسان فی خط التکامل:**

فلابد للانسان من ثلاثة تحول، یکون فی الحالة الثانیه غیر ما کان فی الحالة الاولی علما و فکرا و استعدادا. الحالة الاولی ان یدخل فی حیاته المادیة الشخصیه الدنیاویه، لا یرید فی حرکاته و سکناته و ما یطلب نفعا و ضراً الا نفسه فقط. فیطلب المال لما یری انها علة مبقیه لحیاة نفسه. فهو یطلب المال و الحیاة فی حالة الاولی و لا یطلب الانسان و لا یحبه الا لطلب المال منه. فیطلب المال اولا و یطلب معه الانسان لجلب المال ثانیا. فیحب الانسان ان کان ینفعه فی حیاته و لا یحبه لانسانیته و انه اخٌ من اخوانه. فلو دار الامر بین حفظ المال و حفظ الانسان و یری انه یذهب المال بحفظ الانسان او یذهب الانسان بحفظ المال یدع الانسان فیطلب المال. و ان زاحمه الانسان فیمنعه عن طلب المال او یُحرمه یدفع الانسان عن نفسه فیقتله او یظلمه. فهذه الحالة الاولی، یدخل الانسان فیه فی اوان حیاته و عیشه. فهو فی هذه الحاله لا یعرف للانسان حقا لانسانیته و لا یعرف لله تعالی کذلک حقا لالوهیته. فهو لا یطلب الدین لما یری انه لو طلبه یزاحمه فی عیشه و حیاته یامره برعایة حقوق الله و حقوق الانسان. و یری ان الدین یکلفه بالاحسان الی الناس او انفاق مال لحیاة البشر. فهذه الحالة الاولی یکون فیه اکثر الناس من الضعفاء و الفقراء و مثلهم من الکفرة الفجره. فبعضهم یطلب المال بظلم و تجاوز و تضییع حق فیکون من الظالمین او الکافرین و المنافقین و بعضهم لا یطلب المال بظلم بل یطلبه بعمل و خدمة الناس و لکنّ المال یکون کل مطلوبه. لا یعمل عملا الا لجلب المال و لا یدع مالاً یطلبه و ان کان من طریق السرقه و الخیانه. فهذه الحالة الاولی یکون فیه الناس اکثرهم و یقول الله تعالی: اکثرهم لا یعقلون، اکثرهم لا یعلمون، اکثرهم لا یشکرون، و امثال ذلک.

و اما الحالة الثانیه فهو ان یتکامل الانسان بعقله و شعوره الی ان یری بان الناس أنفع له و أشهی و ألذ له من المال. فیطلب الانسان بالمال و لا یطلب المال بالانسان. لانه یری بعقله و شعوره ان العیش و الحیاة انما هی بالانسان لا بالمال فقط دون الانسان. فاحسب انک ذو مال کثیرة و ذو قدرة فی بدنک و ارادتک و انت بهذه القدره و الثروه ساکن فی الفلوات او فی اودیة الجبال و لک هناک حدائق و جنات تجری من تحتها الانهار یکون لک کل شیئ مما تحبه و تشتهیه و لا یکون لک انسان من الزوجة و الولد و الاخ و غیرهم ممن تأنس به و تجالسه و تصافحه و تخاطبه. فانت شخص مع الاشیاء و لا یکون لک شخص مثلک تحشر معه و تعاشره. فانظر الی عیشک و حیاتک فی هذه الحاله یکون لک و معک کل شیئ غیر الانسان. ثم احسب نفسک و انت فی الناس تریهم و تجالسهم تحبهم و یحبونک تانس بهم و یانسون بک و تأمن بهم و یأمنون بک یعینونک فی عیشک و حیاتک یُرزقونک و یجرون الیک او یهیئون لک ما تحتاج الیه من المواد و المنافع و المصالح و لاسیما یکون لک زوجة منهم تتزوج بها و تسکن الیها فتولد لک الاولاد و تحصل بها لک العشیره و القبیله. فقایس هذین الحالتین و هذین العیشین بعضها ببعض ایهما احب الیک و أشهی و أهنی لک؟ حیاة و عیش لک فی الفلوات و الجبال بمال و ثروه و عیش اخری معهم؟ فتری ان العیشة الاولی تتنزل فی لذتها و شهوتها الی حد الصفر او دونها. تستوحش فی هذه العیشة من کل شجر و مدر و قصر و بناء و ماء و کِلاء. کانّ هذه الحیاة فی الفلوات ترید ان تاکلک و تقتلک. فتفر من هذه العیشة فرارا و استیحاشا تطلب انسانا تانس به و تجالسه. فلو قیل لک ان هذه الاموال و البناء کلها لک بلا انسان، او تبیعها فتشتری بها انسانا او زوجة تحبها و تحبک و تانس بها و تانس بک لبِعتَ اموالک کلها تشتری بها انسانا او انسانین او ثلاثة انسان تکون معهم.

فیُعلم من ذلک ان الحیاة و العیش کلها بالانسان. فلا یکون حیاة و عیش لو لم یکن انسان. کما جاء فی بعض الروایات ان **حیاة الارض بالانسان و حیاة الانسان بالعلم و حیاة العلم بالعمل و حیاة العمل بالاخلاص**. فلو لم یکن انسان لم یکن العیش و الحیاة.

فالانسان فی الحالة الثانیه کانه نشأ و تولّد فخرج من الحالة الاولی التی کان فیها مادیّاً طبیعیا یطلب المال بالانسان او یدع الانسان جلبا و جذبا للمال فوصل فی الحالة الثانیه الی علم و حکمه اولی و افضل من الحالة الاولی. فالانسان فی هذه الحاله اکمل و أعقل من الانسان فی الحالة الاولی و هو فی عیشه و حیاته أهنی و أشهی من الانسان فی العیشة المادیه التی کان فیها یحب المال و لا یحب الانسان و یخدم المال بظلم الانسان او یحیی المال و العیش بإماتة الانسان. فینتقل بهذه الاختیارات و الانتخابات الی سجن و سجین یجمع معه المال و یُخرج عن عیشه و حیاته بالانسان. فهو فی النهایه سبع او بقر وحش فی الفلوات.

و اما الحالة الثالثه فهی طلب العلم و طلب رضی الله تعالی بترک الانسان و دفعه. فلو دار الامر بین ان یطلب رضی الانسان بغضب الله او غضب الانسان برضی الله تعالی یطلب رضی الله و ان کان بغضب الانسان. لان المال و الانسان کلاهما مطلوبان و محبوبان فی طریق محبة الله و طلب رضاه. فهذه حالة ثالثه یتحول الانسان الیه فی تکامله و تعقله. و لذلک تری ان اکثر الناس فی الحالة الاولی من عیشهم یطلبون المال و الثراء و ان کان بظلم الناس و قتلهم. و تری الناس فی الحالة الثانیه أقل منهم فی الحالة الاولی و تریهم فی الحالة الثالثه أقل منهم فی الحالة الثانیه قلیلا. و لذلک یقول الله تعالی: **و قلیل من عبادی الشکور...**

 و یخبر عن تفکر الانسان فی الحالة الثانیه بانه تعالی:

**خلقکم من نفس واحده و جعل منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشّاها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما أثقلت دعوا الله ربهما لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتیهما فتعالی الله عما یشرکون**... فیخبر بان الانسان یجعل ولده شریکا لله فیترک رضی ربه و یطلب رضی الانسان. فلابد للانسان ان یعرج الی ربه فی طلب العلم و الحکمه و یسئله التوفیق ان یجعله فی عقل و علم یطلب رضی الله تعالی فیکون همه فی المرتبة الثالثه. فیدع المال یطلب به رضی الانسان ثم یدع الانسان یطلب به رضی الله. فلما طلب رضی ربه فی جمیع اعماله و حرکاته یحصل له کل شیئ من المال و رضی الانسان فی طریق محبة الله تعالی و لو ترک رضی ربه لطلب رضی الانسان و کثرة المال لم یبلغ الی محبة الانسان و جلب المال و یخرج عن رضی ربه. فلو وجدت ربک وجدت معه کل شیئ و لو ترکته ترکت معه کل شیئ.

ثم انه تعالی یذکر فی آخر السوره ما امر به نبیه( ص )فی اول السوره فیقول:

 **ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه و طائفة من الذین معک**... و فی اول السوره یامره بان یقوم اللیل الا قلیلا. و هذا القلیل نصف اللیل او أقل من النصف او أزید. و اذا امره بان یقوم اللیل الا قلیلا کانه أشار بان هذا القلیل ثلثی اللیل و ما یقوم فیه ثلثاه. فکانه اُمر فی هذه الایه بان یقوم ثلثی اللیل و ینام فیه ثلثا ولکنه تعالی فسر فی الایه بعد هذا القلیل المستثنی فقال تقوم نصف اللیل و تنام نصفه و ان شئت تزید علی النصف الذی تقوم فیه او تنام فیه. لانه یقول انقص من النصف الذی تنام فیه او زد علی النصف الذی تنام فیه. فانه و ان جعل الزیادة و النقصان بید الرسول و لکنه اراد ان یجعل الزیادة فی نصف یقوم فیه لا فی نصف اخری ینام فیه. لانه امره بان یقوم اللیل الا قلیلا. فساق الکلام سیاق المستثنی و المستثنی فیه. و زیادة المستثنی منه علی المستثنی امرٌ عرفیٌ یساق علیها کلام المتکلم. فهذا القلیل المستثنی یجب ان یکون الاقل من ثلث اللیل او ثلثیه فی النهایه. فکانّ رسول الله صلی الله علیه و اله قام ثلثی اللیل امتثالا لامر الله تعالی فأتعبَ نفسه بقیام اللیل ثم انه تعالی سهّل علی رسوله و علی من معه امرَ العباده فی هذه الایه و قال ان الله تعالی یعلم بانک و من معک تقومون ادنی و اقل من ثلثی اللیل و من نصف اللیل و من ثلث اللیل و قلیل منکم من یقوم ثلثی اللیل دائما. یقول تعالی:

 **الایه، 20- ان ربک یعلم اَنک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه و طائفة من الذین معک و الله یقدر اللیل و النهار علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤوا ما تیسّر من القرآن علم ان سیکون منکم مرضی و آخرون یضربون فی الارض یبتغون من فضل الله و آخرون یقاتلون فی سبیل الله فاقرؤوا ما تیسر منه و أقیموا الصلاة و آتوا الزکاة و أقرضوا الله قرضا حسنا و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم اجرا و استغفروا الله ان الله غفور رحیم**.

فأعلم الله تعالی بانکم لا تقدرون ان تحصوا آناء اللیل کلها فتقومون ثلثیه او اکثر. فتاب علیکم فخفّف علیکم قیام اللیل فاجاز لکم ان تقوموا فی اللیل خُمُسه او سدسه او اکثر و اقل من ذلک. فتریه تعالی جعل صلاة اللیل احدی عشر رکعة یقوم به الانسان فی ساعة من اللیل او ساعتین و علّل هذا التخفیف بانه یعلم ان سیکون منکم مرضی و آخرون مسافرون یضربون فی الارض ابتغاء فضل الله و آخرون یقاتلون فی سبیل الله فخفف الله تعالی لهؤلاء الثلاثه امر عبادة اللیل بان لا یقوم فی اللیل لصلاة النافله او یقوم فیها قلیلا قلیلا. و المکشوف من هذین الایتین انه تعالی جعل التخفیف لهؤلاء الثلاثه من المرضی و المسافرین و المقاتلین فی سبیل الله و لم یخفف لغیرهم بان یترکوا النوافل کلها بل اراد منهم ان یقوموا لصلوة اللیل لانه ذُکر فی حکمة صلوة اللیل بان **ناشئة اللیل هی اشد وطئا و اقوم قیلا.** فلم یرضَ لعباده ان یَدَعوا صلاة اللیل و یمنعوا فیضها و برکتها.

فالمستنبط من هذه الایه ان التخفیف عام للمرضی و المسافر و غیرهم. ولکنه تعالی اذن للمسافر و المریض و المقاتل ترک النوافل و خففها و لم یخفف لغیرهم و لم یأذن لهم فی ترکها.

ثم انه یامر کل من یقوم فی اللیل بان **یقرء ما تیسّر له من القرآن** و کرر هذا التیسیر و تیسیر القرائه فی هذه الایه بمعنی تخفیف قیام اللیل، و تیسیر القرائه فی الصلاة ان یقرء مکان السورة سورة خفیفه قصیره کمثل سورة الکوثر و العصر و غیرها. و المفهوم من هذین الایتین و آیة اخری فی سورة( طه )بانه تعالی لم یجعل صلاة اللیل و نزول القرآن لیشق بها علی عباده فقال: **ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی...**

فرفع المشقة و التعب بهذه الایه ان جعل صلاة اللیل بمیزان ما اشتهر من النوافل و هی احدی عشر رکعة ثمانیة منها نافلة اللیل و اثنان منها صلاة الشفع و رکعة واحده بعدها صلاة الوتر. ثم یضم الیها بعد طلوع الفجر رکعتین و هما نافلة الصبح ثم رکعتین صلاة الصبح فینتهی کل الصلاة التی یصلیها آخر اللیل الی طلوع الفجر خمس عشره رکعه.

**18- الکیفیة و الکمیة فی العبادات:**

و فی هذه الایه فی سورة( طه )یذکر الله تعالی لنا بان المطلوب من الدین تذکرة الله و الخشیه منه تعالی. یقول انما انزلنا علیک القرآن لتتذکر به عظمة ربک و تخشیه لا ان تکرّر صلاة اللیل فتشق بها علی نفسک. فیُعلم من ذلک انه تعالی یطلب بنا و منا الدین فی کیفیته لا فی کمیته. فهل هو تعالی یطلب بنا الصلاة بکمیتها او یطلبه بکیفیتها؟ فالصلاة بمعنی الکم هی تکرار الصلوات لیکثر و یکبر بها حجم الدین و صورتها. فکل من کرر صلاته و اکثر فی رکعاته و سجداته جعل صورة الدین فی شکلها و حجمها اکبر من غیره فنقول هو اعظم اجرا عند الله تعالی من غیره لانه صلی مثلا الف رکعه و غیرها خمس مأه او مأة او ماتین. فکل من اکثر فی صلواته اعظم اجرا من غیره. هذا اذا اراد الله تعالی دینا بنا فی صورته و حجمه. فلابد للانسان ان یشق نفسه و یتعب بدنه و یقوم اللیل کلها او اکثر من ثلثیها و لا ینام الا قلیلا لیوافق دینه امر الله تعالی. و ان قلنا انه تعالی ارادبنا الدین فی کیفیتها و حکمتها و ما ینتج بنا فی نفوسنا و ذواتنا من العلم و المعرفه و التقرب الی الله و ظهور خشیة الله فی انفسنا کما یقول: **انما یخشی الله من عباده العلماء...** فنقول کیفُ الدین غیر کمه و الدین فی کیفیتها بمنزلة الروح و الحیاة و فی کمیته بمنزلة البدن و الجسم. فنعلم من ذلک ان الانسان انما هو بالروح و الحیاة لا بالجسم و البدن. و الدین کذلک بالعلم و الخشیه و التذکره. تذکر ربک عند کل معصیة فتترکها و ترجوه و تخشیه.

فیذکّر الله تعالی لنا فی هذه الایه من سورة( طه )بان الدین انما هی بالکیفیه لا بالکمیه. فتقل من صلواتک من تکرار رکعات و کثرة الساعات ثم تزید علی دینک و تکثرها بذکر ربک و کثرة خشیتک. فتریه تبارک و تعالی یامرنا بما تیسر من قرائة القرآن و یکرر من هذا الامر فی موضعین من هذه الایه فیقلل لنا صلاة اللیل و قرائة القرآن . فلو کان هذا التقلیل بالکم یقلل لنا دیننا فی کیفیته لکان ذلک ظلم علینا بما مُنِعنا من روح الدین و ذکر الرب و خشیته. فان حیاة البشریة و اتمام النعمة علیه انما هی باتمام الدین و کل ما تمّ و کمل دیننا تمّ علینا نعمة ربنا کما یقول حین اقام علیا ع یوم الغدیر: **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی.** و لکنه تعالی یخفف لنا صورة الدین و کثرة القرائه و الصلوة بکمها و یزید علینا الذکر و الخشیه بقرائة القرآن و اقامة الصلاة. فیقول: **و اقیموا الصلاة و آتوا الزکوة و أقرضوا الله قرضا حسنا**...

فنعلم من ذلک ان الصلاة انما تقوم بکیفیتها و هی ذکر الله و اقبال القلب الیه و الخشیة منه تعالی. فاذا کانت الصلاة بهذه الکیفیه قامت، و اذا لم تکن لم تقم. و ایتاء الزکوة ایضا انما تقوم بالکیفیه لا بالکمیه. لم یقل: أدّوا الزکوة و اعطوا اموالکم الفقراء و المساکین بل قال: **آتوا الزکوة...** و ایتاء الزکوة غیر اداء المال، و ان کان اداء الزکوة مما یقوم بها ایتائها. فایتاء الزکوة بمعنی ان تاتی اخوانک الضعفاء فتقویهم بقوتک و تعلمهم بعلمک و تربیهم بتربیتک. تقدّمهم الیک فی ما کانوا متأخرین و تقوّیهم معک فی ما کانوا ضعیفا لئلا یکون الناس مختلفین فی امر الحیاة و المعاش لیظهر المتقدمون بکبریائهم و المتاخرون بضعفهم و حقارتهم. تهلک هؤلاء بضعفهم و فقرهم و جهالتهم و هؤلاء بکثرة مالهم و قواهم. فقوام الدین و الایمان علی ما هدینا الیه کتابُ الله انما هی باصلین: اقامة الصلاة و ایتاء الزکوة. تری هذین الاصلین متوالیین فی کتاب الله فی اکثر الموارد و الایات. یکررهما الله تعالی بالاصرار فی وصیاه بقوله: **اقیموا الصلاة و اتوا الزکوة...** فاقامة الصلاة اَن تکون مشدودا مربوطا بربک فی سبیل الحیاة تأوی الیه فی جمیع الحالات و تسکن به و تطلب رضاه فی قیامک و قعودک و فی حرکاتک و فی سکناتک لانه هو المطلوب الواقعی و هو المقصد و المرجع فیما نریده و نطلبه و نقوم الیه. فاذا وجدناه وجدنا به انفسنا و کلما نطلبه فی حیاتنا. و اذا فقدناه فقدنا معه انفسنا و کلما هم مطلوب فی حیاتنا. یقول الله تعالی: **ألا بذکر الله تطمئن القلوب**... فالصلوة بمعنی الدعاء و الدعاء تقوم بالربط و الطلب. فالصلوة بمعنی طلب الرحمه بای شکل کان و أحسنُ الاشکال الصلاة.

و الاصل الثانی ان تکون فی جمع یأوون الیه تعالی و یومنون به و یسکنون الیه فی معایشهم و ما یحییهم فی زمر یساقون الیه تعالی کما یقول: **و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا...** و فی موضع اخری یقول: **و ارکعوا مع الراکعین...** فتکون فی هذا الجمع، تاتی بهم الی ما تاتی الیه من الخیر و السعاده. تقویهم بما قوّیک الله و تعلمهم بما علمک الله. فان الانسان من الرجل و المرأه هو الجنه فی واقع الامر و لا جنة بغیر الانسان. فاحسب انک تکون فی جنة کما یصفها الله، یکون لک من النعم کلها و لیس هناک انسان تانس به و یانس بک و زوجة تسکن الیها. یکون لک کل شیئ رغدا بلا انسان. فتری الجنة تنقلب لک جحیما بالوحشة و الغربه. فالانسان من افضل نعم الله تبارک و تعالی. لابد لک ان تجره معک الی الله لتسکن معهم فی الجنه. فیجب علیک فی هذه الزمرة المسوقة الی الله تعالی ان تاتی اخوانک فتقدم المتاخرین معک و تقوی الضعفاء، فلا نری احدا فی هذه الزمرة الرحیلة الی الله تعالی متأخّرا آیسا مأیوسا فیغضب علیک ربک بما ترکت اخوانک وراء ظهرک.

 ثم یؤکد الله تعالی فی آخر الایه ایتاء الزکوة بقوله**: و أقرضوا الله قرضا حسنا...**

یعنی انما تاتی به من الزکوة الی اخوانک تقرض الله قرضا حسنا فیردها الله الیک اضعافا مضاعفه. فلا یفوت منک شیئ تنفقه فی سبیل الله و کل هذا کمثل بذر و أصلةٍ من شجر تزرعها و تغرسها. ینبت الله لک شجرة مثمره کما یقول:

**و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم اجرا**( مما بدلتموه )... و کانک بذلت بذرا حبّة واحده فانبتها الله تعالی سبع سنابل فی کل سنبلة مأة حبه و الله یضاعف لمن یشاء **و استغفروه تجدوه غفورا رحیما...**

فان البذور التی یزرعها الانسان فی الدنیا کما قیل: الدنیا مزرعة الاخره... فینبتها الله تبارک و تعالی له فی الاخره، هی الاعمال الصالحه التی ینتفع بها الانسان و تحیّة تحیی بها إخوانک من سلام او بشاشة وجه او إرائة طریق او طعامٍ تطعمه او شربة ماء تسقیه کل ذلک بذر یحرث فی قلب الانسان یزرعها الله تعالی و یثمرها لک فی الاخره. فاذا قدمت الی ربک الجنه تری معک هذا الانسان الذی احسنت الیه و بذرت فی قلبه بذر الخیر. صارت لک شجرة طیبه تسکن الیه و تانس به. فان کانت التی احسنت امرأة صارت لک حوریه فی الجنه و ان کان رجلا صار لک غلمانا، و لا جنة بغیر حور و غلمان. فاحرث زرعک اِن تکون زارعا. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

 محمد علی صالح غفاری: 5 -12 -1361

نبذة مما تنظر فی هذا التفسیر: العدد الصفحة:

الاولی: فی شأن نزولها

الثانی: ما الفرق بین الانبیاء فی خطابات الله تعالی الیهم

الثالث: فی حالات الطبیعیه و الروحانیه فی الانسان

الرابع: فی حکمة الصلوة

الخامس: فی معنی القرائة و التلاوة و الترتیل

السادس: فی معنی القول الثقیل

السابع: تکامل حالات الانسان فی الدعاء و التوجه الی الله سبحانه

الثامن: فی معنی التسبیح

التاسع: الشرق والغرب فی القرآن بمعناه التفسیری و التأویلی

العاشر: ما معنی الهجر الجمیل؟

الاحدی عشر: خطّان لحرکة الانسان فی تقدیر الله تعالی

الاثنی عشر: کیف کان طعام الانسان هنیئة او ذا غصه

الثالث عشر: معنیین للرجفة فی المکان و الزمان

الاربعة عشر: فی کیفیة شیب الولدان

الخمسة عشر: فی معنی الانفطار

السادسة عشر: الوعد و الموعود فی القرآن

السبعة عشر: تحولات ثلاثه للانسان فی خطّ التکامل

الثامنة عشر: الکیفیة و الکمیة فی العبادات

1. حجر، 78: و لقد اتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم. [↑](#footnote-ref-2)
2. مریم، 52: و نادیناه من جانب الطور الایمن و قربناه نجیا. [↑](#footnote-ref-3)
3. صافات، 104، 105: و نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت رؤیاک [↑](#footnote-ref-4)
4. طه، 11: یا موسی انی انا الله [↑](#footnote-ref-5)
5. بقره، 253: تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض. [↑](#footnote-ref-6)
6. یوسف، 76: فوق کل ذی علم علیم. [↑](#footnote-ref-7)
7. صافات، 164: ما منا الا و له مقام معلوم. [↑](#footnote-ref-8)
8. واقعه، 10، 11: والسابقون السابقون اولئک المقربون. [↑](#footnote-ref-9)
9. عادیات، 1، 2- و العادیات ضبحا فالموریات قدحا... [↑](#footnote-ref-10)
10. شوری، 52- و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا... [↑](#footnote-ref-11)
11. بقره، 153- استعینوا بالصبر و الصلوة... [↑](#footnote-ref-12)
12. ابراهیم، 24- ألم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبه کشجرة طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء. [↑](#footnote-ref-13)
13. کهف، 27- اتل ما اوحی الیک ربک... [↑](#footnote-ref-14)
14. قیامت، 18- فاذا قرأناه فاتبع قرآنه. [↑](#footnote-ref-15)
15. اصول کافی جلد 4 کتاب فضل القرآن صفحِۀ 427- علی بن ابراهیم... : سألت ابا عبد الله( ص )عن قول الله عز و جل: و رتل القرآن ترتیلا؟ قال علیه السلام: قال امیر المومنین صلوات الله علیه: بیّنه تبیانا و لا تهذه هذ الشعر و لا تُنثِره نثر الرمل ولکن افزعوا قلوبکم القاسیه و لا یکن همّ احدکم آخر السوره. [↑](#footnote-ref-16)
16. چند روایت و توضیح راجع به چهار کلمۀ: قرآن ، تلاوت، قرائت، ترتیل. نفل از کتاب مجمع البحرین اثرمحدث فقیه: الطریحی

**کلمۀ قرء:**

مزمّل، آیه20- **فاقرؤوا ما تیسّر من القرآن= دلّت الایه علی وجوب قرائة شیئ من القرآن.**

آنچه برایتان آسان است قرآن بخوانید= این آیه دلالت بر وجوب قرائت آیاتی از قران دارد.

اسراء،20- **و قرآن الفجر= ما یقرء فی صلاة الفجر و المراد صلاة الفجر**.

آیاتی که در نماز صبح خوانده میشود و منظور همان نماز صبح است.

قیامت،17- **انّ علینا جَمعه و قُرآنه= جَمعَهُ فی صدرک و إثبات قرائته فی لسانک**.

قرائت و جمع آوری آن با ماست= جمع قران در سینه و اثبات قرائت آن بر زبانت.

أعلی، 6- **سنقرئک فلا تنسی=** **الإقراء: الأخذ علی القاری بالاستماع لتقویم الزلل. و القاری: التالی، و أصله**: **الجمع، لانه یجمع الحروف. معناه: سیقرء علیک جبرئیل بامرنا فتحفظ فلا تنساه. و النسیان ذهاب المعنی عن النفس. و نظیره: السهو، و نقیضه: الذکر.**

قرآن را برای تو میخوانیم، فراموش نخواهی کرد= إقراء بمعنی در دست گرفتن گوش و زبان قاری در شنیدن و خواندن، برای جلو گیری از لغزش. قاری یعنی تالی، که در اصل به معنی جمع است، زیرا حروف را جمع میکند. پس معنی آیه این است: جبرئیل به فرمان ما قرآن را برای تو میخواند، تو آن را حفظ میکنی و فراموش نمیکنی. نسیان یعنی رفتن معنی از نفس. این کلمه نظیر سهو و نقیض آن ذکر است.

**کلمۀ قرآن:**

نمل،92- **و ان اتلو القرآن= هو( القرآن )اسم لکتاب الله تعالی خاصّه، لا یسمی به غیره و انما سُمّی قرآنا لانه یجمع السور و یضمها، و قیل: لانه جَمَع القصص و الامر و النهی و الوعد و الوعید و الایات و السور بعضها علی بعض، و هو مصدرٌ کالغفران.**

**حدیث: القرآن جُملةُ الکتاب، و الفرقانُ المحکم الواجب العمل به.**

و مامورم قرآن را برای مردم تلاوت کنم= قرآن اسمِ مخصوصِ کتابِ خداوند است و این نام به کتاب دیگری اطلاق نمیشود. آن را قرآن نامیده اند زیرا سوره ها را جمع کرده و به یکدیگر ضمیمه میکند. و گفته شده برای اینست که قصه ها و امر و نهی ها و وعده و وعید ها و آیات و سوره ها را با هم جمع کرده است. قرآن مصدر است مثل« غفران». در حدیث آمده که: قرآن همۀ کتاب، و فرقان محکمات کتاب است که عمل به آن واجب میباشد.

**ادامۀ پاورقی از صفحۀ قبل:**

**کلمۀ تلاوت:**

سورۀ شمس، آیه 2**- و القمر اذا تلیها= تبعها فی الضیاء**

وقسم به ماه که در پی خورشید حرکت میکند= از خورشید در نور گرفتن تبعیت میکند.

بقره، 121- **یتلونه حق تلاوته= یتبعونه**

( عده ای از اهل کتاب که ) کتاب خود را رعایت میکنند= تبعیت میکنند.

**التالی= القاری، لانه یتّبع ما یقرأ. عن الباقر علیه السلام: یتلون آیاته و یتفقّهون فیه و یعملون باحکامه و یرجون وعده و یخافون وعیده و یعتبرون بقصصه و یأتمرون باوامره و ینتهون بنواهیه. ما هو والله حفظُ آیاته و درسُ حروفه و تلاوةُ سُوَره و درس اعشاره و اخماسه. حفظوا حروفه و أضاعوا حدوده، و انما هو تدبّر آیاته و العمل باحکامه. قال الله تعالی: کتابٌ انزلناه الیک مبارکٌ لیدّبّروا آیاته( صاد 29 )و قوله تعالی: فالتالیات ذکرا( صافات4 )عذرا او نذرا( مرسلات7 )**

تالی بمعنی قاری است زیرا او از آنچه میخواند تبعیت میکند. امام باقر علیه السلام میفرماید: آنها آیات قرآن را تلاوت میکنند و در مفاهیم آن عمیقا فکر میکنند، به احکام آن عمل مینمایند، آرزومند وعده های آن و ترسان از تهدیدات آن هستند. از قصه های آن عبرت گرفته و از اوامرش تبعیت و از مناهی آن خود را باز میدارند. قسم به خدا که تلاوت بمعنی حفظ آیات و تمرین حروف و تلاوت سوره های آن و درس ده تائی و پنج تائی قرآن نیست. حروف قرآن را حفظ کردند و حدود آن را نادیده گرفتند در حالی که اصل قرآن تدبر در آیات و عمل به احکام آنست. خداوند تعالی می فرماید: ما این کتاب با برکت را نازل کردیم تا در مندرجات آن تفکر کنند. و میفرماید: قسم به عواملی که مردم را تعلیم میدهند و به یاد خدا می اندازند...تا اتمام حجت کنند یا از گناه بترسانند.

**کلمه ترتیل:**

**سوره مزمل آیۀ 4، و رتّل القرآن ترتیلا= الترتیل فی القرآن: التأنّی و تبیّن الحروف بحیث یتمکن السامع من عدّها- التمهّل فی القرائة من غیر عجله.**

**عن امیر المؤمنین علیه السلام: تبیّنه تبیانا و لا تهذّه هذّ الشعر و لا تنثره نثر الرمل. و قال ع: ترتیل القران حفظ الوقوف و بیان الحروف. الوقوف وقف التام و هو الوقوف علی کلام لا تعلق له بما بعده لفظاً و لا معناً و بالحسن و هو الذی تعلق به.**

**عن الصادق علیه السلام: الترتیل هو ان تتمکث به و تُحسن به صوتک و اذا مررت بآیة فیها ذکر النار فتعوذ بالله من النار و اذا مررت بایة فیها ذکر الجنه فاسئل الله الجنه.**

**الترتیل إخراج الحروف من مخارجها علی وجه تتمیز به و لا یندمج بعضها فی بعض.**

 قرآن را واضح و روشن بخوان... ترتیل قرآن یعنی آرام بخوانی و حروف را طوری روشن بگوئی که شنونده بتواند به آن حروف دقت کند. به خود مهلت دهی، عجله در قرائت نکنی.

از امیر المومنین علیه السلام: قرآن را به نحو کامل بیان کنی و مانند شعر با شتاب و پیوسته نخوانی و مثل ریگ نپاشی.

و فرمودند: ترتیل قرآن حفظ وقوف و بیان حروف است. وقوف، وقف تام است یعنی در کلمه ای که لفظ و معنای آن به کلمۀ بعدی مربوط نمیشود بایستیم و آنجا که مربوط باشد به نیکوئی ادا کنیم.

از امام صادق علیه السلام: ترتیل یعنی در کلام مکث کنی، با صوت نیکو ادا کنی، آیه ای که ذکر آتش است، از آن به خدا پناه ببری و آنجا که ذکر بهشت است از خدا طلب بهشت کنی.

ترتیل یعنی إخراج حروف از مخرج آن به صورتی که تفاوت آن مشخص شود و حروف با یکدیگر مخلوط نشود.

 [↑](#footnote-ref-17)
17. سورۀ قلم، آیات 2الی 4- ما انت بنعمة ربک بمجنون. و ان لک لاجرا غیر ممنون. و انک لعلی خلق عظیم. [↑](#footnote-ref-18)
18. توبه، 97- الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علیهم. [↑](#footnote-ref-19)
19. بقره، 153- یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرین. [↑](#footnote-ref-20)
20. ما اوذی نبیٌ کما اوذیت. [↑](#footnote-ref-21)
21. از کتاب اصول کافی جلد 4 کتاب الدعاء: عن ابی اسحاق عن ابی عبد الله( ع) قال: الرغبة ان تستقبل ببطن کفیک الی السماء و الرهبة ان تجعل ظهر کفیک الی السماء.

و قوله: و تبتل الیه تبتیلا= قال: الدعاء باصبع واحده تشیر بها، و التضرع تشیر باصبعیک و تحرکهما، و الابتهال رفع الیدین و تمدهما و ذلک عند الدمعه ثم ادع.

فما استکانوا لربهم و ما یتضرعون= قال(ع): الاستکانه هو الخضوع، و التضرع هو رفع الیدین و التضرع بهما. [↑](#footnote-ref-22)
22. یاسین، 40- لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار کل فی فلک یسبحون. [↑](#footnote-ref-23)
23. سورۀ نبأ آیات 9 الی 11- و جعلنا النوم سباتا و اللیل لباسا و النهار معاشا. [↑](#footnote-ref-24)
24. سورۀ شعرا، 4- ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین. [↑](#footnote-ref-25)
25. سورۀ کهف، 29- و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر... [↑](#footnote-ref-26)
26. غاشیه، 7و 8- لیس لهم طعام الا من ضریع لا یسمن و لا یغنی من جوع. [↑](#footnote-ref-27)
27. زلزال،1- اذا زلزلت الارض زلزالها- الحاقه، 14- و حملت الارض و الجبال فدکتا دکة واحده فیومئذ وقعت الواقعه. [↑](#footnote-ref-28)
28. خطبۀ 16 نهج البلاغه- اما و الله لتبلبلن بلبله و لتغربلن غربله و لتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم ولیسبقن سباقون کانوا قصروا و لیقصرن سابقون کانوا سبقوا... [↑](#footnote-ref-29)
29. واقعه، 3- خافضة رافعه. اذا رجت الارض رجا. [↑](#footnote-ref-30)
30. قارعه، 4و5- یوم یکون الناس کالفراش المبثوث و تکون الجبال کالعهن المنفوش [↑](#footnote-ref-31)
31. طه، 107- فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا.( برای متلاشی کردن کوه ها خداوند تعالی لازم نیست زلزله ایجاد کند) [↑](#footnote-ref-32)
32. حدید، 21- سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء و الارض اعدت للذین آمنوا بالله و رسله... [↑](#footnote-ref-33)
33. زمر، 69- و اشرقت الارض بنور ربها... [↑](#footnote-ref-34)
34. تکویر، 1-2- اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت... [↑](#footnote-ref-35)
35. فرقان، 23- و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هبائا منثورا. [↑](#footnote-ref-36)
36. سورۀ حج، 1-2- یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیئ عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید. [↑](#footnote-ref-37)
37. فجر، 24- و جیئ یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکری [↑](#footnote-ref-38)
38. عادیات، 10- و حصل ما فی الصدور. [↑](#footnote-ref-39)
39. تکاثر، 7- ثم لترونها عین الیقین. [↑](#footnote-ref-40)
40. انفطار، 1- اذا السماء انفطرت. فاطر، 1- روم، 30- حدیث از رسول اکرم( ص ) در بارۀ فطرت. [↑](#footnote-ref-41)
41. بقره، 138- صبغة الله و من احسن من الله صبغه و نحن له عابدون. [↑](#footnote-ref-42)
42. رعد، 17- انزل من السماء مائا فسالت اودیة بقدرها... [↑](#footnote-ref-43)
43. رعد، 31- ولو ان قرآنا سیرت… و لا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة او تحل قریبا من دارهم حتی یأتی وعد الله ان الله لا یخلف المیعاد. [↑](#footnote-ref-44)
44. بروج، 1الی3- و السماء ذات البروج و الیوم الموعود و شاهد و مشهود. [↑](#footnote-ref-45)
45. محمد(ص) آیۀ 4- فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء حتی تضع الحرب اوزارها... [↑](#footnote-ref-46)
46. انسان، 2- انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا. [↑](#footnote-ref-47)
47. سبا، 13- قلیل من عبادی الشکور. [↑](#footnote-ref-48)
48. اعراف، 189، 190- هو الذی خلقکم من نفس واحده و جعل منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشیها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن اتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما اتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما اتیهما فتعالی الله عما یشرکون. [↑](#footnote-ref-49)
49. طه، 2، 3- ما انزلنا الیک القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی. [↑](#footnote-ref-50)
50. فاطر، 28- انما یخشی الله من عباده العلماء. [↑](#footnote-ref-51)
51. مائده، 3- الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا. [↑](#footnote-ref-52)
52. رعد، 28- الا بذکر الله تطمئن القلوب. [↑](#footnote-ref-53)
53. زمر، 74- وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا... [↑](#footnote-ref-54)
54. بقره، 43- وارکعوا مع الراکعین. [↑](#footnote-ref-55)
55. بقره، 110- و ما تقدموا لانفسکم تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم اجرا. [↑](#footnote-ref-56)